


بیا مسلم حفاظ مذهب آریـــم،   حفاظ مذهب حفظ دین شماریـم

جَوْشَنِ أمانْ

أز دوران

شَمْشیرِ بُرانْ

به قلم خادم مولوی محمدجان

حکمت الله بن فتح الله قراتیگینی

به تأکید باز گویم ای مسلمان   که دین خواهی به مذهب آر پیمان

مولوی محمد جان

فهرست

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و العاقبة للمتقين و صلى الله على سيدنا محمد خاتم النبيين و على جميع الأنبياء و المرسلين و آل كل و أصحابهم أجمعين.

حكماء گويند: هر كس قدر خود شناسد و سخن به وِزان خود بگويد. أمثال ما جهل منشانرا دست به قلم بردن و يا ورقْ تسويدْ كردن ننگ أنديشه است. چه جاى آنكه أز معانى حرف زدن و يا أز حقائق سخن گفتن. على الخصوص درين آوان غفلت و ذهول، و أيام ظهور جهل و نادانى. چنانچه حضرت خواجه ى شيراز– قدس الله سره العزيز– در وَصْفُ الْحالِ إين زمانه فرموده اند:

نمـى بينم نشـاط عيش دركس　　　نه درمـان دلـى نه درد دينى
نـه همـت را أمـيد سـر بلنـدى　　　نه نقش عشق در لوح جبينى
نه حافظ را حضور درس خلوت　　　نـه دانـشمنـد را عِلْمُ الْيَـقِيْنى.

أما چنانچه معلوم است در إين عصور آخره مسائلى روى داده كه آن سبب مخالفت بين مسلمانان و مشاجرات ميان علماء و دانشمندان گشته. در نتيجهْ إنتحال و غلو در أقوال و تحريف و تبديل در بعضى أفعال پيدا

شده که إین همه سبب وهن و سستیء عمل و ضعف مسلمانان می باشد. و إین گفتگویها بسیار بالا رفته تا آنکه تأثیر آن به بعضی فضلاء و أهل کمال نیز رسیده است.

در إین تقریب کتابی به دست ما رسید به نام "شَمْشیرِ بُرّانْ بَرْ إشْراکْ وَ بِدَعاتِ دَوْرانْ". و إین کتاب منسوب بوده به یکی أهل فضل که مذهب حنفی و مشرب نقشبندی داشته است.

چون مطالعت آوردم بسیار شگفت آمد که عالم حنفی یا پیشوای نقشبندی چنین تخمین گویی کند. پس به خاطر آوردم که مسائلی چند أز روایت فقهاء و محدثین و إستنباط مجتهدینِ أولین گرد آورِی کنم. خصوص حقوق إسلام و نگهداشت عِرْضِ مسلمْ و حمایتِ مسلمانیّ بین أفراد و دگر أخلاق و دسترس طالبان گردانم. تا أز أصل عقیدتِ أهل سنت و أعمال نیک و أخلاق علماءْ آگهی یابند. و در گفتار خود آداب شرعی را رعایت کنند. و در إیراد أحکام غلو نورزند. و در تضلیلِ مسلمانان بسیار چابک و جریء نباشند.

موسیا آداب دانان دگرانـد   سوخته جان و روانان دگرانـد

هر چند لیاقت إین کار را نداشتم. أما به حکم ضرورت بعد أز إستخاره و طلب توفیق أز درگاه خداوندیّ- جل و علا- در إین أمر هامّ شروع نمودم.

یـا إلهـی بده تو توفیقم   راه بنمـای سوی تـحـقـیـقـم

مطالب را بدين ترتيب تنظيم آوردم: مقدمه و دو مبنى و خاتمه. مقدمه: در بيان محترم بودن عرض مسلم و وجوب حمايت دين و عقيده در مسلمانان.

مبنى أول: در بيان شرك و دفع تهمت شرك أز مسلمانان.

مبنى دوم: در معنى بدعت و بيان وهم بدعت گويان.

خاتمه : سخن پيرامون «الدين النصيحة»

مقدمه

وَعَنْ أَنَس- رَضِيَ اللهُ عَنْهُ- قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « ثَلَاثٌ مِنْ أَصْلِ الْإِيمَانِ؛ اَلْكَفُّ عَمَّنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، لَا تُكَفِّرْهُ بِذَنْب، وَ لَا تُخْرِجْهُ مِنَ الْإِسْلَامِ بِعَمَل. وَ الْجِهَادُ مَاض مُذْ بَعَثَنِيَ اللَّهُ إِلَى أَنْ يُقَاتِلَ آخِرُ هَذِهِ الْأُمَّة الدَّجَّالَ، لَا يُبْطِلُهُ جَوْرُ جَائِرٍ، وَ لَا عَدْلُ عَادِلٍ. وَ الْإِيمَانُ بِالأَقْدَارِ» رَوَاهُ أبو داود.

وَ عَنْ أَنَس- رَضِيَ الله عَنْهُ- قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «ثَلَاثٌ مِنْ أَصْلِ الْإِيمَانِ» سه خصلت است أز جملهء أصول إيمان و قواعد آن كه أگر نباشد بناء إيمان أز پاى در أفتد و أز بيخ بركنده شود-«الْكَفُّ عَمَّنْ قَالَ»:يكى أزآن سه چيز باز إيستادن أز كسى كه گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» - «لَا تُكَفِّرْهُ بِذَنْب» بيان كَفّ است. يعنى كافر مدان و مگو آن را كه إين كلمه گويد، به سبب گناهى كه صادر گردد أز وى، أگرچه كبيره باشد. و در إين رد است مر قول خوارج را كه گويند: مؤمن به إرتكاب معصيت أگر چه صغيره بود كافر گردد. «وَلَا تُخْرِجْهُ مِنَ الْإِسْلَامِ بِعَمَل» و بيرون ميار و حكم مكن به برامدن أو أز مسلمانىّ به هر عمل بد كه بكند. و در إين رد است مر قول معتزله را كه گويند: بنده به إرتكاب كبيره بيرون مى آيد أز إسلام، أگرچه در نمى آيد در كفر. و ايشان واسطه إثبات كنند در

إيمان و كفر. و گويند كه: مرتكب كبيره نه مؤمن است و نه كافر. و فاسق را قسم ثالث دارند. غير مؤمن و كافر. «**وَالْجِهَادُ مَاض مُذْ بَعَثَنِيَ اللَّهُ**» دگر أز أصول دين است كه كارزار كردن با كفار دائم و مُسْتَمِرٌّ است، أزآن گاه كه بر أنگيخته و فرستاده است مرا خداى تعالى - «**إِلَى أَنْ يُقَاتِلَ آخِرُ هَذِهِ الْأُمَّة الدَّجَّالَ**» تا آنكه كارزار كنند آخر إين أمت در آخر زمان دجال را - «**لَا يُبْطِلُهُ جَوْرُ جَائِر، وَلَا عَدْلُ عَادِلٍ**»- باطل نميگرداند وجوب جهاد را نه جور سلطان جائرٍ و نه عدل سلطانٍ عادل «**وَالْإِيمَانُ بِالْأَقْدَارِ**»

سوم أصل دينْ إيمان آوردن است به تقديرات إلهى و إعتقاد آنكه هرچه در عالم ميرود به قضا و قدر أو تعالى است.رَوَاهُ أبو داود.

در إين حديث شريف تأمل آريم كه پيغمبر خدا ﷺ إين سه خصلت را أز أصول إيمان و قواعد و بنيان آن گفته كه أگر إين نباشد بناء إيمان أز پاى در أفتد و أز بيخ بر كنده شود. و أصل أول و مؤكَّد إين را قرار داده كه- «**الْكَفُّ عَمَّنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**»- بدان كه إين كلمه عند الله بسيار بزرگ مى باشد. هر كس كه: «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**» گفت أز هفت طبقهء آسمان در مى گذرد و عند الله منزلتى مى يابد.أز بزرگىء إين كلمه است كه چون أسامة بن زيد مردى را بعد أز گفتن إين كلمه به قتل رسانيد، پيغمبر خدا ﷺ أو را ملامت كرد. هرچند حضرت أسامه عذر بيان كرد كه أو أز ترس گفته بود، جناب پيغمبر ﷺ عذر أو را قبول نكرد و أو را زجر فرمود كه:- «**فَهَلَّا شَقَقْتَ عن قَلْبِه**»- پس چرا أز دل أو نشگافتى و ببينى

که در دل أو چیست؟. یعنی به درون دل و باطن أو آگاهی نمی یابی. باید إحترام إین کلمه را به ظاهر رعایت می کردی و در حق أو بدگمان نمیشدی! باز پیغمبر خدا ﷺ أو را توبیخ کرده گفت: «**فَكَيْفَ بِلاَ إله إِلا اللهُ**»- و چندان إین سخن را تکرار کرد که حضرت أسامه أز همه کرده های خود پشیمان شد.و غلامی برای کفارت آزاد کرد. مجرد کلمهء طیبه گفتن چنین حکم دارد. پس أگر نماز خوان باشد و روی به قبلهء ما آرد حکم أو چگونه خواهد بود؟..

وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ- رَضِيَ اللهُ عَنْهُ- قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ «**مَنْ صَلّى صَلَاتنَا وَاسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا وَأَكَلَ ذَبِيْحَتَنا فَذَلِكَ الْمُسلمُ لَهُ ذِمَّةُ اللهِ فَلَا تُخْفِرُوْا اللهَ فِي ذِمَّتِهِ**».

وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ- رَضِيَ اللهُ عَنْهُ- قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «**مَنْ صَلّى صَلَاتنَا**»- کسی که میگذارد نماز مارا. یعنی نمازی که در دین إسلام است-«**وَاسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا**»- و روی می آرد به قبلهء ما که کعبه است- «**وَأَكَلَ ذَبِيْحَتَنا**»- و می خورد ذبح کرده شدهء ما را-«**فَذَلِكَ الْمُسلمُ لَهُ ذِمَّةُ اللهِ**»- پس آن کس مسلمان است، مر أو را است عهد و أمان و ضمانیت خدا و رسول خدا- «**فَلَا تُخْفِرُوْا اللهَ فِي ذِمَّتِهِ**»- پس غدر و عهد شکنی نکنید خدا را در ذمهء أو سبحانه. و إکتفا به ذکر إین سه چیز کردن، نه ذکر أرکان إسلام أز شهادتین و غیر آن به جهت آن است که إین سه چیز نشانه های درست است بر إسلام و تمییز مسلمان

أز غیر مسلمان. چه هرکه نماز بگذارد چنانکه مسلمانان می گذارند دلالت دارد بر إعتراف وی به نبوت سیدنا محمد ﷺ و قبول آنچه آورده أز نزد خدا.

ای طالب صادق در إین حدیث شریف و تأکید مضمون آن نظر کن تا حقوق و قدر نماز گذار را بشناسی که جناب رسول الله ﷺ فرموده اند: «**هر کس که گذارید پنج وقت نماز ما را و روی آورد به قبلهء ما پس آن کس مسلمانی است که در عهد و پناه خداوندیّ درامده است. پس عهد خدای را نشکنید. و پناه خداوندی را به آزار مسلمان بی قدر نکنید**». در إین کلام تحذیری است بزرگ.یعنی چون سید قبیله شخصی را در پناه خود گرفت هر کس که به إحترام آن سید إعتراف دارد آن شخص را آزار نمی دهد و عهد آن سید را نمیشکند تا رضای أو را دریابد و به سَخَطِ أو دچار نه آید.پس إینجا قیاس کن که نماز گذار در عهد خداوندیّ درامده است.و خداوند پاک- جل و علا- أو را در پناه خود گرفته است. پس أندیشه کن که تحقیر تو برای نماز گذار و عهد شکنیء تو به کجا راجع می شود. أز خدا بترس و ذمهء أو را إحترام کن. و آزار مسلمان را مخواه. و نماز گذار را بی قدر مکن. و إین نهی أکید پیغمبر خدای را ﷺ همیشه در گوش بدار که: «**لَا تُكَفِّرْهُ بِذَنْبٍ، وَلَا تُخْرِجْهُ مِنَ الْإِسْلَامِ بِعَمَلٍ**»- مسلمان نماز گذار را به هیچ گناهْ کافر مگوی و بیرون مشمار أو را أز إسلام به هر عمل که داشته باشد. أگرچه زیارت

مزار باشد، یا نداء غائب، یا جز آن.

مسائل نوپیدا که أمثال إین أعمال را شرک و بدعت می گویند و آن را وسیلهء طعن و لعن مسلمانان می گردانند إین گفتگوها به قواعد شرع برابر نمی آید.همهء آن أفکار ظاهری است. بیان آن را بیاوریم، إن شاء الله- تعالی.

در أشعة اللمعات در إین مقام گفته است:- و لهذا شیمه ی مرضیه ی أهل سنت و جماعت ترک لعن و طعن است. و بر هیج کس لعن نکنند. زبان بدان نیالایند. و تضییع وقت بدان نه نمایند. و لعنت کردن را عادت و خوی خود نه گردانند. پس پیروی إین بزرگواران باید کرد. با آنکه مردم را بشاشت و بشارت نیک باید داد. و قوی دل باید گردانید. و أمیدوار به رحمت پروردگار باید ساخت.

هدانا اللهُ- تبارک و تعالی- للصراط السوی بمتابعة أنبیائه و أصفیائه بِمَنِّهِ و کرمه و صلی الله علی خیر خلقه سیدنا محمد و آله و أصحابه أجمعین.

مبنی أول

در بیان معنای شرک و دفع تهمت إشراک أز مسلمانان

عن شدّاد بن أوس – رَضِيَ اللهُ عَنْهُ – عنِ النبيِّ ﷺ قال: «مَنْ صَلَّى يُرائِي، فقد أَشْرَكَ، ومَنْ صَامَ يُرائِي فقد أَشْرَكَ، ومن تَصدَّقَ يُرائِي فقد أَشْرَكَ» رواه أحمد.

أز إین حدیث شریف و أمثال آن و تقریر شارحان و راویان دین مسئلهء مُهِمّی را تأمل باید کرد. و آن مسئله چگونگیء شرک و بیان معانیء توحید است که در إین آوانْ أفهامی را دچار أوهام و أفکاری را به گفتگوی ما لا یعنی أفگار گردانیده. علوم محدثه شرک را به زیارت قبور و تماشای قُبَّهْ یِ مزار یا به تَبَرُّکْ به آثار صالحین و مانند إین عملها تصویر کرده. و توحید را به أضداد آن. یعنی به تَبَرِّیْ أز إین أعمال به بیان رکیکی تفسیر نموده.

أما باید بدانیم که توحید معنی دارد. به حقیقتِ معنیء آن أصحاب کرام و پیروان خاص آنها وا رَسَنْد. حضرت ابن عباس در تفسیر خود معنیء توحید را چنین آورده: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ﴾ آدَمِیٌّ مِثْلُکُمْ ﴿يُوحَى إِلَيَّ﴾ جبریل ﴿أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾ بلا ولد و لا شریک ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ﴾یخافُ البعثَ بعدَ الموتِ ﴿فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا﴾ خالصا

فيما بينهم و بين ربهم ﴿وَلا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ لا يرائی و لا يخالط بعبادة ربه أحدا. يعنی توحيد را به عمل پاک و خالص بين بنده و پروردگار خود تفسير كرده. و شرک را به رياء و آميختگیء نيت به أنديشهء غير.

و در تفسير قاضی بيضاوی آورده ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ﴾ يأمل حسن لقائه ﴿فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا﴾ يرتضيه الله تعالی﴿وَلا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ بأن يرائيه أو يطلب منه أجرا. ورُوِی أنَّ جُنْدُبَ بْنَ زُهَيْر قَال لِرَسُولِ الله ﷺ: «إِنِّی لأعْمَلُ العَمَلَ لله تَعَالی، فإذا اطُّلِعَ عَلَيْهِ سَرَّنِيْ» فقال عليه الصلاة والسلام: «إنَّ اللهَ لا يَقْبَلُ ما شُوْرِكَ فِيْهِ» فنزلت تصديقاً له.

ترجمه: بگو ای محمد ﷺ جز أز إين نيست كه من بشر و آدمی هستم مانند شما. وحی فرستاده می شود به سوی من، به واسطهء جبرئيل، كه هر آئينه معبود شما معبود يگانه است.پس هر كس أميد ميكند لقاء پروردگار خود را. يعنی آرزو می كند نكوئی و حسن ملاقات را با پروردگار خود در روز قيامت پس بايد كه عمل كند عمل صالح كه به رضاگیّ قبول كند خدای تعالی آن عمل را. و شرک نه آرد به عبادت پروردگار خود هيچ أحدی را. به إين طريق كه به رياء و بينانيدن كسی عمل كند. يا طلب أجر كند أز كسی.

روايت آمده است إين كه جندب بن زهير گفت برای پيغمبر خدا ﷺ :

«به درستيكه من هر آئينه عمل می كنم عمل را برای خدای تعالی. پس

چون آگاهی شود کسی را برآن عمل خرسند میگرداند مرا آگاهیء أو».
پس گفت پیغمبر خدا ﷺ: **«به درستیکه خدای تعالی قبول نمیکند آن عمل را که شرک آورده شود درآن»**

پس نازل شد إین آیت برای تصدیق قول پیغمبر ﷺ . و همچنین همه آیات قرآنی و أحادیث نبوی- صلی الله علی صاحبها أفضل الصلوة و التسلیم- مصدق یک دگر آمده. و همه أئمهء تفسیر أز أصحاب کرام وَ مَنْ بَعْدَ هُمْ إتفاق برآن دارند که معنیء توحید إخلاص است در عمل با صدق تَوَجُّهْ إلی الله که إین حقیقت معنیء تصوف است. و مراد أز شرک ریاء داشتن است در عمل. و سُمْعَه و رضا جستن أز غیر معبود.

شرک جلی و خفی یا شرک أکبر و أصغر

بدان که در أحادیث نبوی علی صاحبها- الصلوة و السلام- ریاء و سمعه را به شرک خفی و شرک أصغر یاد کرده. أز إین رو علماء دین شرک را دو قسمت کرده اند. یکی شرک جَلِیّ و یا شرک أکبر که آن عبارت است أز صریح کفر و عبادت أوثان. و دگری شرک خَفِی و یا شرک أصغر که مراد أزآن ریاء و سمعه است. و سائر خَطَرَات که پیدا می شود در نفس عابد. و شاه عبد الحق محدث دهلوی در شرح مشکاة المصابیح شرک را چنین بیان کرده: «**مراد به شرک کفر است به هر نوع**

که باشد. وذکر شرک به جهت آن است که کفار مکه مشرک بودند. و بتان را می پرستیدند. ودر بعضی مقامات که مسلمانان را منع أز شرک واقع شده، مراد ریاء است، یا نهی است أز إرتداد» انتهی.

به إین تقریب علماء سلف شرک را موافق مقام به إین دو معنی تفسیر کرده اند. جایی به ریاء و سمعه. و دگر جای به کفر و مرتد شدن. همچنانکه إسلام را نیز به دو معنی تفسیر می کنند. به معنی درامدن در دین، یا به معنای إخلاص در عمل. حضرت ابن عباس در تفسیر إین آیت گفته است: ﴿فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا﴾ [الحج:۳۴]

﴿فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾ بلا ولد و لاشریک ﴿فَلَهُ أَسْلِمُوا﴾ أخلِصُوا بالعبادة و التوحید.

ترجمه: پس خدای شما خدای یگانه است.پاک است أز نسبت فرزند و شریک. پس برای أو إخلاص آرید در عمل به عبادت و توحید. حدیث های پاک پیغمبر ﷺ در باب إخلاص و توحید و تحذیر أز ریاء و نامیدن آن به شرک خفی و شرک أصغر بسیارند.

عَنْ مَحْمُودِ بْنِ لَبِيدٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ الشِّرْكُ الْأَصْغَرُ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا الشِّرْكُ الْأَصْغَرُ؟ قَالَ: الرِّيَاءُ». رواه أحمد.

أز محمود بن لبید روایت می کنند إین که پیغمبر خدا ﷺ گفت: «به درستی که ترسناک ترین چیزی که می ترسم بر شما، شرک أصغر می

باشد» گفتند: یا رسول الله و چیست آن شرک أصغر؟ گفت: «ریاء».

عَنْ شَدَّادِ بْنِ أَوْس أَنَّهُ بَكَى. فَقِيلَ لَهُ: مَا يُبْكِيكَ ؟ قَالَ شَيْئًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُهُ، فَذَكَرْتُهُ فَأَبْكَانِى. سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «أَتَخَوَّفُ عَلَى أُمَّتِى الشِّرْكَ وَالشَّهْوَةَ الْخَفِيَّةَ». قَالَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتُشْرِكُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ ؟ قَالَ: «نَعَمْ.أَمَّا إِنَّهُمْ لَا يَعْبُدُونَ شَمْسًا وَلَا قَمَرًا وَلَا حَجَرًا وَلَا وَثَنًا وَلَكِنْ يُرَاؤُونَ بِأَعْمَالِهِمْ.وَالشَّهْوَةُ الْخَفِيَّةُ أَنْ يُصْبِحَ أَحَدُهُمْ صَائِمًا فَتَعْرِضُ لَهُ شَهْوَةٌ مِنْ شَهَوَاتِهِ فَيَتْرُكُ صَوْمَهُ». رواه أحمد والبيهقى فى شعب الإيمان.

ترجمه: روایت می کنند أز شداد بن أوس إینکه أو گریه کرد. پس گفته شد برای أو چه چیز می گریاند ترا؟ گفت: می گریاند مرا چیزی که شنیدم أز رسول خدا ﷺ میگفت. پس درياد آوردم آن را. پس گریانید آن سخن مرا. شنیدم رسول خدای را ﷺ میگفت: - «**بسیار می ترسم بر أمت خود شرک را.و شهوت پنهانی را**» گفت شداد: گفتم ای پیغمبر خدا آیا شرک می آرد أمت تو أز بعد تو؟ گفت:- «آری.

أما به درستیکه آنها پرستش نمی کنند آفتاب را و نه ماه تاب را و نه سنگی را و نه بت را و لکن ریا کاری می کنند به أعمال خود. و شهوت خفیه آنکه پگاه میکند یکی أز آنها روزه دار، پس پیدا می شود برای أو خواهشی أز خواهشهای نفسانیء أو. پس ترک می کند روزهء خود را».

پس ای طالب صادق أز إین روایات و تفسیر أئمه باید یقین آری. و متزلزل نشوی. در إین معنی که مراد به شرک جلیّ یا شرک أکبر مطلق کفر و بی دینی است. و مراد أز شرک خفیّ یا شرک أصغر ریاء و سمعه.یعنی قصد جاه و طلب دنیا است به عمل آخرت. باید بدانی که به شرک خفی.یعنی ریاء و سمعه و أمثال آن، حکم به کفر کرده نه می شود. چون که إین أمر پوشیده است و پرهیز أزآن دشوار. و علماءْ گفته اند: و ریاء چون واقع شود در عملی أز أعمال، پس باطل می کند أجر آن عمل را. و إینچنین عُجْب و خود بینی.

پس بندهء مؤمن أز خطرات نفس باید پناه بجوید به خدای تعالی. و توبه و إستغفار کند أز آنچه گذشته در عمل أو أز وسوسه های نفسانی. در إین روایت آخر حدیث شداد بن أوس تأمل کن! تا بصیرتی پیدا کنی و دقیقه ای را دریابی.

مخبر صادق حضرت پیغمبر ﷺ به حکم إعجاز أز حال آیندهء أمت خود خبر داده گفته اند:– «**أَمَا إِنَّهُمْ لَا يَعْبُدُونَ شَمْسًا وَلَا قَمَرًا وَلَا حَجَرًا وَلَا وَثَنًا وَلَكِنْ يُرَاؤُوْنَ بِأَعْمَالِهِمْ**» کلمهء أما در إین مقام برای تأکید می آید با کلمهء إنَّ یعنی با تأکید أکید خبر داده می گوید که:– «**ألبته أمت من عبادت نه می کنند شمس و قمر را و پرستش نه می کنند سنگ و بت را**».پس کسانیکه مسلمانان را و أمتان پیغمبر خدای را ﷺ به پرستش مزار یا عبادت سنگ و قبهء مزار نسبت می کنند به مخالفت ظاهرهء إین

حديث پاک چه گمانی می کرده باشند؟- العياذ بالله. هرکس چنين سخنی گفته باشد و مسلمانان را به پرستش سنگ يا به شرک أکبر منسوب کرده باشد، به شنيدن إين حديث پاک پيغمبر ﷺ بايد توبه کند. و به سوی حق باز گردد. حضرت پيغمبر سيدنا محمد ﷺ صادق اند، مصدق اند. هرچه گفته اند راست گفته اند. ما به همه گفته هايش أو را صادق ميدانيم و راست گوی می شماريم. **الحمد لله**.

أز أمت محمدی ﷺ هيچ کس سنگی را پرستش نکرده. و بت يا سفالی را عبادت نکرده است. هر چند به زيارت مزار و قبرستان يا أمثال آن می رفته باشد.زيارت قبور يا ديدن قبهء مزار و تبرک جستن به آثار صالحين و دگر أموريکه علوم محدثه آن را به شرک أکبر ياد کرده اند، هيچ کدام آن داخل شرک نيستند. برای کليهء دليل بر إين معنی همين روايت شداد بن أوس کافی است. و أگر زيادت بخواهی آن را به مثال جزئی توضيح می دهيم. در مسائل محدثه می گويد:

من استعان بغير الله فيما لا يقدر عليه إلا الله كالإستشفاء من الأمراض بغير الأدوية التي هدانا الله لها يكون مشركا شركا أكبر.

ترجمه: هر کس ياری جويد به غير الله درآن چيزی که قدرت ندارد برآن، مگر الله تعالی همچون شفاءْ جستن أز بيماريها به غير دواها که هدايت کرده مارا خداوند برای آن، می باشد آن شخص مشرک به شرک أکبر. عمده در إستدلالات إين مسائل همين عبارت است. پس إين را به حديث پاک

پيغمبر ﷺ و أصحاب أو قياس كن! تا أندازهء وَهْن و سستيء آن را بدانى.

«عَنْ عَائِشَةَ: كَانَ إِذَا اشْتَكَى الْإنسانُ الشَّيْءَ مِنْهُ أَوْ كَانَتْ بِهِ قَرْحَةٌ أَوْ جُرْحٌ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : بِإِصْبَعِهِ هَكَذَا وَوَضَعَ سُفْيَانُ سَبَّابَتَهُ بِالْأَرْضِ ثُمَّ رَفَعَهَا: بِاسْمِ اللَّهِ تُرْبَةُ أَرْضِنَا بِرِيقَةِ بَعْضِنَا لِيُشْفَى بِهِ سَقِيمُنَا بِإِذْنِ رَبِّنَا» متفق عليه.

ترجمه: أز حضرت عائشه– رضى الله عنها– روايت كرده اند كه گفت: چون شكايت مى كرد إنسان بيمارى چيزى را أز أو يا كه مى بود به أو آبله يا جراحتى مى گفت پيغمبر خدا ﷺ به انگشت شهادت خود گرفته:– **«بسم الله خاک زمين ما با آب دهن بعضى ما، تا كه شفاءْ دهد بيمار ما را به إذن پروردگار ما»**. و در بعضى حالات چيزى نگفته خاک را به آب دهن مبارک براى شفاءْ مى دادند. چنانچه روايت مى كنند كه: ابن ملاعب الأسنه كه سرور قبيله بود به بيمارىء إستسقاء دچار شد. كسى را به نزد پيغمبر خدا ﷺ فرستاد. جناب پيغمبر ﷺ كفى أز خاک گرفته به آب دهن أو را بركت بخشيد و به دست آن شخص داد و گفت: **«إسقه هذا»** يعنى إين خاک را به آبْ آميخته كرده به بيمار بنوشانيد.آن شخص خاک را گرفت و گمان مى كرد كه أو را إستهزاء كرده باشند. چون خاک را برد آن بيمار مرد مخلص بود. خاک را نوشيد. و در حال شفاءْ يافت.

الحاصل، گفتگوى حاضره در باب شرک به هيچ أصلى أز أصول شرع مطابقت ندارد و أمورى كه آن را به شرک تعبير مى كنند و به واسطهء آن مسلمانان را به إشراک و ضلال نسبت مى دهند أموريست كه هيچ دليلى

أز دلائل شرع برآن دلالت ندارد. بل برای ناخوب بودن آن دلیلی یا حکمی أز جانب شارع وارد نشده است.بل به رأی محض هذا شِرْکٌ گفته می گذرند.همچنانی که بعضی أمور مباحه بل بسیاری أز سنن و مستحبات را بدعت گفته مسلمانان را أز عمل کردن بدان منع می آرند. حالا بعضی إین مسائل را أز کتاب "شَمْشيرِ بُرّانْ بر إشراک و بدعات دوران" نقل می کنیم. و حقیقت آن را طبق حقائق شرع أز روایت فقهاء و محدثین بیان می کنیم. بشنو و عبرت گیر. و توفیق خیر أز خداوند تعالی است.

بیان مسائل محدثه در موضوع شرک

در أوائل کتاب مذکور-" شَمْشيرِ بُرّانْ "- آورده است:

((مأخذ عقائد أز کجاست)) ؟

((مأخذ عقائد صحیح و أساس آنها قرآن مقدس و حدیث منور است. لهذا مصداق الأصل بالأصل عقائد أز کتاب الله و سنت متواتره ثابت می شود. خبر واحد أگر چه صحیح باشد برای إثبات عقائد کافی نیست))

پستر إخطار آورده، تا آنکه گفته:

((و إین گمراهان بادیهء ضلالت بسا است که أز خواب و خیالات پیران مفسد خود عقائد را ثابت می کنند. أز ایشان پر حذر باید بود و أز

تألیفاتشان إجتناب باید کرد)).

در إین مقام تأمل بسیار باید. وقتا که گفتیم: عقائد أصل است، به خبر متواتر ثابت می شود، خبر واحد برای إثبات عقائد کافی نیست. پس گفتن لازم می آید که: در إین حکم هر دو جهت: مثبت و منفی داخل باید بود. یعنی معنیء عقائد ما یجوزُ القولُ به فی الدینِ و ما لا یجوزُ هر دو را شامل باید باشد. پس هر چیزی که گفتن آن جائز است آن را به دلیل قطعی باید بگوئیم. إینچنین چیزی که جائز نیست گفتن آن در دین آن را نیز به دلیل قطعی بیان کنیم. برای مثال أگر گفته شود که در کدام حالتی ندای غریب شاه و فرزندانش شرک است و سبب دخول نار. بل سبب خلود در آتش دوزخ و دچار شدن به عذاب سرمدی است.پس إین را به دلیل قطعی أز کتاب یا سنت متواتره بیان باید کرد. به مجرد وهم یا أفکار فلسفی چنین حکم بزرگ آوردن أمر عظیم است در دین. أگر گفته شود که إینجا آیت کریمه است که دلالت دارد بر خلود مشرک در نار. و حدیث شریف آمده که شفاعت نصیب مُوَحِّدانْ است و مشرک را شفاعت نیست.

می گوییم: آیت های کریمه دلالت دارند بر خلود أهل شرک در نار. أز جهت آنکه شرک کفر است و جزاء کفر خلود نار است. و جاوید بودن است در آتش دوزخ. و حدیث شریف نیز دلالت دارد بر إینکه مشرک محروم است أز شفاعت زیرا که شفاعت برای گناه کاران مؤمنان است. و کافران را أز شفاعت نصیبه نیست.

بيان نداء غائب

پس إينجا بيان لازم مى آيد كه به دليل صريح گفته شود نداء غائب مانند غريب شاه و أمثال آن كفر است. يا به حجت قطعى أز آيات كريمه يا أز أحاديث متواتره إثبات كرده شود كه زيارت مزار يا بوسه كردن قبر يا طواف آن مثلا كفر است. تا شخصى را پير باطل پرست يا مزار پرست گفته شود. و أو را به خلود نار و هميشه ماندن در آتش دوزخ حكم كرده شود. به مجرد رأى يا قياس چنين حكم آوردن روا نيست. براى همه معلوم است كه قياس براى إظهار حكم است در حادثه. نه براى إثبات حكم. سخن كردن به رأى خود در شرعيات يا در معانىء آيات چه حكم دارد؟– آن را علماء مى دانند. پس در إين باب چيزى نه مى گويم. إين قدر مى گويم كه: اى طالب صادق مقام بسيار نازك است أنديشهء سالم بيار أز خدا بترس و هر چه در دين مى گوئى أول أز مسئوليت آن أنديشه كن. و آن را به نقل وابسته كن. و بدان كه دين ما با همه أمور نقلى است. نه عقلى. پس هر چيزى كه أز راويان دين و ناقلان شرع متين و مجتهدين أولين به واسطهء ثقات و أهل حق و كتابهاى معتبر به تو رسيده است بدان عمل كن و به آن گفتگو كن و به آن حكم كن. و أز رأى و هوا حذر كن. و به مجرد رأى خود يا رأى ديگرى سخن مكن. خصوص در عِرْضِ مسلمان و در باب كفر و إيمان. چون كه مقام عظيم است. و عِرْضِ مسلمان عند الله

محترم و معظم. پس به تضليل مسلمانان جَرِئْ مباش و وصيت بزرگ پيغمبر خداى را ﷺ فراموش مكن كه گفته اند:« **كُفُّوْا عَمَّنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**» باز داريد زبان خود را أز هر كس كه گفت: «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**»

در إين كتاب " شَمْشيرِ بُرّانْ " عبارات عجيبه و حكمهاى غريب ديده مى شود. چنانچه گفته است: ((بلكه بسا است كه شخص دعواى إيمان مى كند و به ظاهر هم مؤمن است.أما عقيدةً مشرك است. در دنيا مسلمان است. و در آخرت در زمرهء مشركين داخل دوزخ فرستاده خواهد شد)).

در إين عبارت تأمل كنيد!. أز روى منطق يا أز روى حكم چگونه برابرى مى كند؟ وقتا كه در دنيا مسلمان است پس چرا در آخرت داخل دوزخ فرستاده شود؟ دنيا مزرعهء آخرت است. خداى تعالى براى مسلمان بهشت وعده كرده است. ﴿فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا﴾ [الجن: ١۴] پس آن كس كه مسلمان شد پس آنان قصد كرده اند صلاح و نجات آخرت خود را.

جاى دگر گفته است: ((أز إين آيات معلوم شد كه وقت مصائب خاصه مراجعه به آن خداى برتر مى كردند نه به غير آن. ولى به قول صاحب روح المعانى و شيخ الإسلام عثمانى عوام پير پرستان و مبتدعين زمان ما در عين همين حالت هم بد بختان رجوع به كدام پير مى كنند؟ معلوم شد كه شركشان أز شرك مشركين قديم مزمن تر شده است. ما بارها أز معتقدين پليريان نقلا شنيده ايم كه در عين همين حالت غريب شاه و

فرزندانش را نداء می کنند)).

در إين عبارات تأمل كنيد چه أندازه أز آداب شرعى دور أفتاده.

صحابگان كرام خمر خوارى را به دست و نعال می زدند. و أو را به نصيحت می گفتند: «**آيا أز خدا نه می ترسی؟ آيا أز پيغمبر خدا حيا نه می كنی**»؟ كسى أزآن ميان گفت: «**أَخْزاکَ اللهُ**»- پيغمبر خدا ﷺ أز إين سخن خشم گرفت و گفت: «**لَا تُعِينُوا الشَّيْطَانَ عَلَى أَخِيكُمْ**».

خمر خوردن گناه كبيره است. با گناه كبيره بد گفتن مسلمان را روا نداشتند. پس در إين مقام نظر كنيم نداء غريب شاه أقلا دليل كراهت ندارد. پس مردمی را پير پرستان و مبتدعين زمان گفتن و بدبخت خواندن چگونه روا باشد شرعا ؟ و آنچه أز تفسير روح المعانى بى حجت نقل آورده قابل إستدلال نه می باشد. دليل أز تفسيرات إمام بخارى- رحمه الله- و نقل أز تفسير ابن عباس- رضى الله عنهما- بايد تا قابل إعتماد باشد.

عجيب تر آنكه گفته است: ((شركشان أز شرک مشركين قديم مزمن تر شده)). سبحان الله. إين چه أندازه مسلمان را بى قدر كردن است. أز إين پناه بايد جست.

عجائب دگر در عباراتى گفته است: ((أز عقائد مشركين چيزى درج می شود ملاحظه كنيد كه عوام و خواص مبتدعين و بريلويين و پليريين به همين ها مرتكب اند يا نه؟ وَ مَا بِهِ الْإِمْتِيازُ- وفرق- أز ايشان و مشركين ديده می شود يا نه)) ؟

((حال عقائد مشركين أز روى قرآن مقدس إين است))

١)- ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾[زخرف-ع آخر]

((مشركين إقرار دارند كه خالق إنسان الله تعالى است))

٢)- ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾[لقمان:ع-٣ آية:٢٥]

((مشركين إقرار دارند كه خالق آسمانها و زمين خداى برتر و بزرگ است)).

٣)-﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُم مِنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَىَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَىِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلا تَتَّقُونَ﴾ [يونس: ٣١]

((إينجا إقرار دارند كه رازق و مالك و كشنده و زنده كننده و مدبر أمر الله تعالى است)).

٤)-﴿قُلْ لِمَنِ الأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (٨٤) ﴿سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلا تَذَكَّرُونَ﴾ (٨٥) ﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾ (٨٦) ﴿سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ [المؤمنون:٨٧]

((مشركين إقرار داشتند كه مالك عرش و فرش و آسمان و ربِ همهْ الله تعالى است)).

٥)- ﴿قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَىْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (٨٨) ﴿سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ﴾ (٨٩) [المؤمنون]

((إقرار داشتند كه أحكم الحاكمين و شهنشاهِ كُلْ و صاحبِ إختيارْ و صاحبِ إقتدارِ أعلى، الله– جل شأنه و عز برهانه– است)).

۶)– «وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ» [النحل: ٣۵]

٧)– (سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلا آبَاؤُنَا وَلا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْء) [الأنعام: ١۴٨]

((در إين هردو جا إقرار كردند كه قادر مطلق كه مشيئت جميع أمور در إختيار اوست، الله سبحانه و تعالى است)).

٨)– ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾ [عنكبوت: ۶١]

((إينجا إقرار دارند كه متصرف على الإطلاق أوست)).

٩)– ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ [العنكبوت: ۶٣]

((إقرار دارند كه بارانندهء باران و بيرون آرندهء نباتات أوست)).

١٠)–﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾ [الزخرف: ٩]

((إقرار كردند كه عزيز و عليم همان ذات مقدس است)).

١١)–﴿وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ﴾ [الزخرف: ٢]

((خدا را رحمن مى گفتند)).




۱۲)-﴿وَإِذَا مَسَّ الإنسانَ الضُّرُّ دعانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا﴾ [يونس]

۱۳)-﴿وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ﴾ [الروم: ۳۳]

۱۴)-﴿وَإِذَا مَسَّ الإنسانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ﴾ [الزمر: ۸]

((در إين همه جا إقرار داشتند كه نجات دهنده أز مصائب و مشكل كشا و دافع بلا هم الله جل قدوس است)).

۱۵)-﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [العنكبوت]

۱۶)-﴿وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [لقمان]

۱۷)-﴿وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [يونس: ۲۲]

((أز إين آيات معلوم شد كه وقت مصائب خاصه مراجعه به آن خداى برتر مى كردند نه به غير أو)).

((ولى به قول صاحب روح المعانى و شيخ الإسلام عثمانى: عوام پير پرستان و مبتدعين زمان ما در عين همين حالت هم بد بختان رجوع به كدام پير مى كنند؟ معلوم شدكه شركشان أز شرك مشركين قديم مزمن تر شده است)).((ما بارها أز معتقدين پليريان نقلا شنيده ايم كه در عين همين حالت غريب شاه و فرزندانش را نداء مى كنند))- ((العياذ بالله)).

۱۸)-﴿رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ﴾ [الدخان: ۱۲]

((إقرار داشتند كه كاشف عذاب الله- جل و علا- است)).

((إين شد بيان عقائد شان أز قرآن مقدس و به همين مضمون أحاديث صحيحه به كثرت آمده است)).

إين بود بيان چند إستدلال كه در كتاب" شَمْشيرِ بُرّانْ" آمده. علماء بايد تأمل كنند كه إين إستدلالات چه مقدار وزن دارند؟. آنچه به فكر فاتر إين بنده مى آيد: **به إين فَهْمُ و هِمَّتْ ببايد گريست.**

مشركين عرب جهلاء بودند. وقت آنها جاهليت بود. نسبت دادن عقائد به آنها نسبت تهمت است.

﴿**أُولَئِكَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ**﴾ [الأعراف:١٧٩] – درشأن آنها آمده. أز معانىء خدا شناسى چيزى نه مى دانستند.خداى تعالى را رازق و مالك و كشنده و زنده كننده و مدبر أمر نمى شناختند.رزق و باران را أز أنواء مى دانستند. ميرانيدن و زندگى را به دهر نسبت مى دادند–﴿**وَقَالُوا مَا هِيَ إِلا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلا الدَّهْرُ**﴾ [الجاثية:٢٤]

بسيار عبارات و گفتار إين كتاب شگفت آور مى باشد. مشركين عرب را بسيار با بلاغ وصف مى كند. چنانچه مى گويد:

((ظاهر است كه دلهايشان أز خوف خدا لبريز بود))

براى مؤمنين كامل چنين وصفى آوردن لائق نيست. چون كه درون دل و أندازهء خوف را جز خداى تعالى كس نمى داند. جاى دگر گفته است: ((دلهايشان أز عظمت و كبريائى أو مى لرزيدند. خدارا واحد و أز همه

أعلى مى دانستند)).

ما مى گوييم كه: مشركين أز خدا نه مى ترسيدند. هيبت شان أز هدم كعبه هيبت نفسانى بود. آن هم أز إحساس بتهايشان بود. خوف و رجاء أز بتهايشان داشتند. پيغمبر خداى را به بتهايشان مى ترسانيدند. ﴿وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ﴾ [الزمر: ٣٦] شاهد إين معنى است. خداى تعالى را به وصف- الرحمن- نمى شناختند بل به وجه إنكار مى گفتند: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ﴾ [الفرقان:٦٠] دلهاى شان أز عظمت و كبريائى أو تعالى هيچ گونه شعور نداشت.أگر أندك شعور مى داشتند آزار پيغمبر أو را روا نمى دانستند. قرآن كريم و منزل أو و تالىء أو را دشنام نمى دادند.[١]

خدا را واحد و أز همه أعلى نمى دانستند. بل بتهاى خود را عالى مى شماريدند. أبو سفيان بعد موقعهء أُحُد: أُعْلُ هُبَلُ- أُعْلُ هُبَلُ- گويان فخر

---

[١] حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ - حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ - حَدَّثَنَا أَبُو بِشْرٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ- رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا- فِى قَوْلِهِ تَعَالَى:﴿وَلا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَلا تُخَافِتْ بِهَا﴾ [الإسراء: ١١٠]. قَالَ: نَزَلَتْ و رسُولُ اللَّهِ ﷺ مُخْتَفٍ بمكَّةَ، كان إِذَا صَلَّى بِأَصْحَابِهِ، رَفَعَ صَوْتَهُ بِالْقُرْآنِ، فإِذَا سَمِعَهُ الْمُشْرِكُونَ سَبُّوا الْقُرْآنَ وَ مَنْ أَنْزَلَهُ وَ مَنْ جَاءَ بِهِ، فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ ﷺ: ﴿وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ﴾ أىْ بِقِرَاءَتِك فَيَسْمَعَ الْمُشْرِكُونَ فَيَسُبُّوا الْقُرْآنَ ﴿وَ لَا تُخَافِتْ بِهَا﴾ عَنْ أَصْحَابِك فَلَا تُسْمِعُهُمْ ﴿وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلا﴾

میکرد. پیغمبر خدا ﷺ در جواب می گفت: «**الله أعلی وأجل**».

باید بدانیم که در إین آیت کریمه:﴿**وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ**﴾ [الزخرف: ۸۷] و أمثال آن سؤال برای إستفسار نیست بل برای إلزام معنی است به إلجاء خصم به سوی جواب. به إین معنی که چون پیغمبر خدا ﷺ کفار قریش را دعوت کرد به سوی دین و شناختن خدای تعالی و عبادت خالق یکتا. و گفت برای آنها: ﴿**اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ**﴾ [سورة الروم: ۴] أز أصل وجود و حقیقت حال و مآل کار آنها را آگاهی داد. أما نصیحت در آنها کارگر نشد و قبول آنها نیامد. پس خدای تعالی به پیغمبر خود ﷺ خطاب کرد که: به آنها به طریق سؤال و جواب گفتگو کند شاید أندیشه کنند و حق در دل آنها جای گیر شود. پس بگوید برای آنها: ﴿**که خلق کرده است شمارا ؟ کیست آفریننده‌ء زمین و آسمان ؟ کیست روزی رسان إنس و جان و آرنده‌ء برف و باران؟**﴾- البته چون عاقل هستند و قرآن کریم آنها را به إستعمال عقل دعوت می کند پس در إین مورد گفته نمی توانند: لات یا عزی. نا چار باید بگویند: در جواب: الله- جل و علا . پس سؤال در إین آیات أز بهر چنین إلزام آمده. نه برای إستفسار. تا کس گمان کند که مشرکین عرب چیزی أز صفات خداوندی می دانستند. و ما به الإمتیاز یعنی فرق بین آنها و بین مُلاها و نماز گذاران بریلویین دیده نمی شود؟.

إمتياز إينجا أظهر من الإمتياز بين المشرق و المغرب و النور و الظلمة. عجيب تر آنكه إمتياز أبى جهل و أبى لهب را نيز جدا نكرده است. چنانچه گفته است بعد أز بيان معنىء مثبت و منفى در توحيد:

((و چون إمروز در بسيط عالم و در نشيب و فراز أو نظر كرده مى شود أكثر عوام و بعضى خواص أز ملاها و مشائخها در بلاى أول- إعتقاد جانب مثبت فقط- گرفتاراند. و خود را موحد مى دانند. فهيهات. أگر دارندهء إين عقيده موحد است. پس چرا أبو جهل و أبو لهب مشرک اند ؟- كه ايشان هم همين عقيده داشته اند)).

ما ميگوييم: أبو جهل و أبو لهب هيج گونه عقيده نه داشتند.

﴿أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى﴾- در حال أبى جهل آمده كه كار أو تكذيب رسول بود و تولى أز حق. و أبو لهب پيغمبر ﷺ را ﴿تَبًّا لَكَ﴾- مى گفت. در چنين حال إشتباه كردن و پرسيدن كه:پس چرا أبو جهل و أبو لهب مشرک اند؟ بسيار عجيب مى آيد. پستر گفته است:

((وجه نزاع و مورد نزاع فقط پهلوى دوم در هر قرن گرديده است و به همين پهلو أنبياء با مخالفين در نزاع و جهاد و أصحاب شان در قرن بعد قرن بر سر پيكار بوده اند. دلائل ديده شوند)).

١)-﴿إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ (٣٥) وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُو آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ﴾. (الصافات: ٣٦)

((همين ضرب ﴿إِلاَّ اللَّهُ﴾ بود كه بنيان آلهء ايشان را منهدم كرده. ايشان

را نا راحت كرده بر سر پيكار مى آورد كه أنبياء عليهم السلام هدف سب و شتم و برجاس تير بلا گرديدند كه هفتاد نبى و مبلغ بر سر يک منبر شهيد مى كردند. نه فقط جانب إثبات كه شان خود متفق مى بودند)).

ما ميگوييم مشركين در جانب إثبات متفق نبودند. جانب إثبات همين﴿إِلا اللَّهُ﴾ گفتن است.و مشركين أز گفتن آن إستكبار مى كردند. پس به ذكر إين آيت كريمه، ما به الإمتياز يعنى فرق بين مشركين و قوم بريلوبين آشكار آمد. چون كه مشركين أز گفتن: ﴿لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ﴾ إستكبار مى ورزيدند. و إين قوم كلمهء ﴿لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ﴾- را در أذان و إقامت و در نماز و بيرون نماز به مرات تكرار مى نمايند.

مشركين پيغمبر خداى را ﷺ شاعر و مجنون مى خواندند و إين قوم به تعظيم و إكرام تام محمد رسول الله مى گويند. و درود و صلوات را بر روح أو و آل و أصحاب أو هميشه وِرْدِ زبان خود مى گردانند.

پس أگر كس به دعوى بگويد كه: إين آيت كريمه و أمثال آن كه در مذمت شرک و أهل آن آمده شامل مى باشد مر حال بريلوبين را يا بگويد: ملاها و مشائخ پير باطل پرست و مزار پرست در إين سِلْک داخل اند و أز مشركين إمتيازى ندارند، متحمل بهتان عظيم و إثم مبين مى گردد. زيرا كه إين قوم مسلمان اند مسلمانان با مشركان برابر نآيند.

﴿أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ (٣٥) مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ [ن: ٣٦]

آيات قرآنى بعضى آن بيان كنندهء بعضى مى باشد. أحاديث پيغمبر خدا ﷺ

بیان گر مقاصد قرآنی است. إین جمله آیات که در إین مورد آورده اند تا أسوهء أنبیاء- علیهم الصلوة و السلام- و إثبات توحید به عناوین مختلفه و نفی شرک و مذمت آن. مضمون و مفاد همهء إین آیات یک أمر است که آن بیان حکم شرک و کفر است و مذمت أهل آن. پس إینجا بر مدعی بیان لازم می آید که کدام عمل یا کدام گفتار شرک و کفر است تا گویندهء آن و کنندهء آن را أز جملهء مشرکین دانسته شود. و إین همه آیات را بر أو إطلاق کرده شود. و إین بیان به مجرد رأی و فکر ظاهری راست نمی آید. إینجا نص صریح باید أز آیات قرآنی یا أحادیث مشهوره. چنانچه بالا گذشته بود. تا صراحة بیان کند که إین أمر شرک و کفر است یا إین عمل حرام و نا جائز.

برادران علماء و **فضلاء** من مبالغه نمی کنم. وای- صد وای نمی گویم. أفسوس- صد أفسوس نمی خوانم. خداوند- جل و علا- خود می داند أفسوس در کجاست. إین قدر می گویم که: مقام بسیار نازک است. إین مقام را سهل نگیریم أندکی أندیشه آریم. إینجا مسلمانی را حکم به شرک کردن است. بل قومی را و گروهی را به کفر و ضلال منسوب کردن است. إین أمر بزرگ است. إین أمر به سخن سنجی و تزیین عبارات یا ترتیب حکایات و تمثیلات مانند حکایت پاد شاه و مندوب أو و زن فاحشهء خدمت گار و تمثیلات واهی و بی مدار، ثابت نمی گردد. إینجا حکم شرعی و دلیل قطعی بکار. **برادران**- ما باید خود را بشناسیم به دانش

خود منازیم. زمان آوان جهل و نادانی است. و حدیث شریف:

وعَنِ بْنِ مَسْعُودٍ– رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ – قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ﷺ **«تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ وَعَلِّمُوهُ النَّاسَ وَتَعَلَّمُوا الْفَرَائِضَ وَعَلِّمُوهَا النَّاسَ وَ تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ وَعَلِّمُوهُ النَّاسَ فَإِنِّي امْرُءٌ مَقْبُوضٌ وَالْعِلْمُ سَيَنْقَبِضُ وَتَظْهَرُ الْفِتَنُ حَتَّى يَخْتَلِفَ اثْنَانِ فِي فَرِيضَةٍ لاَ يَجِدَانِ أحَدًا يَفْصِلُ بَيْنَهُمَا»**. رواه الدارمی والدار قطنی.

إشارت إین زمان و عصور است و إین مسئله همان فریضه است که خلاف بر أو واقع شده و کس فیصل آن شده نمی تواند.

بل أکثر مسائل إین کتاب مانند حاضر و ناظر دانستن أنبیاء– علیهم السلام– و غیره همه مسائل إیجادی اند. در گفتگوی سلف بدین صورت نبوده. علاج آن است که دعوی فرو گذاریم. مجتهد مجدد بودن و دریافت لقب شرط نیست. شرط دانش دین و دریافت راه است.

مجتهدین عظام و علمای دین و پیشوایان سلف هر کدام چراغ سر راه اند. راه را برای ما کم بینان روشن کرده اند. چنگ به دامن ایشان در زنیم و گفتار خود به گفتگوی آنها مانند کنیم راه را می یابیم. إنْ شاءَ اللهُ– إنْ شاءَ اللهُ.

علمای دین أز مجتهدین عظام و راویان أحکام تمامهء أعمال شرع و عقائد دینیه را ضمن آیات قرآنی و أحادیث نبوی علی صاحبها أفضل الصلوة و السلام نقل و روایت کرده اند. و معانیء إیمان و إسلام و همه

إعتقادیاتِ أهل سنت را به أجلی حال بیان کرده اند. إینچنین ألفاظ کفر و حالات شرک و همه تباه کنندهء إیمان و مفسدات أعمال را ذکر کرده اند. **پس إینجا** نظر آریم که آیا در یگان کتابِ عقیده یا عبارات سلف صالح دیده می شود که ((نداء غیر الله))- را مثلا شرک یا کفر گفته باشند. **علماء سلف** هرچه در أمر دین می گفتند به روایت می گفتند. خصوص در باب عقائد به سند تام و دلیل قطعی سخن می کردند.

پس بر علماء لازم است پیرو سلف صالح باشند و در گفتگوی شرعیات و إیجاد أحکام إحتیاط کار فرمایند. تا به مجرد رأی حکمی نه آرند و به دلیلهای إیجادی یا به وهم و گمان به گفتهء ((یا غریب شاه غریب نواز)) مسلمانی را به شرک یا کفر منسوب نکنند. أولا أز مسئولیت شرعی أندیشه کنند که هرچه به زبان می آرند أز حکم یا فتوی عند الله مسؤل و مؤاخذ می باشند. دوم أز حقوق مسلمانی که عرض مسلمان عند الله محترم و حفظ و حمایت مسلمانی أز فروض أهم می باشد. خصوص ملاها و مشائخ که آنها أعلام دین اند تنقیص و تحقیر آنها خیانت در دین به شمار می رود.

أز طرف دگر چون آنها زیرکی و دقیقه شناسیء کم دارند و به گذشتگان تقلید می کنند شاید زیر بشارت «**أَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلْهُ**» داخل باشند. پس آنها را گرامی باید داشت و أگر گویند که شرک خفی در نظر داریم. پس باید که درشتی نکنند و حکم بی جای نه آرند و مسلمانان را نومید نگردانند و تفرقه بین مسلمانان و پریشانی در دین نه آرند و مراء

در دين و جدال در آيات الله إيجاد نكنند.

آرى إمروزها در خاطر طلاب العلم به جز علوم جدلى و پريشانى و مجادله بالباطل چيزى دگر نمى گذرد. أز أصل دين و عمل و عقيده و أخلاق ساميهء إسلامى كمى آگاهى دارند. بل در گفتگوى علماء و تأليفات آنها نيز همين حال ديده مى شود. پس لازم الحال إين است كه علماء به خود آيند. أز گفتگوهاى پريشان باز إيستند وطالبان را أز أصل دين و عقيده آگاهىء تام بفرمايند. و عامه ى مسلمانان را به نرمى تعليم كنند. و فكر و زبان آنهارا به كلمات حسناى إسلامى آموخته گردانند. أگر سخنى به حكم عادت بر زبان آنها گذرد آن را به محمل صحيح حمل كنند. «**حمل مؤمن بر صلاح**» أز أخلاق أصيل إسلامى است.

با آنكه كلماتى كه آن را مورد طعن گرفته اند براى گفتن آن، شرعا، وجه جواز ديده مى شود. چنانچه در مشكاة المصابيح حديثى آورده: عَنِ ابْنِ عُمَرَ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا- أَنَّ عُمَرَ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ- لَمَّا أَرْسَلَ جَيْشًا أَمَّرَ عَلَيْهِمْ رَجُلًا يُسَمَّى سَارِيَةَ فَبَيْنَمَا عُمَرُ يَخْطُبُ فَجَعَلَ يَصِيحُ عَلَى الْمِنْبَرِ: يَا سَارِيَةُ الْجَبَلَ- يَا سَارِيَةُ الْجَبَلَ. فَقَدِمَ رَسُولُ الْجَيْشِ. فَسَأَلَ. فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَقِينَا عَدُوًّا فَهَزَمُونَا. فَإِذَا بِصَائِحٍ: يَا سَارِيَةُ الْجَبَلَ- يَا سَارِيَةُ الْجَبَلَ فَأَسْنَدْنَا ظُهُورَنَا بِالْجَبَلِ فَهَزَمَهُمُ اللَّهُ.

روايت است أز ابن عمر- رضى الله عنهما- كه عمر- رضى الله عنه- فرستاد به جائى لشكرى را و أمير گردانيد بر إين لشكر مردى را نام برده

می شود أو را ساریه. پس در أثنای آنکه عمر- رضی الله عنه- خطبه می خواند. پس گشت که آواز می کند و می گوید ای ساریه بگیر کوه را و پناه آر به وی پس قدوم آورد فرستاده شدهء أز لشکر. پس گفت: یا أمیر المؤمنین ملاقات کردند مارا دشمنان ما. پس شکست دادند ما را. پس ناگاه آواز کننده ای آواز می کند و می گوید: يَا سَارِيَةُ الْجَبَلَ- يَا سَارِيَةُ الْجَبَلَ. پس تکیه دادیم ما پشتهای خود را به سوی کوه. پس شکست داد ایشان را خدای تعالی. در إین حدیث شریف تأمل کنیم أصحاب کرام- رضوان الله علیهم- جمله گی عارف راه و دانای عقیده بودند در إین مقام دقیقه شناسی نکردند و نگفتند که در إین نداء دعوای علم غیب است برای غیر الله تعالی. صحابگان کرام در بیان حق به هیچ کس مدارات نمی کردند در محل إشتباه إعتراض خود را به حضرت عمر نیز بیان می کردند. حضرت- عمر رضی الله عنه- موافق حال جواب می گفتند. پس معلوم شد که چنین تکلف و دقیقه سنجی لازم عقیده نبوده است و نیز در مشکاة المصابیح آورده است.

وعَنْ عُثْمَانَ بْنِ حُنَيْفٍ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ- قال: إنَّ رَجُلًا ضَرِيرَ الْبَصَرِ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: ادْعُ اللَّهَ أَنْ يُعَافِيَنِي. قَالَ: «إِنْ شِئْتَ دَعَوْتُ وَإِنْ شِئْتَ صَبَرْتَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ».قَالَ فَادْعُهْ.قَالَ: فَأَمَرَهُ أَنْ يَتَوَضَّأَ فَيُحْسِنَ الوُضُوءَ وَيَدْعُوَ بِهَذَا الدعاء: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ، يا مُحَمَّدُ إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكَ إِلَى رَبِّي لِيَقْضِيَ لِيَ فِي حَاجَتِي هَذِهِ.

اللَّهُمَّ فَشَفِّعْهُ فِيَّ». رواه الترمذی. وقَالَ هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ غَرِيْبٌ. و قَالَ أَبُو إِسْحَقَ هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ.

در إين حديث شريف تأمل كنيم. چون پيغمبر خدا ﷺ آن شخص را مضطر ديد أو را تلقين دعاء كرد و فرمود أو را به توسل به ذات پيغمبر ﷺ به طرز نداء يعنى - يا محمد به درستى كه من روى آوردم به وسيلهء تو به سوى پروردگار خود. و أمر كرد أو را كه دعاء كند: خدايا پيغمبر خود را شفيع حال من گردان.

پس إعتقاد مؤمن همين مى باشد كه إجابت دعاء و قبول وسيلت و شفيع گردانيدن همه أز جانب خداوند است- تبارک و تعالى. أما بنده به أميد إجابت خود را در دعاء مستقل نمى شمارد. بل به وسيلهء بندگانِ خاص طلب حاجت مى كند. إينچنين آداب دعاءْ را پيغمبر خدا ﷺ خود تلقين كرده اند. و أمر فرموده اند.

بايد بدانيم كه چنين نداء كردن به حضور پيغمبر ﷺ يا به حال حيات أو وابست نيست. بل بعد وفات پيغمبر خدا ﷺ أصحاب كرام- رضى الله عنهم- چنين دعاء و نداء إستعمال كرده اند.

چنانچه طبرانى در ضمن قصه اى روايت كرده است: «و هى أَنَّ رَجُلا، كَانَ يَخْتَلِفُ إِلَى عُثْمَانَ بن عَفَّانَ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ- فِي حَاجَة لَهُ، فَكَانَ عُثْمَانُ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ- لا يَلْتَفِتُ إِلَيْهِ ولا يَنْظُرُ فِي حَاجَتِهِ، فَلَقِيَ الرَّجُلُ عُثْمَانَ ابْنَ حُنَيْفٍ فَشَكَى ذَلِکَ إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ عُثْمَانُ بن حُنَيْفٍ: إِئْتِ

الْمِيضَأَةَ، ثُمَّ ائْتِ الْمَسْجِدَ فَصَلِّ فِيهِ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ قُلْ: اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُکَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْکَ بِنَبِيِّک مُحَمَّدٍ ﷺ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ، يَا مُحَمَّدُ إِنِّى أَتَوَجَّهُ بِکَ إِلَى رَبِّکَ لِيَقْضِي لِيْ حَاجَتِيْ، وَ تَذْكُرُ حَاجَتَکَ، فَانْطَلَقَ الرَّجُلُ فَصَنَعَ مَا قَالَ لَهُ، ثُمَّ أَتَى بَابَ عُثْمَانَ بنِ عَفَّانَ- رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ، فَجَاءَ الْبَوَّابُ حَتَّى أَخَذَ بِيَدِهِ فَأَدْخَلَهُ عَلَى عُثْمَانَ بنِ عَفَّانَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ، فَأَجْلَسَهُ مَعَهُ عَلَى الطِّنْفِسَةِ، وَقَالَ: ما حَاجَتُکَ؟ فَذَكَرَ حَاجَتَهُ فَقَضَاهَا لَهُ، ثُمَّ، قَالَ لَهُ: مَا ذَكَرْتُ حَاجَتَکَ حَتَّى كَانَتْ هَذِهِ السَّاعَةُ، ثُمَّ قَالَ: مَا كَانَتْ لَکَ حَاجَةٌ فَأْتِنَا، ثُمَّ إِنَّ الرَّجُلَ لَمَّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ لَقِيَ عُثْمَانَ بن حَنِيفٍ، فَقَالَ لَهُ: جَزَاکَ اللَّهُ خَيْرًا، مَا كَانَ يَنْظُرُ فِي حَاجَتِي وَلا يَلْتَفِتُ إِلَيَّ حَتَّى كَلَّمْتَهُ فِيَّ، فَقَالَ عُثْمَانُ بن حُنَيْفٍ: وَاللَّهِ مَا كَلَّمْتُهُ، وَلَكِنْ شَهِدْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَتَاهُ رَجُلٌ ضَرِيرٌ فَشَكَى إِلَيْهِ ذَهَابَ بَصَرِهِ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : «أوتَصْبِرُ» -فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَيسَ لِي قَائِدٌ وَقَدْ شَقَّ عَلَيَّ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «إِئْتِ الْمِيضَأَةَ فَتَوَضَّأْ، ثُمَّ صَلِّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ ادْعُ بِهَذِهِ الدَّعَوَاتِ». فَقَالَ عُثْمَانُ ابْنُ حُنَيْفٍ: «فَوَ اللَّهِ مَا تَفَرَّقْنَا وَ لا طَالَ بنا الْحَدِيثُ حَتَّى دَخَلَ عَلَيْنَا الرَّجُلُ كَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ بِهِ ضُرٌّ قَطُّ». قال المنذری رواه الطبرانی.

باید بدانیم که إستعمال نداء در کلام نه فقط برای إستحضار استُ بس. بل برای تخصیص و تکریم و تشریف نیز إستعمال نداء جاری است. پس کلام مُسْلِمْ را بر وجه أحسن باید حمل کردن. خصوصا وقتاکه چنین روایات حدیث شنیده شد.




خلاصه آنكه نداء غير الله و أمثال آن را به هيج وجه شرک گفتن روا نيست. إينچنين نداء غير الله، و زيارت مزار، و أمثال آن را عبادت غير الله گفتن، و آيتهاى كريمه را مانند: ﴿إِيَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاکَ نَسْتَعِينُ﴾ برغير وجه حمل و تأويل نمودن بسيار بى أدبى است. هر كس كه إيمان آورد به خدا و به رسول خدا ﷺ در مى يابد أو به هدايت إلهى راه عبادت و طريق بندگى را.﴿وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ﴾ [التغابن: ١١] - شاهد إين معنى است پس به إينگونه تكلفات و تزيين عبارات و گفتارهاى فلسفى هيج نوع إحتياج نمى ماند.

و أيضا حديث شريف كه پيشتر گذشته بود: «**أَمَّا إِنَّهُم لاَ يَعْبُدونَ شَمْساً وَلاَ قَمَراً وَلاَ حَجراً وَلاَ وَثَناً وَلَكِنْ يُرَاؤونَ بِأعْمالِهِمْ**» - گواه بزرگ است بر إينكه أمت حضرت سيدنا محمد ﷺ پرستش سنگ و چوب و عبادت غير الله نمى كنند.

وقتاكه مخبر صادق حضرت سيدنا محمد ﷺ چنين خبر داد كه أمت من پرستش سنگ و درخت يا غير آن نمى كنند پس در مقابل إين خبر كسى را أز أمت – پير باطل پرست يا مزار پرست گفتن چگونه روا باشد؟ تأمل بايد. تأمل .....

و چون در آخر حديث «**وَلَكِنْ يُرَاؤونَ بِأعْمالِهِمْ**» آمده است، پس در باب رياء و شرک خفى هر قدر گفتگو كنيم رواست. أما به نرمى و طريق نصح و خير خواهى. نه به درشتى و حكمهاى بيجا و تفرقه أندازى.

أولا به إخلاص در عمل و درستیء نیت و صحت إعتقاد تأکید کنند. و أز عُجْب، ریاء، خود بینی و دگر آفات نفسانی، و مفسداتِ أعمال و أز حقد، کینه و غش و خیانت و بغض و عداوت مسلمانان و دگر خصال دَنِیَّهْ تحذیر کنند. یعنی هر أمری که أز جانب شارع برای آن حکمی آمده باشد یا ترغیب و ترهیب برای آن وارد شده باشد گفتگو برآن مقبول می باشد. أما آنچه أز جانب شارع إشارتی ندارد وعده یا وعید برآن نیامده آن را مسئلهء شرعی قرار دادن و برای آن حکم إیجاد کردن و دلائل آراستن هیچ گونه مقبولیت ندارد. همچون نداء غیر الله و حاضر و ناظر دانستن پیغمبران و دگر مسائل مشمولهء إین کتاب.

باز آییم به سر سخن– نداء غیر الله. همچنان که در أحادیث شریف وارد شده إینچنین در إستعمال بزرگان أز صحابهء کرام وَ مَنْ بَعْدَهُمْ– رضوان الله علیهم– دیده می شود.

روی الطبرانی فی الکبیر: أنَّ سَوَادَ بنَ قَارِبٍ أنشد لرسول الله ﷺ قصیدته التی فیها شعر:

فَأَشْهَـدُ أنَّ اللهَ لا رَبَّ غَـيْـرُهُ — وَأَنّـكَ مَأْمُونٌ عَلَى كُلِّ غَائـبِ
وأَنَّكَ أَدْنَـى الْمُرْسَلِيـنَ وَسِيْلَةً — إلى الله يا ابنَ الأكرَمينَ الأطايبِ.
فَمُرْنَا بمَا يَأتِيكَ يا خَيـرَ مُرْسَـلِ — وإنْ كَانَ فِيمَا جاء شَيـبُ الذوَائبِ
وَكُنْ لی شَفِيعا يَومَ لا ذُو شَفَاعةٍ — بِمُغْنِ فتيـلاً عن سَـوَادِ بن قَاربِ.

پس إنکار نکرد پیغمبر خدا ﷺ نداءً کردن أو را و نه خطاب کردن را

در حالت غيبت.

و قالت أَرْوَى بِنْتُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَمَّةُ رسول الله ﷺ ترثى رسول الله ﷺ:

أَلَا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْتَ رَجَائُنَا وَ كُنْتَ بِنَا بَرًّا وَ لَمْ تَكُنْ جَافِيًا

عمهء پيعمبر خدا ﷺ به چنين نداء پيغمبر را ياد ميكرد و مرثيه گويان گريه و تحسر ميكرد هيچ كس أز صحابگان بر أو إنكار نمى كرد.

و قال شمس الدين النواجى المصرى المتوفى سنة: ٨٥٩.

يَـا رَسُـولَ الْإِلهِ إنِّـى غَـرِيـبٌ فَأَغِثْنِى يَـا مَـلْجَـأَ الْغُرَبَـاءِ

يَـا رَسُـولَ الْإِلهِ إنِّـى فَـقِـيـرٌ فَأَعِنِّـى يَـا مُنْجِـدَ الْفُقَـرَاءِ

يَا إمَامَ الْوَرَى وَ يَا جَامِعَ الْفَضْلِ وَيَـا قِبْلَـةَ الْهُـدَى وَالـدعـاء

لَـكَ مِـنِّىْ تَـحِـيَّـةٌ وَصَـلـوةٌ كُلَّ يَوْمٍ فِيْ صُبْحِهِ وَالْمَـسَاءِ.

بزرگان گفته اند ياد دوستان خداى همچون لشكر غيبى است در ثبات و أستوارىء دل و نشاط در عمل. أز إينجا است كه پاكان ياد پيغمبران و دوستان خداى را بسيار مى آوردند. گاها أز شوق يا رسول الله گويان نعره ميزدند. و گاهى أز ذوق محبت به مدائح أو زمزمه مى كردند و إين را سبب رهائى أز غفلت و باعث نشاط در عمل و ميل و محبت نفس به سوى أعمال شرعى مى شماريدند.

وَ قَالَ أُبو عَمْرٍو: قَالَ حَسَّانُ بْنُ ثَابتٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَرْثِيْهِ -ﷺ:

مَا بَالُ عَيْنِـكَ لَا تَنَـامُ كَأَنَّمَا

كُحِلَتْ مَآقِيْـهَا بِكُـحْلِ الْاَرْمَدِ

جَزَعاً عَلَى الْمَهْدِيّ أصْبحَ ثَاوِياً

يَا خَيْرَ مَنْ وطى الحصى لا تبعد

حضرت حَسَّانَ بْنِ ثَابتٍ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ- در مسجد شريف منبر نهاده پيغمبر خداى را ﷺ به چنين أشعار دلسوز خود ياد آورى ميكرد. وأصحاب كرام- رضوان الله عليهم- أطراف أو نشسته إستماع مى آوردند و إين را يک عمل خير و مهم مى شماريدند و بر نداء أو يا خطاب أو بر غائب إعتراض نمى آوردند. و إين نداء براى تشريف و تكريم مى باشد نه براى إستحضار. چنانچه پيشتر گفته شده بود و أگر إعتقاد كند كه إين نداء و خطاب من به حضرت رسالت- صلوات الله عليه مى رسد إينجا هم مضايقت نيست. چنانچه در حديث شريف مى آيد:

عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ- مَرْفُوْعًا: «مَنْ صَلَّى عَلَيَّ عِنْدَ قَبْرِى سَمِعْتُهُ، وَ مَنْ صَلَّى عَلَيَّ مِنْ بَعِيْدٍ بُلِّغْتُهُ»

و در روايت دگر آمده:«**وَمَنْ صَلَّى عَلَيَّ نَائِيًا أُبْلِغْتُهُ**» چون صلوة و سلام رسانيده شود، دگر عرض حاجات و طلب توسل نيز رسانيده مى شود. لهذا سلف صالح أز صحابهء كرام و تابعين و من بعدهم- رضوان الله عليهم- چنين كلمات را در أشعار و مدائح و مقام توسل بى تردد ذكر كرده آمده اند. و هيچ كس بر آنها إعتراضى نياورده. تنها گروه كم أنديشى در إين عصور آخره. ببين تفاوت راه أز كجا ست تا به كجا.

در كتاب" شَمْشيرِ بُرّانْ " صحيفهء — ٧٧ - چنين عبارات آورده:

((حالا إين شخص آن لذت كه در نعرهء يا رسول الله و يا على و يا إمام معصوم و يا أبا الفضل و يا غوث و يا قلندر پاد شاه و يا غريب شاه محسوس مى كند در نعرهء الله أكبر و يا رحمن و يا رحيم محسوس نميكند. هنوز مركز و محور محبت أو هم غير الله مى گردد))

((و مصداق: ﴿وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾ [الروم: ۴۵]

((يا مصداق: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ [البقرة: ١٦٥]- ميگردند .العياذ بالله))

((پس رفته - رفته به حكم آنكه در يک دل دو محبت جمع نمى شود همه دل و دماغشان مصروف حب غير الله مى گردد. و موتش هم به همين محبت مى شود، أگر توبه نكند. و حرمان أبدى نصيب أو مى شود)). ع:

چو ميرد مبتلا ميرد   چو خيزد مبتلا خيزد

در إين عبارات نظر كنيد قلم أز نوشتن آن إبا مى ورزد. دل أز تصور آن مى لرزد.

چگونه تصور إنسان برداشت مى آرد إين دو آيت كريمه را در إين مقام آوردن كه إينجا ياد پيغمبر خداى را ﷺ تعبير به شرک كردن است و پيغمبر خداى را ﷺ در قطار أنداد شماريدن. إين بسيار بى أدبى است. بى آدابىء بزرگ است. أز خدا بايد ترسيدن. أولا نظر آريد أز روى منطق و إستدلال إين آيت در إين مقام چگونه برابر مى آيد أگر كلمهء ﴿الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ﴾ براى إستغراق عام باشد.پس بايد إستبشار به هيچ أمر و هيچ چيز




روا نباشد و حال آنکه إستبشار به دگر أمور نیز آمده است. چنانچه در آیت کریمه: ﴿يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَة مِنَ اللَّهِ وَفَضْل﴾ کدام نعمت است بزرگ تر أز نعمت رسول. آنجا که فرموده اند- : «وَأَنَا النِّعْمَةُ المُهْداةُ» و آیت دگر: ﴿فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَّشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾ [الروم: ۴۸]

أز إین دو آیت کریمه آشکار می آید که مراد أز «الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ» عموم نبوده است و أگر گویند: که إین موصول عام نیست. پس دلیل قطعی برای خصوص آن لازم، به طرزیکه رسول یا علی یا دگران آنجا شمول داشته باشند. أگر به مجرد رأی گویند خطاء ست. به حکم حدیث شریف: «مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآن بِرَأْيِهِ فَأَصَابَ فَقَدْ أَخْطَأَ».

در صورت إصابت معنی به رأی سخن گفتن را خطاء گفته است. چه جای آنکه به غلط گفته باشد. پس إینجا روایت صریح باید. در إین معنی که به گفتنِ یا رسول الله و یا علی و یا شنیدن آن إستبشار و خوش حال شدن روا نیست تا در مورد إستدلال آوردن إین مناسب أفتد. إینچنین آیت دوم:﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ [البقرة: ١٦٥] إینجا نیز دلیل قطعی لازم بر إینکه یاد رسول و گفتن یا رسول الله و یا علی شرک است. و یا محبت رسول و محبت عَلِیّ خواستن أنداد است به جز الله تعالی. تا إستدلال به إین آیت به مورد باشد. وا **عجبا** - **وا عجبا**. إین چه رأی است؟ إین چه فکر و عقیدت است؟ و إین

چگونه عبارت است که در إین مورد آورده و گفته است:

((پس رفته- رفته به حکم آنکه در یک دل دو محبت جمع نمی شود همه دل و دماغشان مصروف حب غیر الله می گردد...))

آیا مؤلف به إین عبارات بلیغ مسلمانان را أز محبت رسول أکرم ﷺ باز می دارد.؟ یا چه مقصد باشد؟

چگونه در یک دل دو محبت جمع نمی شود و حال آنکه در حدیث شریف محبت رسول مقارن به محبت الله آمده.

عَنْ أَنَس- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ- قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «ثَلاثٌ مَنْ كُنّ فِيهِ وَجَدَ حَلاَوَةَ الإيمَان: مَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَمَنْ أَحَبَّ عَبْدًا لا يُحِبُّهُ إلاّ لِلَّهِ وَمَنْ يَكْرَهُ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ بَعْدَ أَنْ أَنْقَذَهُ اللهُ مِنْهُ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ»

سه خصلت است که هرکه باشد آن سه خصلت در وی می یابد به سبب إین سه خصلت شیرینیء إیمان را و ذوق می گیرد بدان«**مَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا**» أولا آنکه باشد خدا و رسول خدا نزد وی دوست داشته تر أز هرچه غیر خدا و رسول اوست.

«**وَمَنْ أَحَبَّ عَبْدًا لا يُحِبُّهُ إلَّا لِلّهِ**» دوم آنکه چون دوست دارد بنده ای را دوست ندارد أو را مگر برای خدا و طلب رضای أو«**وَمَنْ يَكْرَهُ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ بَعْدَ أَنْ أَنْقَذَهُ اللهُ مِنْهُ**»

سوم ناخوش دارد که باز دراید در کفر بعد أز آنکه برهانید و بیرون

آورد أو را خدای تعالی أز کفر «**كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ**» چنانکه ناخوش میدارد که أنداخته شود در آتش. ببین که در إین حدیث شریف محبت رسول را ﷺ أز محبت خدای تعالی جدا نکرده است. إینچنین همه أحادیث وارده در إین باب به محبت رسول ﷺ تأکید می کنند تا به جایی گفته اند: «**أَلا لا إِيْمَانَ لِمَنْ لا مَحَبَّةَ لَهُ**»

و روش صحابگان کرام در گفتار و کردار نیز همین بوده. و دوست داشتن دوستان خدای تعالی نیز أمر مندوب و نشان إیمان داری است. چنانچه مضمون حدیث إشارت دارد. و در دعاء مأثوره آمده: «**اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَ حُبَّ مَنْ يُحِبّكَ وَ حُبَّ عَمَلٍ يُقَرِّبنِي إِلَى حُبِّكَ**» پس در چنین حال محبت رسول را ﷺ و محبت دوستان خدای را حب غیر الله گفتن و به حرمان أبد حکم کردن بی أدبیء بزرگ می باشد. پناه جستن به کار. خدا پناه دهد أز چنین گفتار، أز چنین عقیدت و أفکار.

بدان ای طالب صادق!- إین مسئلهء مذکور یعنی منع أز گفتن- یا رسول الله، یا عَلِیّ- و أمثال آن مسئلهء إیجادی است. هیچ گونه دلیلی أز کتاب و سنت برای آن نیاورده و ألبته دلیلی هم وجود ندارد به جز إین سخنهای وهمیّ که در إین کتاب" شَمْشیرِ بُرانْ" آورده شده است. تأمل نما تا وهن آن وهمیات ظاهر شود و معلوم شود که شاید مقصود أز إین عبارات کاستن محبت مؤمن باشد نسبت پیغمبر خدا و دوستان أو ﷺ . چنانچه گفته است: ((در یک دل دو محبت جمع نمی شود)).

إينچنين مسئلهء علم غيب و حاضر و ناظر گفتن و دگر مسائل إين كتاب همه ناظر به إين أمر است. يعنى كم كردن محبت و إجلال و دور كردن توقير و إحترام، كه مسلمانان دارند نسبت پيغمبر خدا ﷺ و دوستان حق.

پس به إين مسائل بل به إين گونه كتابها إلتفات نيارند. كتابهاى سلف صالح را إختيار كنند و روش آنها را پيش گيرند. سلف صالح أز إين گونه تكلفات إمروزه دور بودند. كلام آنها معنى داشت و سخن آنها نور مى بخشيد و روش آنها هدايت بود. وَصَحَّ عَنْ بلالِ بْنِ حَرْثٍ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ- أَنَّهُ ذَبَحَ شَاةً، عَامَ الْقَحْطِ الْمُسَمَّى: عَامَ الرَّمَادَةِ، فَوَجَدَهَا هَزِيْلَةً، فَصَارَ يَقُولُ: «وا مُحَمَّدَاه – وا مُحَمَّدَاه».

وَصَحَّ أيْضًا أنَّ أصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ لَمَّا قَاتَلُوْا مُسَيْلَمَةَ الْكَذّابَ كَانَ شِعَارُهُمْ يَا مُحَمَّدَاه – يَا مُحَمَّدَاه.

وَ فِيْ الشِّفَاءِ لِلقَاضِيْ عِيَاض أنَّ عَبْدَ الله ابْنَ عُمَرَ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا- خَدِرَتْ رِجْلُهُ مَرَّةً فقيلَ لَهُ اذْكُرْ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيْكَ. فَقَالَ: «وا مُحَمَّدَاه» فَانْطَلَقَتْ رِجْلُهُ.

الحاصل أمثال إين روايات أز حد حصر بيرون است. همهء آن دلالت دارند برآنكه توسل به ذات پيغمبر خدا و به نام مبارک أو ﷺ. و سؤال به جاه أو و تبرک جستن به نام أولياء الله و دوستان حق، خواه به طريق نداء باشد يا به طرز خطاب، يا گفتن به حرمت فلان، همهء آن جائز و در كلام بزرگان و إستعمال آنها جارى آمده است. بحيث إنكار آن محض جهل يا

عناد و مکابرهء ظاهر شناخته می شود.

أگر کسی إعتراض آرد که بعضی إین روایات را به ضعف منسوب میدانند. باید بگویید: أولا آنکه برای إثبات ضعف دلیل ظاهر باید. به مجرد رأی و فکر ظاهر حدیثی را ضعیف گفتن روا نیست. بزرگان بی وجه صحت سخنی را به دین نسبت نمی دادند. چون بزرگان إین روایات را در کتابهای خود آورده اند و بدان عمل کرده اند پس إین دلیل صحت و درستئ روایت می باشد. دگر آنکه بزرگان ضعف و قوت حدیث را در وقت تَقابُلْ نظر می داشتند. یعنی چون دو حدیث در معنی مقابل یکدگر آمد پس إینجا نظر می کنند که کدام آن دو قویست تا بدان عمل کنند. و کدام آن ضعیف تا أو را ترک سازند. أما به مجرد رأی حدیثی را ضعیف گفتن و آن را متروک دانستن أز قواعد شرع بیرون می باشد. و تفصیل آن را موافق به قواعد أصول بیان خواهیم کرد. إن شاء الله تعالی.

أما مسئلهء علم غیب

پس می گوییم– به توفیق إلهی– در تفسیر روح البیان در ضمن آیت کریمه:﴿ قُلْ لا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ الْغَيْبَ إِلا اللَّهُ﴾ [النمل:۶۵] – غیب را به چند قسمت تقسیم کرده که بعضی آن را عامه می داند و بعضی آن را خاصه و بعضی آن را دانسته نمی شود، مگر به تعلیم. تا آنکه گفته است: و **غیب هو مخصوص بالحضرة و لا سبیل لأهل**




السموات و الارض إلى علمه إلا لمن ارتضى له. كما قال تعالى:﴿فَلا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَّسُول﴾ [الجن ٢٧/٢٦] و بهذا استدل على فضيلة الرسل على الملائكة. لأنّ الله استخصهم بإظهارهم على غيبه دون الملائكة. يقول الفقير: و أما ما قيل من أن من قال إن نبى الله لا يعلم الغيب فقد أخطأ فيما أصاب فهو بالنسبة إلى الإستثناء الوارد فى قوله تعالى ﴿فَلا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُول﴾- أز إين عبارات مفسر چنين معلوم مى شود كه براى پيغمبران دانستن غيب إمكان دارد و فضيلت پيغمبران در إطلاع آنها است بر غيب إلهى. پس چنين تصريح كردن كه پيغمبر إلهى غيب را نمى داند خطاء است. أگرچه به أصل برابر است.يعنى چون خداى تعالى پيغمبر را بر غيب خود إطلاع داده است. پس پيغمبر، فى الجمله، غيب را مى داند. در إين حال((نمى داند)) گفتن، خطاء و دروغ مى آيد. أز طرف دگر پيغمبران را به وصف كمال و تبجيل و إكرام بايد ياد كرد. ((نمى داند)) - گفتن تكريم نيست. أگر مقصود أز أصل معنى خبر دادن باشد، بايد بگوييم: به جز الله- تبارك و تعالى- كسى غيب را نمى داند.

و در حاشيهء- علامة الصاوى على تفسير الجلالين- چنين آورده، قوله تعالى: ﴿وَمَا تَدْرِى نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا﴾ [لقمان:٣۴] اى من حيث ذاتها و أما بإعلام الله تعالى للعبد فلا مانع منه كالأنبياء و بعض الأولياء قال تعالى: ﴿وَلا يُحِيطُونَ بِشَىْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلا بِمَا شَاءَ﴾ [البقرة: ٢٥٥]. و

قال تعالى:﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ﴾ [الجن ۲۶/۲۷]

قالَ العلماء: و كذا الولى- فلا مانع من كون الله تعالى يطلع بعض عباده الصالحين على بعض هذه المغيبات فتكون معجزة للنبى و كرامة للولى. و لذلک قال العلماء: الحق أنه لم يخرج نبينا ﷺ من الدنيا حتى أطلعه الله على تلک الخمس و لکنه أمر بکتمها.

أز إين گفتهء علامه الصاوى چنين دريافت مى شود که آن چه در منظومهء صد سلام- آورده است أز وصفِ دانشْ گفتنِ آن روا باشد.

درد مندم اى طبيب غيب دان........ رنج ما درياب أز نبض تپان

يعنى براى وصف به دانش دانستنِ ذاتِیّ يا بِالْإصالتْ شرط نبوده است .چنانچه در صفت يعقوب- عليه السلام- خداى تعالى گفته است:﴿وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ﴾[يوسف-۶۸]. در تفسير آن گفته است: ﴿وَإِنَّهُ﴾ - اى يعقوب ﴿لَذُو عِلْمٍ﴾- جليل﴿لِمَا عَلَّمْنَاهُ﴾- علم حضرت يعقوب را به بزرگى وصف کرد أزآنً سبب که خداوند أو را دانانده بود أز درک مغيبات. و علامه صاوى جاى دگر گفته است.در تفسير آيهء- ﴿يَسْأَلُونَکَ کَأَنَّکَ حَفِيٌّ عَنْهَا﴾ [الأعراف : ۱۸۷] - عن بمعنى الباء و المعنى: کَأَنَّکَ عالم بها و متيقن لها. و الذى يجب الإيمان به أن رسول الله ﷺ لم ينتقل من الدنيا حتى أعلمه الله بجميع المغيبات التى تحصل فى الدنيا و الآخرة فهو يعلمها کما هى عين يقين. لما ورد:رفعت لى الدنيا فأنا

أنظر فيها كما أنظر إلى كفى هذه. و ورد أنه اطلع على الجنة و ما فيها و النار و ما فيها و غير ذلک مما تواترت به الأخبار و لكن أمر بكتمان البعض. ببينيم كه چه أندازه تأكيد كرده گفته است كه: «**والذى يجب الإيمان به**» البته إيمان به پيغمبر به شناختن مى شود و شناختن پيغمبر به علم به مغيبات و خوارق و كمالات معنوى حاصل مى آيد. أز طرف دگر أز إين روايت كه حضرت علامه آورده است دقيقهء دگر به نظر مى آيد. يعنى- حاضر و ناظر- گفتن پيغمبر خدا ﷺ و جواز وصف سيدنا محمد ﷺ به إين دو صفت. چنانچه گفته است:«**فأنا أنظر فيها كما أنظر إلى كفى هذه**» وقتا كه أنظر گفته است أو را ناظر گفته مى شود و أز شروط نظر حضور مى باشد. پس حاضر بودن نيز لازم مى آيد.

و در كتاب الرسائل التسع للشيخ علامة جلال الدين عبد الرحمن ابن أبى بكر السيوطى در ضمن حديث: «**مَا مِنْ أَحَدٍ يُسَلِّمُ عَلَيَّ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ- عَزَّ وَجَلَّ- عَلَيَّ رُوحِي حَتَّى أَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ**» چنين بيان آورده است.

و يخرج من هذا جواب آخر و هو أن المراد برد الروح التفرغ من الشغل و فراغ البال مما هو بصدده فى البرزخ من النظر فى أعمال أمته و الإستغفار لهم من السيئات و الدعاء بكشف البلاء عنهم و التردد فى أقطار الأرض لحلول البركة فيها و حضور جنازة من مات من صالحى أمته. فإن هذه الأمور من جملة أشغاله فى البرزخ. كما وردت بذلک الأحاديث و الآثار.

أز إين عبارات صراحتًا معلوم مى گردد كه جناب پيغمبر خدا ﷺ در عالم

برزخ أز حال أمت آگاهیء تام دارند. نظر در أعمال آنها می آرند إستغفار برای سیئات و دعاء برای کشف بلا أز آنها می کنند و سیر و گردش دارند در أطراف زمین برای حصول برکت درآن و حاضر می شوند جنازهء کسی را که فوتیده است أز صالحان أمت.

تنبیه

أولا– الحذر میگویم– أز إینکه کس توهم آرد که إین روایت ضعیف است شایان قبول نیست – چون که إین روایت را حضرت علامه سیوطی که یکی أز أعلام دین و علماء شرع می باشد و نقل دین و روایت عقیدت به آنها إعتماد دارد در کتاب خود همچون عقیدت أصیل آورده آن را دلیل بر أموری گردانیده است. پس إین را ضعیف یا غلط گفتن غلط است. خطاء بر بزرگان گرفتن خطاء است. أز طرف دگر أگر کسی عقیدت آورد که روح پیغمبر خدا ﷺ در مقامی حضور می آرند وآن را شخصی نسبت به إشراک داد, پس إین حکم به حضرت علامه باز می گردد. زیرا که أو چنین عقیدت داشت که روح پیغمبر خدا ﷺ در أطراف عالم می گردد برای حصول برکت جائی که خواهد. و حاضر می شود به جنازهء صالحان أمت پیغمبر ﷺ .

دوم آنکه إنکار چنین حالات أز پیغمبران إنکار کردن خوارق و معجزات آنها می باشد. معجزات و خوارق در حق پیغمبران أمر واقعی و مستمر می باشد. چنانچه در حدیثهای صحیح آمده که جناب سرور عالم سیدنا محمد ﷺ حضرت موسی را دید– علیه الصلوة و السلام– نزد کثیب

أحمر نماز می گذارد باز چون جناب سرور عالم ﷺ در مسجد أقصی نماز گذاریدند روحانیات جمیع پیغمبران أز جمله حضرت موسی- علیه السلام- به آن جناب إقتداء کردند و نماز را بیکجایگی أدا کردند. و چون به سیر سماوات باز رفتند حضرت موسی را در آسمان ششم دریافتند و با أو بارها ملاقات کردند و در شأن پنج وقت نماز گفتگو کردند. چنانچه در کتاب الرسائل التسع علامه سیوطی- رحمة الله علیه- گفته است:

و قد صح أن الأرض لا تأکل أجساد الأنبیاء و أنه ﷺ اجتمع بالأنبیاء لیلة الإسراء فی بیت المقدس و فی السماء و قد رأی موسی قائما یصلی فی قبره و أخبر ﷺ بأنه یرد السلام علی کل من یسلم علیه إلی غیر ذلک مما یحصل من جملته القطع بأن موت الأنبیاء إنما هو راجع إلی أن غیبوا عنا بحیث لاندرکهم و إن کانوا موجودین أحیاء. و ذلک کالحال فی الملائکة فإنهم موجودون أحیاء و لایراهم أحد من نوعنا إلا من خصه الله بکرامته من أولیائه.

در إین روایت أنبیاء را به حال ملائکه تشبیه کرده که أز نظر ما پوشیده اند. أما مایان را می بینند و می توانند که مانند ملائکه سیر کنند در روی زمین و حاضر شوند در جائی بخواهند. و در کتاب إحیاء علوم الدین للإمام أبی حامد محمد الغزالی آورده است:

و قال مالک بن أنس- رضی الله عنه- بلغنی أن أرواح المؤمنین مرسلة تذهب حیث شائت. جای دگر در إین کتاب آورده است: **و قیل الأرواح**

أقسام أرواح تجول فی البرزخ وتبصر أحوال الدنيا والملائكة وتسمع ما تتحدث به فی السماء عن أحوال الآدميين وأرواح تحت العرش وأرواح طيارة إلى الجنان وإلى حيث شاءت على أقدارها من السعی إلى الله أيام الحياة.

چنين روايات در كتابهای پيشين و گفتار علماء صالحين در خصوص خوارق معجزات، كرامات و أحوال أرواح كامله بسيار ديده می شود. نبايد كه نسبت علماء سلف خصوص مصنفين عظام سوء ظن داشته باشيم. و گفتهء آنها را به تخمينْ گوئیْ يا به گمانْ سخنْ گفتنْ حمل كنيم بل گفتهء آنهارا حقيقتِ معنی و سخنِ آنهارا أصلِ عقيدتْ بايد بدانيم.

باز آييم به سر سخن. أز إين همه روايات تفاسير و مضمون أحاديث شريف و گفتار علماء چنين ظاهر می گردد كه به نسبت دادن علم غيب به سرور عالم ﷺ يا به سائر پيغمبران عظام و أولياء كرام- عليهم السلام- حكم به كفر كردن روا نمی شود. إينچنين به حاضر و ناظر دانستن حضرت پيغمبرﷺ كه إين هم مضمونا راجع به علم غيب است.

أما أگر أز حاضر و ناظر - مراد حضور داشتن در مجلس يا مقامی باشد إين هم بنابر روايت إمام سيوطی و إمام غزالی أمر جائز و ممكن می باشد. پس حكم به كفر كردن أصلا روا نيست در تفسير أحمديه ضمن آيت: **﴿إِنَّ الله عِندَهُ عِلْمُ الساعة﴾** [لقمَان: ٣۴]- چنين آورده است: **فمن ادعى علم هذه الخمسة فقد كذب.**

و عن ابن عباس- رضی الله عنهما- من ادعی علم هذه الخمسة فقد كذب. يعنی- **فقد كذب**- گفته و حکم به كفر نیامده. إین چنین در دگر تفاسیر حکمی ذکر نشده است.

و در حدیثِ رُبَیِّعَ بِنْتِ مُعَوِّذ وقتا که جاریه گفت:**«وفینا نبی یعلم ما فی غد»پس گفت پیغمبر خدا ﷺ: «دعی هذه.و قولی بالذی کنت تقولین»**

إین حدیث شریف بزرگ ترین شاهد است در إین مقام که پیغمبر خدا ﷺ حکمی بر إین گفتهء جاریه نیاورد و زجر یا وعید ذکر نکرد بل أو را به آداب إرشاد نمود و بس. یعنی أدب آن است که علم را به خداوند تعالی نسبت داده شود. أما آنچه أز کتاب قاضیخان نقل کرده اند در موضوع گواه کردن خدا و رسول در عقد إزدواج – و بعضهم جعلوا ذلک کفرا لانه یعتقد أن الرسول ﷺ یعلم الغیب و هو کفر. پس إین قول با آنکه به أصلی إستناد ندارد حکم به گفتهء بعضی آورده است به چنین قول مُخْتَلَفٌ فِیه حکم به کفر کردن روا نیست. إین چنین دعوای إشراک در صفت عالم الغیب که إین را یکْ أصلی قرار داده اند در إین حکم إین هم دلیل شده نمیتواند.

إین مقام بسطی می خواهد به بیان چند أصلی أز أصول أهل سنت که دانستن آن لازم است.

أصل أول: أهل سنت به دلیلی که درآن شبهه باشد حکم به کفر نمی کنند. چنانچه در حدیث شریف آمده است «**مَنْ أَتَی کَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بِمَا**

يَقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ» ﷺ مضمون إين حديث ظاهر است در إينكه: هركس به نزد كاهن آمد و گفتهء أو را تصديق كرد آن كس كافر مى گردد.

أما چون تصديق أمر باطنى است وآن را به ظاهر دانسته نمى شود. پس به مجرد به پيش كاهن رفتنْ كسى را حكم به كفر كرده نمى شود. يا حديث دگر كه– «**مَنْ تَرَكَ الصَّلَاة مُتَعَمِّدًا فَقَدْ كَفَرَ**» مضمون إين حديث دلالت دارد بر إينكه هركس كه نماز مكتوبه را متعمدا ترك ساخت أو كافر مى گردد. معنىء تعمد مبالغه در عمد است كه آن أز إنكار خبر مى دهد. أما چون تعمد و إنكار معنىء باطنى است پس به مجرد تركِ نمازْ كسْ را كافر گفته نمى شود. أز إينجا است كه علماء أمثال إين أحاديث را محمول بر زجر داشته اند. يعنى براى زجر و منع كردن مردمان أز چنين أعمال گفته مى شود و فهمانيده مى شود. أما أگر كسى به نزد كاهن رفت يا به سببى ترك نماز كرد أو را حكم به كفر كرده نمى شود. إينچنين در مسئله ى علم غيب به دليلهاى إشتباهىّ حكم به كفر كردن أصلا روا نيست.

أصل دوم – أهل سنت در إعتقاد توحيدْ سه وحدت إعتبار كرده اند و بس.چنانچه مى گويند سه وحدت كه أز ضروريات دين است دانستن آن شرط است: أول وحدت در خالقيت. يعنى الله تعالى خالق جميع أشياء است غير أو خالق دگرى نيست. دوم وحدت در معبوديت. يعنى الله تعالى

لائق عبادت و سزاوار پرستش است غير أز وی معبود دگری نيست. سوم وحدت در وجوب وجود. يعنی الله تعالی واجب الوجود است يعنی هستی أو أز ذات خود أو است. غيری دخل ندارد. أما سائر صفات پس درآن إعتبار توحيد شرط نيست چنانچه در صفت خداوند تعالی آمده است. ﴿إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾ [المجادلة:١] در صفت إنسان نيز آمده: ﴿**فجعلناه سَمِيعاً بَصِيراً**﴾ [الإنسان: ٢]

و در حديث شريف آمده است: «**أوحى الله عز وجل إلى إبراهيم عليه السلام يا إبراهيم، إني عليم أحب كل عليم**»

أصل سوم- آنكه أهل سنت هيچ قومی را أز أهل قبله حكم به كفر نمی كنند. أگرچه منكر بعضی أمورات شرعی گشته باشند. چنانچه منكرين ميزان و وزن أعمال را كافر نمی گويند: زيراكه إنكار آنها إستناد به تأويل دارد. پس می گويند: تأويل كرده است و خطاء كرده است در تأويل. پس منكر تأويل خود است نه منكر آيت.

در إين مقام نيز كسانيكه علم غيب به پيغمبران- عليهم السلام- نسبت ميدهند آنها به تأويل بعضی معانی سخن كرده اند.پس آنهارا منكر آيات قرآنی خواندن أز قواعد شرع و أصول أهل سنت بيرون می باشد. پس در إين أثنا عبارات كتاب" شَمْشيرِ بُرّانْ" را نظر كن كه چه أندازه غُلُوّ كرده أز حد إعتدال بيرون رفته است. و قواعد شرع و أصول أهل سنت را در هيچ باب إعتبار نگرفته. تا آنكه گفته است:

((الحاصل چون خداوند قدوس به هژده أسلوب مختلف ۳۴۱ بار در قرآن مقدس خود علم غیب را بیان فرموده به خود مخصوص فرمود. پس حالا چه گنجایش مانده است که کدام نافهمی دگری را به أو در إین علم شرکت دهد وآیا کسی که ۳۴۱ تکرار حکمِ قرآن مقدس را تحریف و تشریک کند أمید إسلام أو هم میماند ؟ تدبر باید کرد))!

و در آخر عبارات تأکید به تدبر کرده گفته است:

((تدبر باید کرد))! ألبته تدبر بسیار باید. به تدبر صادق چنین معلوم می گردد که هر کس که علم غیب را به نبی یا ولی نسبت می دهد به إعتبار إستثناء:﴿ **إلا مَن ارْتَضَى مِنْ رَسُول**﴾ [الجن: ۲۷] یا به بیان﴿**وَلا يُحِيطُونَ بِشَىْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إلا بِمَا شَاءَ**﴾ [البقرة: ۲۵۵]. یا به تصریح آیت کریمه:﴿**وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ**﴾ [یوسف: ۶۸] إعتماد کرده می گوید. شاید گفتهء إین کس به حق نزدیک باشد. چون که خداوند تبارک و تعالی چون بندهء خود حضرت یعقوب را به بعضی غیوبات آگاهی داد أو را ﴿**ذُو عِلْم**﴾ یاد کرد. پس إین کس را چنین حکم شنیع آوردن و أز دائره ی إسلام بیرون دانستن أز همه قواعد و أصول بیرون می باشد.

در بیان حاضر و ناظر

و در عبارت دگر گفته است:

((أگرچه در أسماءِ حسنایِ معروف که- ۹۹- نام اند إین دو نام یعنی

حاضر و ناظر نیستند لیکن در أسمای حُسْنی شهید و بصیر دو نام پاک موجود اند. زیرا که معنیء شهید حاضر و معنیء بصیر ناظر است)).

در إین عبارت نیز تأمل کنید که إین چگونه إستدلال است. إین إستدلال نی بل مردمی را قسرا به سوی کفر بردن، و حکم کردن است. أگر حاضر و ناظر به معنیء شهید و بصیر باشد. پس أز إطلاق آن هیج گونه خطاء لازم نمی آید. چون که شهید و بصیر در صفت إنسان آمده است:﴿ **فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيراً**﴾ [الإنسان: ٢]

﴿**إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ**﴾ [سورة ق: ٣٧] إلتماس أز علماء عظام و پیشوایان شرع و أُمَناءِ دِینْ أصول و قواعد أهلِ سنت را در همه بابِ عقائد و أعمالْ محافظت کنند. خصوص إین سه أصل را تا أز تضلیل و تفسیق مسلمانانْ خود را نگاه دارند. علماء أهل سنت أمناء الله اند. دین حق را به أمانت نقل کرده اند.گفتار آنها حق است و عمل آنها نور. و پیروی آنها هدایت راه. خداوند پاک- تبارک و تعالی همه مسلمانان را هدایت نیک و توفیق عطاء فرماید. آمین.

چنین به نظر می آید که مصنف کتاب- خدا رحمت کند- شیخ ساده لوح بوده که أکثرْ به تسامعْ سخن می کرده است. و أز پی تحقیق نمی

گرديده است. أز إين جاست كه إستدلالات أو بى موقع مى آيد[۲] و بيشتر به أمثالْ و حكاياتْ، مانند سگِ وفا دار، و زَنِ فاحشهء خدمت گار و أشباه آنْ إمدادِ دليل خودْ مى كند.

و ملايان و مشائخ و أهل دين را به لقبهاى ناخوش مانند گودن و لا يعقل و بى دين و ممسوخ العقل و مانند آن ياد مى كنند. ظاهر است كه به حكايات و أمثال و أفكار عقلى يا وهمى حكمى در دين إثبات كردن روا نيست. خصوص در إين مقام كه إثبات شرك و توحيد است. و فرق ميان كفر و إيمان إينجا دليل قطعى بايد أز آيت و حديث و مسائل شرعى. چنانچه در حديث شريف مى آيد: **عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرو بْنِ الْعَاص أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ، وَمَا كانَ سِوَى ذَلِكَ فَهُوَ فَضْلٌ»**

---

[۲] براى بى موقع آوردن آيتهاى قرآنى مثالى گفته بوديم. أز حديث شريف نيز مثالى ذكر كنيم. در حديث شريف آمده است: «**الدعاء مُخُّ الْعِبَادَةِ**» يعنى دعاء مغز عبادت است و عبادت بى دعاء همچون چوب بى مغز است. إين حديث براى أهميت دعاء است در عبادت. خصوصا بعد أز نماز. أز إين روى تأكيد براى آن آمده«**مَنْ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهَ يَغْضَبْ عَلَيْهِ**»- إين دو حديث شريف به إين مقام يعنى در مورد بيان شرك هيچ مناسبتى ندارد. إين همه تأكيد است براى دعاء كردن مؤمن بعد أز عبادات. تا عمل أو به قبول رسد و نمازش معلق نماند. عجيب آن است كه دعاء بعد نماز يا به دسته جمعى- بدعت گفته مردمى را أز دعاء خير باز مى دارند.

«وَمَا كانَ سِوَى ذَلِكَ فَهُوَ فَضْلٌ» - در شرح آن گفته است: «فَهُوَ فَضْلٌ»- و هرچه که هست أز مواد علوم جز إين پس آن فضل است و لا يعنى. و فضل در لغت به معنى زيادت، ضد نقص.و جمع آن فضول است غالب آمده در مالا يعنى. و آنچه خير نيست در وى. و فضول كسى كه مشغول باشد به ما لا يعنى. بيت:

هرچه نه قال الله نه قال الرسول

فضله باشد فضل مى خوان اى فضول

دقيقه: هرآن كس كه زيارت مزار را مثلا عبادت غير الله مى شمارد و يا رسول الله، يا على گفتن و يا كه «**حاضر و ناظر**» دانستن پيغمبر ﷺ را شرك در وحدت مى أنگارد، آن كس أز هشاشت بندگى و ذوق عبادت إلهى جل مجده چاشنيى نبرده و أز معانى بزرگىء أو تعالى در أحديت و أز عظمت غناى أو در صمديت بويى به مشام روح آن كس نرسيده است. ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾[الأنعام:٩١]

أگر در عبادت خداوندى آن قدر تعظيم أدا مى كرده باشد، كه إحترام در زيارت مزار، پس خداى را تبارك و تعالى كمى شناخته باشد. أز روش سخن معلوم مى شود كه عقيدهء شيخ هم مانند عقيدهء دگران است در جواز إطلاق علم غيب به حضرت رسول ﷺ . چنانچه گفته است:

((خلاصه آنكه هر علمى كه خالق به أنبياء و أولياء خبر دهد علم غيب نيست. و آن به قرآن و سنت ثابت است. إشكالى ندارد)).

دگران نیز چنین می گویند: یعنی خداوند تعالی عالم السر و الخفیات است. پیغمبرِ خود را آگاه می کناند. پس نزاع لفظی است و مقصود یک بوده است.

أما شیخ إینجا إغرابی آورده است.[۳]

((در موضوع سؤال أز آلات جدید که آیا إخبار رادیو و تلفون و تلویزون یا إدارهء هوا شناس یا إدارهء موسمیات برای شناخت باران و غیره می گویند و صحیح بر می آیند، چه گفته شوند؟ علم غیب اند یا نه))؟

((جواب ظاهر است که إینها همه به وسائل و أسباب می شوند ایشان أز تعریف غیب خود خارج اند. إحتیاج إخراج ندارند)).

وا عجبا- **وا عجبا** إین چه فهم إین چگونه حکم و تشخیص است. نجومیّ به أسباب پوچِ خودْ چیزی می بیند گفتهء أو باورْ و تصدیقِ أو روا باشد. نَبِیّ یا وَلِیّ که به نور بصیرت یا «**اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ**» به نور إلهی مشاهدت می کند تصدیقِ آن ناروا باشد. إین عجیب است . بسیار عجیب. إین هم نشان ساده دلی و سخن به تقلید گفتن است. خدا ببخشد.

باید بدانیم که غیب گوئی یا تصدیق آن که در شرع شریف ناروا است همین خبر کاهن و منجم و أمثال آن است.

---

[۳] (إغراب- حکم خبر آلات جدید).

چنانچه در رد المحتار آورده است: فِي الْحَدِيثِ «مَنْ أَتَى كَاهِنًا أَوْ عَرَّافًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ». أَخْرَجَهُ أَصْحَابُ السُّنَنِ الْأَرْبَعَة .وَالْكَاهِنُ كَمَا فِي مُخْتَصَرِ النِّهَايَةِ لِلسُّيُوطِيِّ: مَنْ يَتَعَاطَى الْخَبَرَ عَنْ الْكَائِنَاتِ فِي الْمُسْتَقْبَلِ وَيَدَّعِي مَعْرِفَةَ الْأَسْرَارِ . وَالْعَرَّافُ: الْمُنَجِّمُ.

در شرح عقائد نسفی آورده است: و بالجملة، العِلْمُ بالغيبِ أمرٌ تَفَرَّدَ بهِ اللهُ تعالى و لهذا ذكر فى الفتاوى: أن قَوْلَ الْقَائِلِ عِنْدَ رُؤْيَةِ هَالَةِ الْقَمَرِ يَكُونُ مَطَرٌ، مُدَّعِيًا عِلْمَ الْغَيْبِ لَا بِعَلَامَةٍ كُفْرٌ. خِرمَنِ ماه نشانِ باران است. به ديدن آن حكم به باران كردن روا نيست. أما أگر گويد: إين علامتِ بارش است، شايد ببارد روا است. آلات جديده و تجربهء أسبابِ حاضره أز إين قبيل است. يعنى رطوباتى كه در هالهء ماه ديده مى شود آن را به إين وسائط پيشتر ديده مى شود. پس إين علاماتى است براى باران و دليل قطعى نمى شود. ظاهر تر تعبير آنكه: أبر كه نشان بارش است به واسطهء إين أسبابْ دقيق تر آن را ديده مى شود و إين أسباب مشاهدهء نقوشِ غيب يا مطالعهء لوح و قلم ندارد تا آن را غيب دان گفته إعتقاد كرده شود. پس تصديق آن يا خبر قطعى دادن بدان روا نيست. أز إين سبب عاملان آن در وقت إخبار(در نظر داشته شده است) مى گويند و حكم قطعى نمى آرند. أما حكم به كفر براى مخبر و مصدق آن نيز روا نيست. چون كه علماء إين حديث شريف را بر زجر حمل كرده اند. چنانچه پيشتر گفته شده بود.

حضرت میرزا عبد القادر بیدل– قدس الله سره– می فرماید:

فریاد که جهل بود فهمیدن ما　　کوریها داشت شوخی دیدن ما

مظهر گشتن أگر در رنگی انگیخت زنگار شد آیینه تراشیدن ما راقم إین حروف می گوید: می ترسم گفتگوی ما به جدال نأنجامد و گفتهء حضرت میرزا عبد القادر مصداق حال ما گردد. جدال در آیات الله منهی است أشد النهی.

مسائلی که در إین کتاب آمده است هیچ کدام آن به گفتهء سلف صالح موافقت ندارد و در یگان کتاب و عقیدهء أهل سنت مثال آن دیده نمی شود. و آیات و أحادیثی که برای إستدلال بر إین مسائل آورده اند هیچ کدام آن بر إین مضمونها دلالت ندارد. پس می خواستم که گفتگورا بر إین مسائل قطع کنم تا گفتار ما به جدال نکشد و مرتکب أمر منهی نشویم، که پیغمبر خدا ﷺ گفته اند:

عن عمرو بن شعیب عن أبیه عن جده «سمع رسولُ الله ﷺ قوماً یتدارؤن فی القرآن فقال: إنما هلک من کان قبلکم بهذا، ضربوا کتاب الله بَعْضَهُ بِبَعض، وإنما نزل کتاب الله یُصَدِّقُ بَعضُهُ بَعْضًا، فلا تکذبوا بَعْضَهُ بِبَعض، فما علمتم منه فقولوا، وما جهلتم فَکِلُوه إلی عالِمِهِ» رواه أحمد وابن ماجة.

و أز گفتهای سلف صالح آنچه أز صحابهء کرام و تابعین آنها رضوان الله علیهم در وصف پیغمبر خدا ﷺ أز آنچه جائز است گفتن آن در حق

پیغمبر خدا ﷺ و آنچه جائز نیست و آداب مسلم در عقیدت و محبت و إحترام نسبت پیغمبر خدا و دوستان حق صلوات الله علیهم نقل کرده آورده اند. أندکی به ذکر آریم تا طالبان را نمونه باشد أز أصل عقیدت و دانش دین و أخلاق. و میلی پیدا کنند به پیروىء بزرگان و جستجوی حقیقت أز سخنان آنها و در یافت عقیدت سالم و روش پاک أز أعمال آنها. و هدایت صواب أز خدا است- جل و علا.

هزار نکتهء باریکتر زمو إینجا است

نــه هر کــه سر نتراشد قلندری دانــد

أولا باید بگوییم که آنچه به نظر می آید أز مسائل إین کتاب أکثر آن وضعی است. خصوصا مسائل علم غیب و بیان «**حاضر و ناظر**» و بیان سلب قدرت أز أنبیاء- علیهم السلام. و بیان نفی ملک و إختیار أز آن حضرت ﷺ و أمثال آن. یعنی إین همه گفتگوها هستند که یگان کتاب شرعی یا مسائل إعتقادی یا فروعات أخلاقی برآن دلالت ندارد. تنها بعضی أهل وهم به تأویلات بیجا در بعضی آیات قرآنی و أحادیث پاک به محض توهم یا به یگان مقصدی چنین مسائل إختراع کرده اند. چنانچه آیت کریمه.﴿**قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ**﴾ [الأنعام: ٥] یا آیت کریمه: ﴿**قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلا**

صَالِحًا وَلا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الكهف:١١] به همه معلوم است إينكه تفسير آيات قرآنى به مجرد رأى و فكر ظاهرى روا نيست. و مؤدى به خطاء و غلط مى شود. و مثل خلقى است كه مى گويند: هر سخنى را شش پهلو مى باشد. پهلوى سخن را نا يافته گفتن راه را گم كردن است. آرى پيغمبرخدا ﷺ در مقام عبوديت مى گفتند: ﴿لا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِى خَزَائِنُ اللهِ﴾ [الْأَنْعَامِ: ٥٠] و در حالت تحدث به نعم إلهى مى گفتند: «و إنى قد أُعطيتُ مَفاتِيحَ خَزائِنِ الأرض» پس ما كم فهمان أگر به ظاهر آيت و حديث نظر كنيم در وهم مى أفتيم و أگر حكمى كنيم به خطاء مى رويم. پس علاج آن است كه به حال أصحاب كرام و گفتگوى آنها نظر كنيم. أصحاب كرام رضوان الله عليهم أز چنين تكلفات برى بوده اند.

عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ يَوْمًا فَصَلَّى عَلَى أَهْلِ أُحُدٍ صَلَاتَهُ عَلَى الْمَيِّتِ ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى الْمِنْبَرِ فَقَالَ:إِنِّى فَرَطٌ لَكُمْ وَأَنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ وَإِنِّى وَاللَّهِ لَأَنْظُرُ إِلَى حَوْضِي الْآنَ وَإِنِّى أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِ الْأَرْضِ أَوْ مَفَاتِيحَ الْأَرْضِ وَإِنِّى وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تُشْرِكُوا بَعْدِي وَلَكِنْ أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنَافَسُوا فِيهَا» رواه الشيخان.

آنچه وظيفهء آنها بود أز تبجيل و تكريم رسول ﷺ آن را به جاى مى آوردند. و مى گفتند: خداوند- جل و علا- به پيغمبر خود«كوثر» عطاء كرده است. و مقاليد خزائن أرض داده است.پيغمبر خدا ﷺ به تواضع «لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ» مى گفتند. أصحاب كرام به تبجيلْ: «اللهُ ورسولُهُ أعلَمُ»- مى

گفتند. پیغمبر خدا ﷺ می گفتند: ﴿وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّى مَلَكٌ﴾ أصحاب کرام می گفتند أز ملک أفضل و أز فرشته بالا تر هستی. پیغمبر خدا ﷺ در مقام نیاز و تواضع می گفتند: ﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ﴾ أما کفار به إنکار نبوت می گفتند: ﴿مَا أَنْتَ إِلا بَشَرٌ مِثْلُنَا﴾ پس مؤمنان أزین صورت قول تحاشی می کردند و می گفتند: پیغمبر بشر است ملحوظ به عطایای إلهی. نه چنان بشری أمثال مایان. پیغمبر خدا ﷺ در عرض نیاز می گفتند: «**وأسألُکَ من فَضْلِکَ العظيمِ؛ فإنک تَقْدِرُ ولا أَقْدِرُ، وتَعْلَمُ ولا أَعْلَمُ، وأنتَ عَلَّامُ الغُيوبِ**» إین طریق بندگی بود و آداب عبودیت. أز طرف دگر تعلیم أمت بود تا چنین عاجزی و عرض نا توانی کنند به درگاه أحدیت. برای آن نیست که[4] إین را دلیل کنند و بگویند: پیغمبر چیزی را نمی داند یا نمی تواند. آداب باید. و إحترام لازم. و ترس خدا. سخن را گوتاه کنیم . حضرت میرزا عبد القادر بیدل می گوید:

جهد تعطیل صفت نقص کمال ذات است

إین همه أوصاف که در کتاب " شَمْشیرِ بُرّانْ " آورده است أز نفی علم غیب و سلب قدرت و سلبِ إختیار و دگر أوصاف که أکثر آن را ذکر نکردیم مقصود همه به إین مضمون راجع است. یعنی نسبت تنقیص و

---

[4] در کتاب "شَمْشیرِ بُرّانْ" إین دعاء را دلیل آورده است. برای نفی علم و سلب قدرت أز أنبیاء– علیهم الصلوة و السلام. و بسیار بی مورد آورده است.

تبديل أوصاف پيغمبرِیّ. چون سخن به طالبْ عِلمانْ و عامهء مردم رسد در وصف پيغمبر و معنیء پيغمبری چنان بی آداب و ترک إحترام سخن می کنند که برای مؤمن پناه جستن لازم می آيد.

حالا أز روش أصحاب کرام در تعظيم پيغمبر خدا ﷺ و آداب آنها در گفتگو و تکريم و تبجيل آنها در وصف پيغمبر و تنويه به ذکر أو ﷺ إينچنين تعظيم آن حضرت ﷺ بعد موت و دگر أوصاف و حالات آنها قدری أز کتاب الشفاء فی تعريف حقوق المصطفی ﷺ به نقل می آوريم تا طالبان را عبرتی باشد.

الفصل الثانی فی عادة الصحابة فی تعظيمه ﷺ و توقيره و إجلاله.

و قال عروة بن مسعود حين وَجَّهَتْهُ قريشٌ عامَ القضيةِ إلى رسول الله ﷺ و رأى من تعظيم أصحابه له ما رأى: إنه لا يتوضأ إلا ابتدروا وضوئه و كادوا يقتتلون عليه و لا يبصق بصاقا و لا يتنخم نُخَامَةً الا تلقوه بأكفهم و دلكوا بها وجوههم و أجسادهم و لا تسقط منه شعرة إلا ابتدروها وَإِذَا أَمَرَهُمُ ابْتَدَرُوا أَمْرَهُ، وَ إِذَا تَكَلَّمَ خَفَضُوا أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَهُ وَ مَا يُحِدُّونَ إِلَيْهِ النَّظَرَ تَعْظِيمًا. فلما رجع إلى قريش قال يا معشر قريش إنی جئت کسری فی ملکه و قيصر فی ملکه و النجاشی فی ملکه و إنی و الله ما رأيت ملکا فی

قوم قط مثل محمد فی أصحابه ﷺ.

چنين بود روش أصحاب كرام در تعظيم و تبجيل پيغمبر خدا ﷺ . و هيچ كس إين روش را إنكار نمى كرد و إين أعمال را شرک نمى گفت إين در حالت حيات بود و بعد وفات نيز چنين تكريم و تنويه به شأن أو داشتند. چنانچه در إين كتاب الشفاء گفته است.

الفصل الثالث فی تعظيم النبی ﷺ بعد موته

و اعلم أن حرمة النبی ﷺ بعد موته و توقيره و تعظيمه لازم كما كان حال حياته. و ذلک عند ذكره ﷺ و ذكر حديثه و سنته و سماع اسمه و سيرته و معاملة آله و عترته و تعظيم أهل بيته و صحابته.

و قال: قال أبو إبراهيم التجيبی: واجبٌ على كل مؤمن متى ذَكَرَهُ أو ذُكِرَ عنده أن يخضع و يخشع و يتوقر و يسكن من حركته و يأخذ فی هيبته و إجلاله بما كان يأخذ به نفسه لو كان بين يديه و يتأدب بما أدبنا الله به. قال القاضی أبو الفضل و هذه كانت سيرة سلفنا الصالح و أئمتنا الماضيين- رضی الله عنهم.

حدثنا ابن حميد: قال: نَاظَرَ أبو جعفر أميرُ المؤمنين مالكا فی مسجد رسول الله ﷺ فقال مالکٌ: يا أمير المؤمنين لا ترفع صوتک فی هذا المسجد. فإن الله تعالى أدب قوما فقال: ﴿لا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ

صَوْتِ النَّبِيِّ وَلا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ﴾

و مدح قوما فقال: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴾ [الحجرات:۲-۳] وذم قوما فقال: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ [الحجرات:۴]

وإن حرمته ميتا كحرمته حيا فاستكان لها أبو جعفر. و قال يا أبا عبد الله أأستقبل القبلة و أدعو أم أستقبل رسول الله ﷺ فقال: و لم تصرف وجهک عنه و هو وسيلتک و وسيلة أبيک آدم عليه السلام إلى الله تعالى إلى يوم القيامة بل استقبله و استشفع به فيشفعه الله. قال الله تعالى:﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ [النساء: ۶۴]

و قال مصعب بن عبد الله: كان مالک إذا ذكر النبي ﷺ يتغير لونه و ينحني حتى يصعب ذلک على جلسائه. فقيل له يوما في ذلک. فقال لو رأيتم ما رأيت لما أنكرتم على ما ترون و لقد كنت أرى محمد بن منكدر و كان سيد القراء لا نكاد نسئله عن حديث أبدا إلا يبكي حتى نرحمه. و لقد كنت أرى جعفر بن محمد الصادق و كان كثير الدعابة و التبسم فإذا ذكر عنده النبي ﷺ اصفر. و ما رأيته يحدث عن رسول الله ﷺ إلا على طهارة. و كان من العلماء و العباد الذين يخشون الله- عز و جل.

أز إين روايات چند أمری را درياد بايد داشت. **أولا آنکه** مؤمنان بايد نزد ذکر پيغمبر يا شنيدن نام مبارک أو ﷺ به وقار و خشوع و سکون و آرامیء حال باشند. و هيبت و جلال أو را درياد داشته باشند همچنانکه حال حيات در حضور أو تأدب مينمودند.

دوم آنکه حضرت إمام مالک رحمه الله رفع صوت و جهر به قول را در مسجد پيغمبر خدا ﷺ روا نداشته اند. و گفته اند: أهل تقوی إينجا آواز خود را پست ميدارند و آداب رعايت می کنند، و آمرزش ميخواهند و پيغمبر خدا ﷺ برای آنها إستغفار ميکند. و برای آنها مغفرت و أجر عظيم می آيد.

سوم آنکه أز عمل حضرت إمام مالک جواز إنحناء نزد ذکر پيغمبر خدا يا صلوات گفتن به روح أو ﷺ فهميده می شود.

چهارم آنکه أز أمر أو برای أبو جعفر مسئلهء مهمی دانسته می شود. مسئله آنکه در وقت زيارت روضهء پيغمبر خدا ﷺ دعاء کننده روی بطرف پيغمبر خدا ﷺ ايستاده دعاء کند. چون که پيغمبر خدا ﷺ وسيلهء قبول است در إجابت دعاء و واسطه است در وصول عطايای إلهی. أز طرف دگر پشت به جانب أو گردانيدن بی آدابیء بزرگ است. چنانچه حضرت إمام گفت:«**وإن حرمته ميتا کحرمته حيا** ﷺ **و بارک**»

الفصل العاشر الأدب اللازم عند ذكر إخباره ﷺ.

و مما يجب على المتكلم فيما يجوز على النبى ﷺ و ما لايجوز. و الذاكر من حالاته ما قدمناه فى الفصل قبل هذا على الطريق المذاكرة و التعليم أن يلتزم فى كلامه عند ذكره ﷺ و ذكر تلك الأحوال الواجب من توقيره و تعظيمه و يراقب حال لسانه و لا يهمله و تظهر عليه علامات الأدب عند ذكره فإذا ذكر ما قاساه من الشدائد ظهر عليه الإشفاق و الإرتماض (شدة القلق) و الغيظ على عدوه و مودة الفداء للنبى ﷺ لو قدر عليه و النصرة لو أمكنته. و إذا أخذ فى أبواب العصمة و تكلم على مجارى أعماله و أقواله ﷺ تحرى أحسن اللفظ و أدب العبارة ما أمكنه و اجتنب بشيع ذلک و هجر من العبارة ما يقبح كلفظة الجهل و الكذب و المعصية. فإذا تكلم فى الأقوال قال: هل يجوز عليه الخلف فى القول و الإخبار بخلاف ما وقع سهوا أو غلطا و نحوه من العبارة و يتجنب لفظة الكذب جملة واحدة . و إذا تكلم على العلم قال هل يجوز أن لا يعلم الا ما علم و هل يمكن أن لا يكون عنده علم من بعض الأشياء حتى يوحى إليه و لا يقول بجهل لقبح اللفظ و بشاعته و إذا تكلم فى الأفعال قال هل يجوز منه المخالفة فى بعض الأوامر و النواهى و مواقعة بعض الصغائر فهو أولى وآدب من قوله هل يجوز أن يعصى أو يذنب أو يفعل كذا.

فهذا من حق توقيره ﷺ و ما يجب له من تعزيز و إعظام. و قد رأيت

بعض العلماء لم يتحفظ من هذا فقبح منه و لم أستصوب عبارته فيه. و وجدت بعض الجائرين قوله لأجل ترک تحققه فی العبارة مالم يقله و شنع عليه بما يأباه و يكفر قائله و إذا كان مثل هذا بين الناس مستعملا فی آدابهم و حسن معاشرتهم و خطابهم فاستعماله فی حقه ﷺ أوجب و التزامه آكد.

فجودة العبارة تقبح الشئ أو تحسنه. و تحريرها و تهذيبها تعظم الأمر أو تهونه. و لهذا قال ﷺ:«إِنَّ مِنْ الْبَيَانِ لَسِحْرًا».

فأما ما أورده على جهة النفی عنه و التنزيه فلا حرج فی تسريح العبارة و تصريحها فيه. كقوله لايجوز عليه الكذب جملة. و لا إتيان الكبائر بوجه. و لا الجور فی الحكم على حال. و لكن مع هذا يجب ظهور توقيره و تعظيمه عند ذكره مجردا. فكيف عند ذكر مثل هذا. و قد كان السلف تظهرعليهم حالات شديدة عند مجرد ذكره كما قدمناه فی القسم الثانی. و قد كان بعضهم يلتزم مثل ذلک عند تلاوة آی من القرآن.حكی الله تعالی فيها مقال عداه و من كفر بآياته و افترى عليه الكذب. فكان يخفض بها صوته إعظاما لربه و إجلالا له و إشفاقا من التشبه بمن كفر به.

چنانچه حضرت خواجهء شيرازی- قدس سره- گفته بود:

هزار نكتهء باريكتر زمو إينجا ست

نكته های باريک و دقيقه های نازک در إين مقام بسيار است رمزی در إين بيان أز كتاب الشفاء بتعريف حقوق المصطفیﷺ به نقل آورديم. تا طالبان

را به روش سلف صالح و آداب بزرگان نسبت شناخت پیغمبرِیّ و تعریف حقوق پیغمبران- صلوات الله علیهم- آگاهیّ حاصل آید. و بدانند که أصل درهمه حال به مقتضای «**أَفْضَل الْأَعْمَال الْحُبّ فِی اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِی اللَّهِ**» محبت است و إکرام و توقیر و إحترام خداوند- تبارک و تعالی خطاب به پیغمبر خود ﷺ گفته است: ﴿**وَرَفَعْنَا لَکَ ذِکْرَکَ**﴾ و به إرشاد أمتان گفته است: ﴿**وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ**﴾ أز إین است که همه گفتگوی سلف صالح راجع به ذکر خیر وتشریف و تکریم پیغمبران، خاصه به تنویه شأن و تعظیم و توقیر پیغمبر بزرگ، سیدنا محمد- صلی الله علیه و علیهم- أجمعین می باشد. و إین توصیف و تکریم را مخالف به حدیث: «**لَا تُطْرُونِی کَمَا أَطْرَتِ النَّصَارَی ابْنَ مَرْیَمَ فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ فَقُولُوا عَبْدُ اللَّهِ وَ رَسُولُهُ**» نمیدانند زیرا هرچه گفته اند أز وصف و نعت پیغمبر خدا ﷺ همه در معنای عبد الله گفته اند. بازهم به عجز معترف اند که حقیقت بندگئ خدای را کس دانسته نمیتواند. چه جای معنای و رسول الله. میرزا عبد القادر بیدل-قدس سره- گفته است:

ز حق نعت کمالش به عجز معترف اند،
أگرچـه خـلق أزل تـا أبـد زننـد زنـخ

عبارات إین کتاب الشفاء را ترجمهء فارسی نکردیم زیرا که ترجمه

در معنی دگرگونی می آرد[5] و فکر و فهم مترجم آنجا ظاهر می گردد. پس عبارات کتاب الشفاء را به حال خودش آوردیم. تا طالبان تأمل کنند و فهم صادق بیارند...

أولا نظرآرند که أصحاب کرام چه أندازه در تعظیم و توقیر پیغمبر خدا– صلی الله علیه سلم– عمل می کردند. در حضور شریف آواز خود را بلند نمی کردند. سوی أو به چشم پوشیده نظر می کردند. آب دهن و نخامهء أو را به زمین نارسیده به کف میگرفتند و به چشم و روی خود میمالیدند.إینچنین بر آب وضوی أو تلاش می کردند به حدی که آب شستهء أو به زمین نمیرسید. کسیکه در زحام دست دراز کردن نمیتوانست أز تبرک دست صاحبش گرفته به سرو روی خود میمالید. وآن را نور روی و برکت حال خود میدانست. إین همه تعظیم و توقیر محبت بود که أصحاب کرام بدان عمل می کردند. إینچنین تابعین و من بعدهم أز أئمهء کرام تعظیم و توقیر پیغمبر خدای را ﷺ لازم می دانستند و می گفتند: «**ان حرمته بعد موته کحرمته فی حیاته**»

پس نزد قبر شریف آواز بلند نمی کردند. و پشت به طرف قبر یا پای به آن جانب نمی کردند. و نزد ذکر أو ﷺ و یاد حدیث أو و سنت أو و

---

[5] چنانچه در کتاب" شَمْشیرِ بُرّانْ" بعضی أحادیث به ترجمه نقل شده وآن ترجمه به أصل معنیء حدیث موافقت نمیکند.

شنیدن نام مبارک أو آداب تعظیم به سکون وآرامی أز حرکات و خشوع و إنحنا به جای می آوردند. و إجلال و هیبت أو درياد میداشتند. همچنانکه در حضور أو باشند درحال حیات أو ﷺ. و گفته است مصعب بن عبد الله: وقتاکه حضرت إمام مالک یاد میکرد پیغمبر خدای را ﷺ دگرگون میشد رنگ أو و إنحنا می آورد حتی که دشوار می آمد إین حال بر همنشینان أو. پس أو را گفتند: چرا چنین حالتی پیدا میکنی؟ گفت إمام مالک رحمه الله: أگر شما میدیدید آنچه من دیده ام أز روش بزرگان إنکار نمیکردید هیچ حالتی را بر من. هرآئینه من میدیدم محمد بن منکدررا که یکی أز سروران قراء بود. ما جرأت نمیکردیم که بپرسیم أو را أز حدیثی. چون که أو أز یاد پیغمبر و ذکر حدیث أو ﷺ گریهء بسیار همیکرد. تا آنکه رحم میکردیم به حال أو. و من میدیدم جعفر بن محمد الصادق را و بود مرد خوش لقا و پر تبسم و چون پیغمبر خدای را ﷺ نزد أو یاد می کردند رنگ أو زرد میشد و به وقار و سکون باز می آمد. و هرگز أز پیغمبر خدای ﷺ حدیثی را روایت نمیکرد إلا به طهارت. و بود آن ذات أز جملهء علماء و عابدان که أز خدا میترسیدند. و أز همه مهم آداب در تکلم را رعایت می کردند نزد ذکر أو و بیان أوصاف أو ﷺ و یاد حالات و کمالات أو و أحوال و أطوار خجستهء أو ﷺ. چنانچه در فصل عاشر أز کتاب الشفاء ذکر یافته بود .پس به أحسن ألفاظ و أکمل معانی تعبیر می کردند و أز لفظ بشیع و معانئ ناگوار إجتناب میورزیدند. یعنی

هرآنچه به کمال علم و دانش و کمال معرفت و قدرت و توانائی و بزرگی در بصارت و علوم دلالت دارد، آنرا ذکرمی کردند. و آنچه بر أضداد إین معانی دلالت دارد أزآن إجتناب می آوردند. و طالبان را به إجتناب أزآن تأکید می کردند.

توجیه نظر

پس أگر علماء و فضلاء توجیه نظر کنند در إین مقام و أندیشهء جدید آرند شاید معلوم کنند که بدعت چیست. معلوم شود که بدعت همین مسائل مشمولهء إین کتاب است "شَمْشیرِ بُرانْ" که به نام شرک تعبیر شده به چند وجه.

أولا آنکه بدعت هرجای که می آید در قبال سنت إستعمال می شود. سنت در إین مقام رفع ذکر و تنویه به شأن پیغمبرﷺ بوده است. به نعت کمال و پرهیز أز ألفاظ بشیع و معانئ ناگوار. پس نفی علم و سلب کمالات خلاف إین سنت متبوعه می باشد.

دگر آنکه بدعت لفظا و معنی عبارت است أز أمور بد نوپیدا که به عقیده تعلق دارد. چنانچه در تعریف آن گفته اند: «**إعتقادُ أمر مُحْدَثٍ فی الدّینِ**» نوپیدا و نو آوردْ همین مسائل محدثه اند که در گفتگًو و عقیدهء سلف وجود ندارند. دگرآنکه أز حدیث شریف «**کُلُّ بِدْعَةٍ ضَلاَلَةٌ**» چنین

مفهوم می شود که ضلالت أز بدعت جدا نیست. پس هرچه به ضلالت میکشد بدعت همان خواهد بود. آنچه به ضلالت میکشد بل عین ضلالت است همین مسائل محدثه اند که ظاهر آن تنقیص شأن پیغمبران است. و گفتگوی آن و مناظرات و مشاجرات بالای آن، طالبان را به ویرانئ عقیدت، بل به بی آدابی و خطاهای عظیم میرساند. خداوند جل و علا پناه دهد. پس بدعت در حقیقت حال همین مسائل و گفتگوی آن است. نه دعای بعد نماز. یا تکرار دعاء زیرا إینکه دعاء عمل خیر است و مأمور به است و تکرار دعاء تکرار خیر است و مندوب «**إنَّ اللَّهَ يُحِبُّ المُلِحِّينَ في الدعاء**»- شاهد إین معنی است.

باز میگویم: بدعت همین مسائل إیجادی و إختراعی است. نه دعای به دسته جمعی.دعاء به دسته جمعی ممدوح است. و به إجابت نزدیک. بدعت إشاعت چنین عقیدت و أفکار است. و تحسین إین مسائل در أنظار. نه قرائت مولود شریف یا ذکر نعت و مدائح و یاد پیغمبر حق سیدنا محمد ﷺ.

أمید أز طالبان رشید و جویندگان معنی و دوستداران سنت إینکه تأمل صادق بیارند و أندیشهء کامل کار فرمایند. تا سنت را أز بدعت جدا ببینند. سنت نور است. بدعت ظلمات. دیدن آن نه برای همه آسان. پس پیرو سلف صالح باشند و به دید بزرگان راه روی کنند شاید راه را بیابند.

حضرت شیخ سعدی- قدس سره- گفته اند:

زبان دردهان تا بود جایگیر ثنـای محمد بود دلپذیر
حبیب خدا أشرف أنبیاء که عرش مجیدش بود متکا
سوار جهان گیر یکران براق که بگذشت أز قصر نیلی رواق

میرزا عبد القادر بیدل- قدس سره گفته اند:

ای دین تو أصل و فرع جان وتن ما
نور تو دلیل معنیء روشن ما
مارا تو نمودی آنچه حق را شاید
إین حق ساقط نگردد أز گردن ما

مولانا جامی قدس سره گفته اند:

أوصاف أو پیش خرد بیرون بود أز حد و عد
حاشا که در عمر أبد آخر شود إین داستان
نبود در إین دیر کهن أز نعت أو خوشتر سخن
زین نکته جامی بس مکن تآا تاب داری و توان
نعتش ز بس فرخندگی جان را دهد پایندگی
هست آن زلال زندگی می باش أزان رطب اللسان

دولت جامی بس إینکه می گذراند
عمر گرامی به گفتگوی محمد

صلی الله علیه و علی آله و أزواجه أمهات المؤمنین و ذریاته أجمعین و صحابته الأکرمین و أحبابه و أتباعه إلی یوم الدین.

گفته بوديم که أز مسائل إين کتاب " شَمْشيرِ بُرّانْ " و دلائل مذکوره درآن دگر چيزی ذکر نکنيم و أز أخلاق و آداب سلف صالح نسبت پيغمبران عظام عليهم الصلوة و السلام آنچه در کتاب «**الشفاء بتعريف حقوق المصطفی**» و غير آن ديده می شود، قدری به نقل بياوريم تا رهنمون طالبان باشد. أما إينجا مسائلی پيش آمد که در أحکام آن غلو و أز حد إعتدال در گذشتن بسيار آمده. هر چند بيشتر إين مسائل تکرار همان مسائل أول است ليکن چون آن را به عبارات و دلائل دگر آورده است می تواند که فريب نظر طالبان گردد أز إين رو به إهمال در گذشتن را أزآن مصلحت نديديم. پس می گوييم به توفيق إلهی بشنو و عبرت گير.!
در صفحة ۱۰۴ کتاب مذکور آورده است:

((فصل چهارم در بيان أقسام و أنواع شرک))

((إجمالا شرک دو قسم است شرک عظيم که آن را شرک کبير و أکبر و جلی هم گويند. دوم شرک صغير که آن را أصغر و خفی هم می نامند)).
بازگفته است: ((و شرک عظيم نيز بر دو قسم است: شرک إعتقادی و شرک عملی يا فعلی. و شرک إعتقادی هم بردو قسم است: شرکٌ فی العلمِ و شرکٌ فی التصرفِ)).

در إين تقسيمات تأمل بايد آورد أولا شرک را به دو تقسيم آورده است.شرک عظيم و صغير يا شرک جلی و خفی. برای إين تقسيم إشارتی أز حديث شريف می توان دريافت. چون که در حديث شريف«**الشرک**

الخفی» آمده است. پس در مقابل آن شرک «**جلی**» تصور می توان کرد.

أقسام شرک

أما تقسیم شرک عظیم به دو قسم: شرک إعتقادی، شرک عملی و تقسیم شرک إعتقادی به دو قسم: شرکٌ فی الْعلمِ، شرکٌ فی التَّصرفِ. برای آن دلیلی یا إشارتی در شرع دیده نمی شود. و مؤلف نیز برای إین قسمت و برای إین حکم دلیلی نیاورده و دلیلی هم باید نباشد. چون که إطلاق علم بر بنده در گفتگوی شرع بسیارآمده: «**واعلموا**»-«**واعلم**» چند جائی در قرآن کریم خطاب برای بندگان آمده است.

پس چگونه شرکت در علم را شرک عظیم یا شرک إعتقادی گفته آن را حکم مذموم کرده می شود؟.

أما آنچه در معنای حاضر و ناظر گفته است أز مبالغات دانستن دور و نزدیک، در خواب و بیداری. وقتا که پیغمبر خداﷺ «**إِنِّی أَرَی مَا لا تَرَوْنَ و أسْمَعُ ما لا تَسْمَعُونَ**» گفته اند پس هیچ کدام إین إعتقادات را شرک یا مذموم گفته نمی شود.

أما آنچه گفته است:((أز نسبت دانستن بالإستقلال یا تصرف بالإستقلال)). پس می گوییم که هر کس که گفت: لَا إِلَه إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّه أو خدای تعالی را به یگانگی می شناسد و پیغمبر خدای را ﷺ

به پیغمبری می شناسد. إینچنین دوستان خدای را نیز می شناسد هر گز إعتقاد نمی کند که نَبِیّ یا وَلِیّ بالإستقلال چیزی را می دانسته باشد. یا مستقل تصرف کاری می توانسته باشد. چنین گمان در حق مؤمن إتهام است بر مؤمنان.

آنچه مؤمنان إعتقاد می کنند، أز معنای إین حدیث شریف بیرون نیست.

قال سیدنا الأکرم ﷺ فی حدیث قدسی: «قال الله تبارک و تعالی: ولا یَزالُ عَبْدِی یَتَقرَّبُ إلَیَّ بالنَّوافِلِ حتَّی أُحِبَّهُ، فإذا أَحْبَبْتُهُ، کُنتُ سَمْعَهُ الّذی یَسْمَعُ بهِ، وبَصَرَهُ الّذی یُبْصِرُ بهِ، ویَدَهُ الَّتی یَبْطِشُ بها، ورِجْلَهُ الّتی یَمْشِی بِها، ولَئِنْ سَأَلَنِی لأُعطِیَنَّهُ، ولَئِنْ استَعاذَنِی لأُعِیْذَنَّهُ» رواه البخاری.

و در بعضی روایات **«وفؤاده الذی یعقل به ولسانه الذی یتکلم به»** و در آخر إین حدیث در بعضی روایات، إین نیز زیاده می کند که: **«فبی یسمع و بی یبصر و بی یبطش و بی یمشی»**.

أز إین حدیث شریف مستفاد می گردد که چون خدای تعالی بنده ای را دوست داشت، دیدن آن بنده و شنیدن أو و أخذ و بطش، و تصرف أو به قوت و إمداد خاصهء إلهی می گردد.پس می تواند که أز دور بشنود و أز دور ببیند و أز دور أخذ و تصرف نماید. آن هم باشد موقوف به إرادهء خداوندی. نه دائم. چنانچه گفته اند:

یکی پرسید أزآن گم کرده فرزند،

کـه ای روشن گهر پیـر خردمـند،

ز مصرش بوی پیراهن شنیــدی،
چــرا در چــاه کنعانش نــدیــدی
بگفت أحوال ما برق جهان است،
دمــی پیــدا دگــر دم نــهان است.

به هر حال وقتاکه چنین حالات برای أنبیاء و أولیاء أمر واقعی است. پس أگر کسی إعتقاد کند که نبی یا ولی در غیبت چیزی را می شنود یا می داند آن شخص را به خطاء یا به شرک حکم کردن روا نمی شود. چون که إعتقاد کرده است به أمری که فی الجمله واقعیت دارد و إعتقاد مؤمن باید همچنین باشد.

إنتباه

علماء و فضلاء إینجا باید تعمق نظر آرند. به همگان معلوم است که در شرعیات سخن به رأی گفتن روا نیست. و مؤلف نیز در چند جای أز کتاب خود گفته است:

((به رأی محض بی إستناد دلیل سخن کردن در أمور شرعی خطای عظیم است)). پس إینجا نظر کنیم که کدام دلیلِ شرعیّ دلالت دارد بر إین أمور: شركٌ فی الْعلمِ، شركٌ فی الْإطاعة، شركٌ فی التَّصَرُّفِ و غیر آن. چنانچه گفته بودیم إین همه مسائل وضعی است. و گفتگوی إختراعی که نتیجهء آن تنقیص بزرگان است و کاستن أز أوصاف بزرگ دوستان خدا. أز طرف دگر وهن و سستی آوردن در عقیدهء طالبان.

معلوم است که شناختن حقیت دین منوط به شناختن کرامات و معجزات می باشد. چون علم و کمالات و معنویات را شرک گفته أز بزرگان سلب نمود و به کرامات و معجزات آنها إعتقاد نکرد. پس به هیچ أمری أز معانئ دین و أمور غیبیّ إعتقاد أو نمی ماند. و به ظاهر وابسته شده أز أصل عقیدت و حقیقتِ عمل دور می ماند. خداوند پناه دهد.

باید بدانیم که همه صورتهای شرک به دانستن توحید معلوم می گردد.علماء أهل سنت توحید را در سه أمر مقرر کرده اند.چنانچه پیشتر گفته شده بود. سه وحدت که أز ضروریات دین است دانستن آن لازم است.

أول: وحدت در خالقیت.

دوم: وحدت در معبودیت.

سوم: وحدت در وجوب وجود.

پس إعتبار توحید در إین سه صفت لازم است و بس. یعنی إطلاق إین سه صفت بر غیر خداوند- جل و علا- جائز نمی گردد. أما سائر صفات، پس جائز می شود إطلاق آن بر غیر الله تعالی. همچون صفت علم، قدرت و جواز إطاعت. آیت کریمه: ﴿و أَطِیعُواْ اللّهَ وَأَطِیعُواْ الرسولَ﴾

پس شرکٌ فی العلم، شرکٌ فی الإطاعةِ گفتنِ إین کتاب هرگز به أصول شرعِ برابر نمی آید.

أما شرکٌ فی العبادةِ گفتن آن درست است. لیکن بیان لازم می آید

که کدام عمل یا کدام گفتار به حکم شرع عبادت است. تا آن را شرک گفته شود. و برای آن حکمی آورده شود در أمر دین. سخن به رأی و تخمین روا نیست. حالا ببینیم که در إین کتاب تا چه أندازه تخمین گوئیّ شده است.

٣)- ((**إشراکٌ فی الْعبادةِ**: إین است که غیر الله را همان عبادات أنجام می دهند که مخصوص ذات خداوندی اند. مثلا کسی را سجده کردن، رکوع کردن، و دست بسته جلو أو ایستادن و طواف أو کردن و به نام أو مال خرج کردن و به نام أو روزه و حج أدا کردن و به جانب أو مثل هدی و قربانی حیوان بردن و کنار سرای أو إیستاده دعاءْ خواستن و دَرِ أو را بوسه دادن و گرد قبر أو گشتن و بر قبر گنبذ بلند کردن و بر سر أو چادر و پرچم أنداختن و بلند کردن)).

مطلوب أز أهل دانش إینکه در إین عبارات و إین حکم خوب تر تأمل آرند که گفته است:

((**إشراکْ در عبادت آن است** که غیر الله را همان عبادات أنجام می دهد که مخصوص ذات خداوندی اند)).

و چند عملی را برای آن مثال آورده است.

أولا أندیشه کنیم که إین عملها را چگونه عبادت گفته می شود.؟ دوم إثبات آنکه أنجام إین أعمال مخصوص ذات إلهی اند؟ ظاهِرْ تَرِ آن سجده است که مِنْ وَجْه برای آن دلیل یافتن إمکان دارد. أما دست بسته جلو

کسی إیستادن. پس به کدام دلیل آن را عبادت، و چگونه آن را مخصوص ذات خداوندی گفته می شود.؟ و أما طواف کردن، پس به چه دلیل آن را عبادت نامیده می شود؟ و شرعا، مخصوص ذات خداوندی دانسته می شود؟ یا عقلا، چگونه طواف ذات خداوندی تصور می شود؟ یعنی طواف ذات خداوندی شرعا و عقلا إمکان پذیر نیست. پس آن را چگونه عبادت و مخصوص ذات خداوندی گفته شود؟ أما قول أو - و به نام أو مال خرج کردن و به نام أو روزه و حج أدا کردن و به جانب أو مثل هدی و قربانی حیوان بردن- إین أعمال همه عملهای مشروعه می باشند. خرج مال و صدقه به نام پدر یا مادر و هر کس که می خواهد جائز است، شرعا. و عند الله مقبول می باشد. و برای دهنده و آن کس که صدقه به نام أو شده است أجر و ثواب می باشد.أما در روزه إختلاف است و در حج هیجگونه إختلاف نیست. نیابة به نام هر کس حج کند روا است. و أزان کس واقع می شود. إینچنین هدیهء حیوان برای کس، أمر جائز و معاملهء مستحسن می باشد.

وأخرج ابن أبی شیبة عن عائشة قَالَتْ:«أُهْدِيَتْ لَنَا شَاةٌ مَشْوِيَّةٌ، فَقَسَّمْتُهَا كُلَّهَا إِلاَّ كَتِفَهَا، فَدَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللهِﷺ فَذَكَرْتُ ذَلِکَ لَهُ، فَقَالَ: لاَ، كُلُّهَا لَكُمْ إِلاَّ كَتِفَهَا».

دعاء خواستن أز برادران أمر مندوب می باشد. مضمون حدیث شریف است که بسیار کنید در خواست دعاء را أز برادران. چون که شما نمی

دانید که دعای شما به دست که إجابت می شود و به واسطهء که درخواست شما داده می شود.

درِ کسْ را بوسه دادن أمر عادیست. و گرد قبر گشتن هیج گونه نهی وارد نشده است. گنبذ بلند گردن زینت بنا است. بر سر قبر چادر أنداختن أمر مباح است. در عهد صحابگان وجود داشته است. پرچم بلند کردن لازم است، تا قبور مسلمین شناخته شود، و برای آنان إستغفار کرده شود. باز چند أمری را برای مثال آورده. مانند: و أز قبر أو خاک گرفتن و خوردن یا خود را مالیدن و بر قبر أو روشنیء چراغ و غیره کردن و بر أو مجاورت، و روزانه کناسی و آب پاشی کردن. باز چند أمر دگر که همه أز أمور عادی اند. و در شرع شریف برای ممنوع بودن آنها دلیلی دیده نمی شود. چه جای آنکه آن را عبادت یا إشراکٌ فی الْعبادةِ دانسته شود. **خلص** آنکه إین مسائل همه شگفت آور و محل تعجب می آیند. تعجب نه أز جناب شیخ و مؤلف کتاب. چون که حضرت شیخ به سبب ساده دلی می تواند که به تقلیدْ چیزی بگوید و أز تحقیق سخن نه اندیشد.

تعجب أز علماء شهیر و محدثین نام دار و مفسرین با إعتبار، آورده می شود که چنین مسائل نزد آنها چگونه قبول پیدا کرد. تا آن را مقبول بل مستحسن شماریده اند. و برای تحسین و تشهیر آن تقریضات نبشته کرده اند.

چگونه قبول آمد که بوسه کردنِ دَرِ کَسْ عبادت غیر الله باشد و به مجرد بوسه کردن دَرِ کَسْ مسلمانی را به إشراکٌ فی الْعبادةِ حکم کرده شود.

برای ممنوع بودن إین عمل بل برای نا خوب بودن آن دلیلی نیاورده.
مقام بسیار بزرگ است. مسلمانی را حکم به إشراک کردن أمر عظیم است.
أعمال شرع همه کُلِّیَّهْ می باشند. أحکام آن همه به حکم کلی می آیند.
چون بوسه کردن دَرِ خانهءِ کعبه جائز شده و گرد آن گشتن روا آمده.
پس بوسه کردن دگر در خانه یا گرد چیزی گشتن ممنوع نمی آید. إین
قدر است که چون بوسه کردنِ درِ کعبه یا طواف آن برای تکریم کعبه
آمده. پس چنین تکریم در دگر جای أنجام دادن خوب نمی آید. نه به
إین معنی که بوسه دادن چیزی یا گرد قبر گشتن شرک باشد. إینچنین بر
قبر گنبذ بلند کردن. عقل حیران می ماند که به چه معنی آن را عبادت
گفته می شود؟ و به کدام مناسبت آن را إشراکٌ فی العبادة نامیده می
شود؟ أگر أز جواز آن بپرسند علماء آن را برای شناختن منازلِ بزرگانِ
دین أز مشائخ عظام و علماء کرام رخصت داده اند. چنانچه حضرت علی
القاری علیه رحمة الباری تحقیق آن را ذکر کرده است.

۴)- ((إشراکٌ فی العبادةِ)) إینجا بعضی سخنهای شگفت آور گفته
است. تکرار آن را ضرور ندانستم. إین قدر میگویم که: پیر بخش یا قلندر
بخش- نام نهادن شرک نیست. جائز است. و در حق بندگان خاص
إعتقاد خیر و برکت کردن روا است. «**بِهِمْ یُرْزَقُوْنَ وَ بِهِمْ یُمْطَرُوْنَ**»
(**الطبرانی**) درحق بندگان إلهی آمده. یعنی خلق الله به واسطهء بندگان
خاص خداوندی روزی داده میشوند. به برکت آنها باران داده میشوند.

۵)- ((إشراک فی الإطاعة)) پیشتر گفته بودیم. چون در آیت کریمه:﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء:۵۹] أمر به إطاعت رسول و إطاعت أولی الأمر آمده است. پس- ((إشراکٌ فِی الْإِطاعَةِ))- گفتن بسیار ناخوش می آید.

در تفصیلات- ((شرکٌ فی العبادةِ))- گفته است:

۱)- ((سجدهء غیر الله حرام و کفر است)).

((حضرت خواجه إمام ربانی، مجدد ألف ثانی، در مکتوبات-[ج: ۲. مکتوب:۹۲] می فرماید: ای برادر سجده ای که عبارت أز جبین بر زمین نهادن است متضمنِ نهایت تذلل و إنکسار است. و مشتمل بر کمال تواضع و فروتنی است. لهذا إین قسم تواضع مخصوص به عبادتِ واجبُ الوجودْ- جل سلطانه- داشته اند و غیر أو سبحانه را تجویز نه نموده اند)).

ببینیم که حضرت إمام ربانی- قدس سره العزیز- چه قدر إحتیاطْ کارْ فرموده اند و سجده را نیز کفرْ نگفته اند. أگر چه بعضی فقهاء حکم به کفر کرده اند. زیرا إینکه سجود برای تحیه نیز می آید.

بیان نذر لغیر الله

باز گفته است: ۲)- ((نذر لغیر الله)).

((نذر هم چونکه عبادتی است، نیز حق الله- سبحانه و تعالی- است. نذر

لغير الله حرام، و شرک، و کفر است)).

((چنانچه در خلاصة الفتاوی (ج-۴. ص-۳۷۸). و در بحر الرائق و شامی (ج-۲) کتاب الصوم تصریح است)).

ج)- ما آنچه در کتاب در المختار و شامی آمده است به عبارتِ آن نقل میکنیم. نیکو تأمل آر! تا به غلط نروی!

وَ اعْلَمْ أَنَّ النَّذْرَ الَّذِی یَقَعُ لِلْأَمْوَاتِ مِنْ أَکْثَرِ الْعَوامِّ وَمَا یُؤْخَذُ مِنْ الدَّرَاهِمِ وَالشَّمْعِ وَالزَّیْتِ وَنَحْوِهَا إلَی ضَرَائِحِ الْأَوْلِیَاءِ الْکِرَامِ تَقَرُّبًا إلَیْهِمْ فَهُوَ بِالْإِجْمَاعِ بَاطِلٌ وَحَرَامٌ مَا لَمْ یَقْصِدُوا صَرْفَهَا لِفُقَرَاءِ الْأَنَامِ.

در إین عبارت تأمل کنیم. أولا آنکه تصریح به کفر نکرده است بل باطل و حرام گفته است. آن هم به إستثنای **ما لم یَقْصِدُوا صرفها للفقراء**. یعنی أگر قصد آنها صرف برای فقراء باشد جائز و روا است چنانچه گفته است:

وَالنَّذْرُ لِلَّهِ- عَزَّ وَ جَلَّ. وَذِکْرُ الشَّیْخِ، إنَّمَا هُوَ مَحَلٌّ لِصَرْفِ النَّذْرِ لِمُسْتَحِقِّیهِ الْقاطِنِینَ بِرِبَاطِهِ، أَوْ مَسْجِدِهِ، فَیَجُوزُ بِهَذَا الِإعْتِبَارِ.

یعنی خطاء در تعبیر ضرر نمیکند. أهل عامه نذر، صدقه، هدیه همه را یک تعبیر می کنند. مؤمن هرخیر و إحسان که میکند برای خدا میکند. أگر شیخی را ذکر کند آن برای بیان محل صرف است. یعنی فقراء که در رباط شیخ یا مسجد شیخ إقامت دارند. پس أگر به لفظ نذر یا صدقه یا هدیه تعبیر کند همه روا است. إین را شِرْک گفتن یا إشراکٌ فی العبادةِ نامیدن بسیار بی أدبی است در حکم شرع. و غُلُوّ است در حکم.

در بیان ذبح لغیر الله

در بیان ذبح نیز غُلُوّ بسیار کرده است و أز حدود شرع بیرون سخن آورده. چنانچه گفته است:

۴)- ((ذبح هم چونکه به طریق عبادت می شود- لغیرالله حرام، و شرک، و کفر است. در قرآن مقدس حرمت آن به صراحت موجود است-﴿**وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللّهِ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ**﴾- همین است)).تا آنکه گفته است:

((در تمامِ تفاسیرْ و کُتُبِ لُغَتْ معنیء إهلال بلند کردن آواز است — إلا ما شاء الله- لهذا برای هر چیز که به نام غیر الله نام زد کرده شود أگر چه ذبح کرده نشود یا مأکول و مشروب باشد، مثل سبیل حسین که شربتِ آب است، همه حرام و میته می گردد. وقتیکه به غیر الله شد به هزار بسم الله حلال نمی گردد. مثل خنزیر و سگ. و ذابح لغیر الله مرتد می گردد. چنانچه در تفسیر کبیر نیشاپوری [ج: ۲. ص: ۸۱]. و تفسیر روح المعانی. و تفسیر عزیزی سورهء بقره. بلکه تمام تفاسیر محققین و شروح أحادیث به آن مشحون اند. در﴿**غیر الله**﴾ نبی و فرشته و ولی، جن و پری و دیو، همه داخل اند. لهذا أگر مریض شد و ذبح کرد که جن خون می خورد و دور می شود. و یا زن را هوا گرفته است ذبح کند که پری و جن راضی گردد همه حرام و فاعل آن مرتد است.**العیاذ بالله**)).

ما میگوییم: أولا إین را در یاد بداریم که سلف صالح در إین دو أمر:

(۱)حکم به کفر و إرتداد کردن (۲)چیزی را حرام گفتن إحتیاط بزرگ می آوردند. یعنی أز خدا می ترسیدند. و بی کُفر بَوَاح (ظاهر) مسلمانی را حکم به إرتداد نمی کردند. و بی دلیل قطعی چیزی را حرام نمی گفتند.

حالا در إین عبارات و در حکمهای إین کتاب تأمل کنیم که به کدام أصلی أز أصول شرع برابر می آیند.

چنانچه گفته است: ((لهذا برای هر چیزکه به نام غیر الله نام زد کرده شود أگرچه ذبح کرده نشود یا مأکول و مشروب باشد مثل سبیل حسین که شَرْبَتِ آب است، همه حرام و میته می گردد)).

ج)- إین عبارات به هیچ أصل شرعی موافقت ندارد. شربت آب یا دگر مأکول و مشروب به مجرد نام زد به نام کسی حرام نمی گردد. چون در أول سخن در بیان معنیء آیت گفته بود: ((در تمام تفاسیر و کتب لغت معنی إهلال بلند کردن آواز است)). پس گفتهء أو: ((وقتیکه به غیر الله شد به هزار بسم الله حلال نمی گردد، مثل خنزیر و سگ))- بسیار أز حقیقت و أز حکم آیت دور می أفتد.

إینچنین گفتهء أو:((لهذا أگر مریض شد و ذبح کرد که جن خون می خورد و دور می شود یا زن را هوا گرفته است ذبح کند که پری و جن راضی گردد همه حرام و فاعل آن مرتد است))- گفتهء بی جای و حکم بی مورد است. چون که حکم آیت برای تسمیه است. هر چیزی که به بسم الله ذبح کرده شد آن حلال است. أما إینکه چنین عمل برای جن

روا است در شريعت يا ناروا ؟- آن را به أمر و نهى شرعى بيان بايد كرد. نه به چنين غلو در حكم و إسراف در قول. در صحيفهء دگر گفته است: ((ذبح براى تعظيم و إستقبال پادشاه يا كدام شخصى بزرگ هم حرام است- مگر به مهمانى- و مذبوحه ميته مى گردد)).

ج)- نظر آريد كه إين مسئله به كدام أصلى أز أصول شرع موافقت دارد. أگر به قياس «**ذبح لغير الله**» مى گفته باشد. پس استثناء — مگر به مهمانى — به چه دليل ثابت مى گردد.

همين استثناء- مگر به مهمانى- آشكار مى سازد إينكه إين حكم و إين عبارت همه خود راست است و بى دليل است.

و هيج مضمون حديث بدان دلالت ندارد و آنچه روايت كرده اند أز حضرت على- رضى الله عنه كه: «**لعن الله من ذبح لغير الله**» آن براى تسميه است كه به جاى بسم الله بسم المسيح يا بسم فلان مى گويد. چنانچه در شرح مشكاة بيان شده. و آنچه در مكتوبات إمام ربانى- قدس سره- آمده است آن براى تعظيم مراسم هنود است و آن خاص به ذبح نيست. تعظيم مراسم و عيدهاى كفره خواه به ذبح يا دگر هدايا روا نيست.

آنچه حقيقت حال است در إين مقام أز كتابهاى معتبر نقل مى كنيم تا طالبان عبرت گيرند و عقيدهء خود را درست كنند .

در كتاب بدائع الصنائع گفته است: **وَإِذَا ثَبَتَ أَنَّ التَّسْمِيَةَ حَالَةَ الذِّكْرِ مِنْ شَرَائِطِ الْحِلِّ عِنْدَنَا فَبَعْدَ ذَلِكَ يَقَعُ الْكَلَامُ فِى بَيَانِ رُكْنِ التَّسْمِيَةِ وَفِى**

بَيَان شَرَائِطِ الرُّكْنِ وَفِي بَيَانِ وَقْتِ التَّسْمِيَة. أَمَّا رُكْنُهَا فَذِكْرُ اسْمِ اللَّهِ -عَزَّ وَجَلَّ- أَيِّ اسْمٍ كَانَ لِقَوْلِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى:﴿فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ﴾ [الأنعام:١١٩] مِنْ غَيْرِ فَصْلٍ بَيْنَ اسْمٍ- وَاسْمٍ . وَقَوْلِهِ عَزَّ شَأْنُهُ ﴿وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرْ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ﴾ [الأنعام: ١٢١] لِأَنَّهُ إِذَا ذَكَرَ اسْمًا مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَكُنْ الْمَأْكُولُ مِمَّا لَمْ يُذْكَرْ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَلَمْ يَكُنْ مُحَرَّمًا.

ببینیم که همه شرط و رکن و سبب در حل مذبوحه همین تسمیه را آورده استُ بس. چون که خدای تعالی أمر کرده است که: ﴿فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ﴾ و در جانب نهی گفته است: ﴿وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرْ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ﴾ پس دانسته شد مدار أمر بر تسمیه است. هرچه به نام خدای تعالی کشته شد حلال است. و خوردن آن رواست. و هرچه به نام خدای تعالی کشته نشد خوردن آن نارواست. قصد و نیت را إعتبار نیست. جای و مکان ذبح نیز إعتبار ندارد. در عالم گیری آورده است: مسلم ذبح شاة المجوسی لبیت نارهم أو الکافر لآلهته تؤکل. لأنه سمی الله تعالی و یکره للمسلم. در إین دو آیت کریمه محل تأمل و مورد إعتباری است.

أول ﴿فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ﴾ در إین آیت وعید و تهدید است برای مخالفت أمر. یعنی أگر مؤمن هستید باید که بخورید أز آنچه به نام خدا کشته شده باشد.

دوم – ﴿وَمَا لَكُمْ أَلا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ﴾

در إين آيت كريمه زجر و توبيخ است، براى كسانيكه نمى خورند أز آنچه نام خداى تعالى برآن ذكر شده است. يعنى خداوند پاک– تبارک و تعالى– به علم قديم خود دانسته كه چنين گفتگويها پيدا مى شود.پس براى مؤمنان تأكيد كرده گفته است: پس چون دانستيد فرمان إلهى را. خود را دچار أوهام و خيالات مسازيد و بخوريد أز آنچه نام خداوند پاک برآن ياد شده است. أگر به همه آيات أو تعالى إيمان داريد. چنانچه در تفسيرات أحمديه إشارت آمده.

باز در تفسيرات أحمديه در ضمن آيت: ﴿وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ١٧٣] گفته است: معناه ذبح به لاسم غير الله. مثل لات و عزى و أسماء الأنبياء و غير ذلک. فإن أفرد باسم غير الله أو ذبح مع اسم الله عطفا، بأن يقول: باسم الله و محمد رسول الله بالجر حرم الذبيحة و إن ذكر معه موصولا لا معطوفا بأن يقول بسم الله محمد رسول الله كره و لا يحرم و إن ذكر مفصولا بأن يقول قبل التسمية و قبل أن يضجع الذبيحة أو بعده لا بأس به. هكذا فى الهداية.

و من ههنا علم أن البقرة المنذورة للأولياء كما هو الرسم فى زماننا حلال طيب. لأنه لم يذكر اسم غير الله عليها وقت الذبح و إن كانوا ينذرونها لهم.

بدان ای طالب صادق حقیقت حال در إین مسئله همین است. همه تفاسیر أصل و شروح أحادیث و کتابهای فقه إسلامی برای حل ذبیحه تسمیه را شرط می دانند. یعنی به نام پاک الله – بسم الله – گفته کاردْ رانده شود. ﴿وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ﴾ – را به تسمیه به نام غیر الله بیان می کنند .عقیدهء أهل سنت همین است. إعتقاد خود را به إین استوار کن. در همه أمور دلیل شرعی را نظر کن! به هوای دهان مبالغه در کلام و إبلاغ در حکم هنر نیست. بی دلیل قطعی چیزی را حرام مگوی. حلالی را حرام گفتن یا مسلمانی را به إرتداد نسبت دادن إثم عظیم است عند الله. أز تفاسیر کتابهای قدیمه مانند تفسیر قاضی بیضاوی و تفسیر نسفی و أمثال آن را مطالعت کن و پیشوای خود بگیر.! و أز تفاسیر إمروزه مانند تفسیر روح المعانی و أمثال آن چیزی مگیر. تفاسیر إمروزه بیشتر به رأی و أفکار ظاهری میل دارند. و به نقل کم إعتنا می دارند. و در تفسیر روح المعانی نیز همین مضمون آمده. یعنی به جز ذکر«**بسم الله**»- شرط زائد نیاورده است.

مؤلف کتاب بعضا تخمین گوئی دارد. و بیرون أز حد مبالغات می کند در کلام خود. چنانچه گفته است:

((نزد عبادتگاه غیر الله مثل قبر شیخ یا کدام درخت یا کدام آب یا کدام سنگ مطلقا ذبح حرام است- أگر چه اسم غیر الله نبرد - زیرا که مدار به نیت خبیثه است إظهار أو به قول باشد یا به فعل)).

ج)- ببينيم که مبالغه تا چه أندازه آمده. بی آدابی نسبت قبر مسلم بی باکی در إيراد أحکام. قبر شيخ را در کدام تفسير آيات يا مضمون أحاديث يا گفتار بزرگان دين عبادتگاه غير الله ناميده شده است. مردمان به طرز تفرج به جايهای آب و سايه می روند. در لب آب يا سايهء درخت گوسفند می کشند. ذبيحه حرام شود. إين چه معنی دارد؟ إين عبارت أز کجا گرفته شد که- ((مدار به نيت خبيثه است. إظهار أو به قول باشد يا به فعل)). و حال آنکه در همه تفاسير قديمه و حديثه همين عبارتِ روح المعانی است، که:﴿ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ﴾ ای ما وقع متلبسا به ای بذبحه الصوتُ لغير الله تعالی.

در همه جای همين رفع صوت. يعنی تسميه ذکر کرده شده است بس. قصد و نيت را در يگان جای ذکر نکرده اند.

تخمين گوئی مؤلف نه تنها در روايت مسائل بل در روايت أحاديث پاک و تأويل سخنان پيغمبر خدا ﷺ موافق به أفکار خودش بسيار ديده می شود. چنانچه گفته است: ٣)- ((أز ذرائع شرک فتنهء قبر است. و إين بزرگترين فتنه است در عالم بعد فتنهء دجال برای إشاعت و إفشای شرک در عالم غالباً هم. در حديث مکرم با فتنهء دجال در إستعاذه قرين کرده شده است. چرا که دجال ملعون يکی أز أئمه و رؤسای إفشای شرک است در عالم. أز إين سبب برای دين بزرگترين فتنه آمد. و چون که فساد قبور و خرابی إعتقادات که به وسيلهء قبر پرستی در عالم إفشاء

می شوند، به هیچ وسیله و تبلیغ بعد دجال إین قدر إفشاء نشده و نمی شود. لذا إین قبر پرستی أز إین خرابی و فساد قرین دجال آمد و استعاذه أز هر دو لازم آمد)). چنانچه می گویند:

سخن أز آسمان جواب أز ریسمان.

ببینید که چه أندازه تأویل بی جای در حدیث شریف و تحریف در أحکام شرع و تبدیل در معانئ دین در إین مقام راه یافته. أصل ورود حدیث در بیان عذاب قبر آمده. به قبر پرستی هیچ گونه دلالت ندارد. و هیچ عاقل چنین توهم نمی کند. حالا حدیث شریف را با ترجمه اش أز شرحِ آنْ– لَمَعاتْ– نقل می کنیم. عن زَيْدِ بْنِ ثَابتٍ قَالَ:بَيْنَمَا النَّبِیُّ ﷺ فِی حَائِطٍ لِبَنِی النَّجَّارِ عَلَی بَغْلَة لَهُ وَنَحْنُ مَعَهُ إذْ حَادَتْ بهِ فَكَادَتْ تُلْقِيهِ. وَإذَا أَقْبُرٌ سِتَّةٌ أَوْ خَمْسَةٌ. فَقَالَ:مَنْ يَعْرِفُ أَصْحَابَ هَذهِ الْأَقْبُرِ؟ فَقَالَ رَجُلٌ: أَنَا .قَالَ: فَمَتَی مَاتُوا ؟ قَالَ: مَاتُوا فِی الشِّرْكِ .فَقَالَ: إنَّ هَذهِ الْأُمَّةَ تُبْتَلَی فِی قُبُورِهَا. فَلَوْلَا أَنْ لَا تَدَافَنُوا لَدَعَوْتُ اللَّهَ أَنْ يُسْمِعَكُمْ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ الَّذِی أَسْمَعُ مِنْهُ. ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بوَجْهِهِ .فَقَالَ:تَعَوَّذُوا باللَّهِ مِنْ عَذَابِ النَّارِ .قَالُوا: نَعُوذُ باللَّهِ مِنْ عَذَابِ النَّارِ .فَقَالَ: تَعَوَّذُوا باللَّهِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ. قَالُوا: نَعُوذُ باللَّهِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ .قَالَ: تَعَوَّذُوا باللَّهِ مِنْ الْفِتَنِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ .قَالُوا: نَعُوذُ باللَّهِ مِنْ الْفِتَنِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ .قَالَ: تَعَوَّذُوا باللَّهِ مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَّالِ .قَالُوا: نَعُوذُ باللَّهِ مِنْ فِتْنَة الدَّجَّالِ. رواه مسلم.

عن زَيْدِ بْنِ ثَابتٍ قَالَ: بَيْنَمَا النَّبِیُّ ﷺ فِی حَائِطٍ لِبَنِی النَّجَّارِ عَلَی




بَغْلَة لَهُ ونَحْنُ مَعَهُ إِذْ حَادَتْ بِهِ فَكَادَتْ تُلْقِيهِ. وَإِذَا أَقْبُرُ سِتَّةٌ أَوْ خَمْسَةٌ. فَقَالَ:مَنْ يَعْرِفُ أَصْحَابَ هَذِهِ الْأَقْبُرِ؟ فَقَالَ رَجُلٌ: أَنَا .قَالَ: فَمَتَى مَاتُوا ؟ قَالَ: مَاتُوا فِي الشِّرْكِ.

فَقَالَ: پس گفت آن حضرت ﷺ : «إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ تُبْتَلَى فِي قُبُورِهَا»- إين أمت، يعنى گروه آدميان مبتلى ساخته مى شوند و آزمايش كرده مى شوند در گورهاى خود. «فَلَوْلَا أَنْ لَا تَدَافَنُوا» پس أگر نمى بود ترس و ملاحظهء آنكه گور نمى كنيد شما مرده هاى خود را«لَدَعَوْتُ اللَّهَ أَنْ يُسْمِعَكُمْ» هر آئينه دعاء مى كردم خداى تعالى را كه بشنواند شما را «مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ الَّذِي أَسْمَعُ مِنْهُ»- چيزى أز عذاب قبر كه مى شنوم من أزان. يعنى أگر بشنويد شما آواز عذاب را دگر مردهاى خود را در گور نمى نهيد. «ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ فَقَالَ:» پستر توجه آورد آن حضرت ﷺ بر ما، بر روى مبارک خود. پس گفت: «تَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنْ عَذَابِ النَّارِ»- پناه جوئيد به خدا أز عذاب آتش. «قَالُوا: نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ عَذَابِ النَّارِ» -گفتند صحابه پناه مى جوئيم به خدا أز عذاب آتش. قال: گفت آن حضرت ﷺ «تَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ» پناه بجوئيد به خدا أز عذاب قبر. «قَالُوا:نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ» قال: فرمود آن حضرت ﷺ «تَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنْ الْفِتَنِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ» پناه جوئيد به خدا أز فتنها، أز آنچه آشكارا است أز فتنها كه به جسد تعلق دارد و أز آنچه پوشيده است كه به دل تعلق دارد. يا آنچه ظاهر است بر شما و مى دانيد شما آن را و

آنچه پوشیده است بر شما و نمی دانید آن را «**قَالُوا: نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ الْفِتَنِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ**» قال: فرمود ﷺ «**تَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنْ فِتْنَة الدَّجَّالِ**»- پناه جوئید به خدا أز فتنة دجال«**قَالُوا: نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَّالِ**» رواه مسلم.

مورد حدیث را ببین و مضمون آن را با ترجمه اش تأمل کن کجا دلالت دارد بر عبادتگاه غیر الله بودن قبر شیخ؟. یا کجا دلالت دارد بر إستعاذه أز قبر پرستی؟. چنین أفکار أز بزرگیء عناد بر می خیزد یا أز رسوخ جهل.

حضرت مولوی الأستاذ محمد جان القاری علیه رحمة الباری، وقتاکه چنین تأویلات بی مغز را می شنیدند أشک گریه پیدا می کردند. و می گفتند: إین همان نشانهای آخر است که پیغمبر خدا ﷺ خود خبر داده بوده اند که«**وَيَظْهَرُ الْجَهْلُ وَتَظْهَرُ الْفِتَنُ**» أما با کِهْ توان گفت که أکثر به چنین جهالت رفته اند.

سوزهـا باشد به سیـنه أندرون	أهل راز باید أگر آری برون
غصه ها دارند به دل أهل صفی	بهر ملت بهر دین مصطفـی
مبتلی گشت إین زمان دین نبی	با إمام و پیـشوایـان غبـی

در حدیث دگر عذاب قبر و دچاریء آن را به فتنه تعبیر کرده است. **وَعَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا- قالت: « قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَطِيبًا فَذَكَرَ فِتْنَةَ الْقَبْرِ الَّتِي يُفْتَنُ فِيهَا الْمَرْءُ. فَلَمَّا ذَكَرَ ذَلِكَ ضَجَّ الْمُسْلِمُونَ**

ضَجَّةً حَالَتْ بَيْنِي وَبَيْنَ أَنْ أَفْهَمَ آخِرِ كَلَام رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا سَكَتَ ضَجِيجُهُمْ قُلْتُ لِرَجُل قَرِيب مِنِّي: أَيْ بَارَکَ اللَّه فِيکَ، مَاذَا قَالَ رَسُول اللَّه ﷺ فِي آخِرِ كَلَامِهِ ؟ قَالَ قَالَ: قَدْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّكُمْ تُفْتَنُونَ فِي الْقُبُور قَرِيبًا مِنْ فِتْنَة الدَّجَّال».اِنْتَهَى.

در شرح إين مقام گفته است: و نيز دجال دعواى ربوبيت كند و مردم به جهت عجز و إضطرار به إقرار ربوبيت وى مفتون شوند. ميت نيز إحتمال دارد كه به حكم حالت إضطرار چون هيبت و فظاعتْ و دهشت فريشته ها را ببيند در فتنه أفتد. چون أز وى پرسند كيست پروردگار تو. يا پيغمبر تو؟– أز ترس چيزى بگويد كه نبايد گفت. نعوذ بالله من ذلک.

در إين حديث شريف نيز فتنهء قبر را به دشوارى هايى كه ميت به آن دچار مى شود أز دهشت قبر و لقاء فريشته و سختىء سؤال و جواب تفسير كرده اند. به قبر پرستى يا دگر أمورى كه مؤلف إينجا گفته است هيج گونه دلالت ديده نمى شود. شايد أز رأى خود يا أفكار إيجادى مى گفته باشد. چنانچه به طرزِ إيرادِ إشكالْ سؤالى إيجاد كرده گفته است:

((إينجا إشكالى مشكل الحل وارد خاطر مى گردد كه علت چيست كه أهل صلاح و محسنين كه مؤسسان توحيد، و كار كشايان باب شرع مستقيم، و حاميان كامل، و وحيد توحيد بودند شيطان عليه اللعنة بعد وفات إيشان بيشتر آلت شرک تصوير و تمثيل و قبور و حالات و مكانات ايشان گردانيد. عقل قضيه ميكند كه محافظين توحيد را در حيات

چنانچه خداوند قدوس أز شرك و ريشهء أو محفوظ داشته و حمايت فرموده بود، بايد كه بعد موت هم أز آثار إيشان برگ و بر توحيد ظهور كرده بودى. نه شرك)).

ج)- جواب إين إشكال همين جملهء دوم است كه عقل قضيه مى كند محافظين توحيد را در حياتْ إين چنين بعد ممات خداوند قدوس أز شرك و ريشهء أو محفوظ داشته و حمايت فرموده است. و ورود شرع نيز همين است. عاملانِ صِدْقْ مَحْيَا وَ مَمَاتِ آنها برابر مى باشد.

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَّجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾ [الجاثية: ٢١] پس مؤمنان در عز إيمان و طاعت اند، در محيا و در شرف رضوان و رحمت إلهى اند در ممات.

وعن عائشة قَالَتْ: «**كُنْتُ أَدْخُلُ بَيْتِي الَّذِي فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبِيْ، وإني واضعٌ ثَوْبِي وَأَقُولُ: إِنَّمَا هُوَ زَوْجِي وَأَبِي، فَلَمَّا دُفِنَ عُمَرُ مَعَهُمْ فَوَ اللَّهِ مَا دَخَلْتُ إِلاَّ وَأَنَا مَشْدُودَةٌ عَلَيَّ ثِيَابِيْ حَيَاءً مِنْ عُمَر، رَضِي اللَّه عَنْه**». **رواه أحمد**

ببينيد كه در إين حديث شريف بين حيات و ممات فرقى نيامده. چنانچه در شرح آن گفته است:قولها:«**حياء من عمر**»- أوضح دليل على حياة الميت. و على أنه ينبغى احترام الميت عند زيارته مهما أمكن لا سيما الصالحين بأن يكون فى غاية الحياء و التأدب بظاهره و باطنه. فإن

للصالحين مددا ظاهرا بالغا لزوارهم بحسب أدبهم و قبولهم. كذا فى شرح الشيخ. بايد بدانيم أصل در إين مقام همين است كه زيارت أهل قبور أمر مندوب است به إجماع همه فضلاء. و در إين زيارت فضائل بسيار است. چنانچه در شرح گفته است: زيارة القبور مستحب. فإنه يورث رقة القلب و يذكر الموت و البلى إلى غير ذلک من الفوائد. در إين مقدار هيج خلاف نيست و در حديث شريف نيز به إين مضمون تصريح آمده.«زُورُوا الْقُبُورَ فَإِنَّهَا تُزَهِّدُكُمْ فِي الدُّنْيَا وَ تُذَكِّرُكُم الْآخِرَةَ»

بيان إستمداد به أهل قبور

آنچه خلاف آمده است در حصول مدد يا جواز إستمداد است أز أهل قبور. چنانچه در شرح حديث گفته است: «وأما الإستمداد بأهل القبور فى غير النبى ﷺ أو الأنبياء عليهم السلام فقد أنكره كثير من الفقهاء وأثبته المشائخ الصوفية– قدس الله أسرارهم. و بعض الفقهاء– رحمهم الله تعالى. وذلک أمر مقدر عند أهل الكشف والكمال منهم. ولا شک فى ذلک عندهم حتى إن كثيرا منهم حصل لهم الفيوض من الأرواح. وتسمى هذه الطائفة أويسية فى اصطلاحهم.

قال الإمام الشافعى– رحمه الله: قبر موسى الكاظم ترياق مجرب لإجابة الدعاء.

قال حجة الإسلام محمد الغزالى: مَنْ يُسْتَمَدُّ فى حَيَاتِهِ يُسْتَمَدُّ بَعْدَ مَمَاتِهِ.

وآداب الزيارت أن يقوم مستقبل القبر مستدبر القبلة حذاء الوجه وأن يسلم. ولا يمسح القبر ولايقبله ولا ينحنى. والزيارة يوم الجمعة أفضل خصوصا فى أوله. وجاء فى الرواية أنه يعطى للميت فى يوم الجمعة الإدراک أكثر مما يعطى فى سائر الأيام.

چنين بود طريق عمل و گفتگوى سلف صالح. هيج كس أز علماء أعلام و پيشوايان دين خلاف نكرده در إستحباب زيارت قبور و حصول خير و بركت أز زيارت بزرگان.

آنچه خلاف كرده اند، **جواز إستمداد است أز أهل قبور يا عدم جواز.** كسانيكه به عدم جواز قائل شده اند حكمى إيجاد نكرده اند. شرک نگفته اند. عبادتگاه غير الله نگفته اند. هرچه گفته اند أز آداب سخن كرده اند و بس.

آنچه روايت كرده اند أز علماء أعلام مانند حجة الإسلام إمام محمد الغزالى- رحمة الله عليه- أز جواز إستمداد، آن به أصل عقيدت، إينچنين به إشارات أحاديث شريف موافقت بسيار دارد. چنانچه گفته است: من يستمد فى حياته يستمد بعد وفاته. يعنى حيات و ممات براى مسلم برابر است. چون كه موت عبارت أز عدم نيست. موت مسلم إنتقال أوست أز حال به حال دگر كه أتم است أز حال أول أو. إشارت حديث شريف نيز بر إين دلالت دارد. **عن ابن مسعود أن رسول الله ﷺ قال: «كُنْت نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ فَزُورُوهَا فَإِنَّهَا تُزَهِّدُ فِى الدُّنْيَا وَتُذَكِّرُ الْآخِرَةَ»** رواه ابن

ماجه. گفته نشود که إين إسناد مجازی است. زيرا که أز مجاز سببيت مفهوم می شود.پس فی الجمله تأثير ثابت می گردد.

أصل در إين باب تعليم رسول خدا است ﷺ. **عن بريدة قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعَلِّمُهُمْ إِذَا خَرَجُوا إِلَى الْمَقَابِرِ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الدِّيَارِ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ، وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَلَاحِقُونَ نَسْأَلُ اللَّهَ لَنَا وَلَكُمْ الْعَافِيَةَ».رواه مسلم.**

چون در تعليم پيغمبر خدا ﷺ سؤال عافيت آمد نزد قبور مسلمين.پس مسلمانان إين را أسوهء خير گرفته، بيماران و ذوی الحاجات را به نزد قبور مسلمين ميبرند. و أز خداوند تعالی سؤال عافيت، يعنی سلامتیء حال در دين ودنيا می کنند. معنیء عافيت سلامتی أز آفات است در دين و دنيای مسلمان.

أزگفتهء بزرگان معلوم می شود که قصد سفر برای زيارت قبور مشائخ وبزرگان دين روا باشد. چنانچه حضرت إمام شافعی- رحمه الله- گفته اند: قبر موسی الکاظم ترياق مجرب لإجابة الدعاء. يعنی ترغيب کرده اند برای قصد سفر به زيارت قبر آن ذات با برکات. و نيز أز حضرت إمام شافعی- رحمه الله- روايت می کنند که ميگفت: هر مهمی که پيش آيد ميروم أز مصر به بغداد و زيارت ميکنم قبر حضرت إمام أعظم را- رحمه الله. و در مسجد شريف أو نماز ميگذارم و به روح پر أنوار أو ميبخشم و دعاء ميکنم. خداوند- جل و علا- حاجتم را زود روا ميکند.

أما بناء گنبذ برقبر

پس در حديث شريف آمده است: **عن جابر- رضی الله عنه- قال:** «**نهى رسول الله ﷺ أَنْ يُجَصَّصَ الْقَبْرُ وَأَنْ يُبْنَى عَلَيْهِ وَأَنْ يُقْعَدَ عَلَيْهِ**» رواه مسلم.

چون بناء قبور برخرابى است، أز تجصيص و عمارت آن نهى آمده.تا به گذر زمان در پهلوى آن مسلمان دگر دفن شود. چون بناء إين نهى بر مصلحت بود، علماء دين رخصت كرده اند تا براى بعضى علماء و مشائخ كه أز أعلام دين مى باشند، نشانى گذاشته شود. چنانچه در شرح إين حديث، علامه على القارى گفته است: و قد أباح السلفُ البناءَ على قبرِ المشائخِ و العلماءِ المشهورين ليزورهم الناسُ و يستريحوا بالجلوس فيه. و قال ابن الهمام: **و اختلف فى إجلاس قارئ ليقرأ عند القبر. و المختار عدم الكراهة.** و آنچه در إين كتاب گفته است:

((أما موضوع گنبذِ خضراء رونقِ أرض و سماء، به إجماع أمت به وجوه أز إين أمر مستثنى است. إينهم أز هزاران خصوصيات آن حضرت ﷺ يكى است)).

ج)- پس بزرگترين دليل است براى جواز. زيرا إختصاص در أمر مباح الأصل يا محبوب مى آيد. أما در أمر محظور يا مأثم.

پس أولا جانب جناب پيغمبر خدا ﷺ و صاحبين أو را أزآن دور داشتن لازم مى آيد. و **بالله التوفيق.**

مؤلف کتاب در إین باب مبالغات بسیاری آورده. قبر شیخ را گاه عبادتگاه غیر الله گفته. گاه آن را به تصویر و صورتْ کَشِیّ که أمر حرام است تسویه کرده. و أحادیثی را به إین طرز تأویل کرده. ما همهء آن را ذکر نکردیم. و آنچه أز گفتار سلف صالح و تحقیقات آنها در إین مقام بود، برای تو ذکر کردیم. عبرت گیر! و به کتابهای سلف روی آر! تا حقیقتی دریابی ! إینجا حدیثی را ذکر می کنیم که در تعبیر آن دگرگونی آمده و دانستن أصل آن ضرور است.

وعن عمر- رضی الله عنه- قال: قال رسول الله ﷺ : «لا تطرونی کما أطرت النصاری ابن مریم. فإنما أنا عبده. فقولوا عبد الله و رسوله» متفق علیه. در شرح حدیث گفته است: إطراء أز حد درگذشتن در مدح و دروغ گفتن درآن. «**فإنما أنا عبده**» پس نیستم من مگر بندهء خدا« **فقولوا عبد الله** و **رسوله**» پس بگویید مرا بندهء خدا و رسول أو. و بندگی مقام خاص و صفت مخصوصهء آن حضرت است، که بندهء حقیقی أوست و أز همه أتم و أکمل است در إین صفت. و کمال مدح و بیان علو مقامِ آن حضرت در إسناد إین صفت است. و إطراء و مبالغه به مدحِ آن حضرت راه ندارد. و هر وصف کمال که إثبات کنند و به هر کمالی که مدح گویند أز رتبهء أو قاصر است. إلا إثبات صفت ألوهیت که درست نیاید. بیت:

مخوان أو را خـدا أز بهـر أمر شـرع و حفظ دیـن
دگر هر وصفکش می خواهی أندر مدحش إنشا کن

معنی حدیث شریف را شیخ عبد الحق محدث دهلوی در شرح چنین بیان کرده اند. إینچنین در دگر موارد و شروح معنی و مفاد حدیث را چنین گفته اند که: پیغمبر خدای را ﷺ به صفت ألوهیت یاد کرده نشود. یا – ابن الله و ثالث ثلاثه– گفته نشود. همچنانکه نصاری ابن مریم را می گفتند. و أو را– عبدُ اللهِ و رسولُ اللهِ– گفته شود. و در معنی إین دو کلمه أو را صفت کرده شود.

حضرت علامه إمام محمد بوصیری رحمة الله علیه گفته است:

دَعْ مَـا ادَّعَتْـهُ النَّصـارَی فِـی نَبیِّهِم
وَاحْکُمْ بِمَا شِئْـتَ مَدْحاً فیهِ وَاحْتَکِمِ
وَانْسُبْ إلی قَدْرِهِ ما شِئْتَ منْ عِظَمِ
فَـإن فضـلَ رسـولِ الله لَیْـسَ لَـــهُ
حَـدٌّ فیُعْـرِبَ عَـنْـهُ نـاطِـقٌ بِـفَـمِ

حضرت إمام بوصیری– رحمه الله– می گوید: هرچه نصاری در حق پیغمبرشان گفته اند آن را ترک کن. و چنان سخن در حق پیغمبر خود مگوی. و حکم کن به آنچه می خواهی در مدح أو و مبالغت کن در تحکیم به مدائح شائستهء أو. و نسبت بده به ذات أو هر قدر شرف که می خواهی و نسبت بده به قدر أو چه أندازهء بزرگی که می خواهی. چون که فضل و بزرگئ پیغمبر خدای را ﷺ حد معین نیست تا بیان کنندهْ آن را به گفتار خود بیان کرده تواند.

چنين است گفتار و عمل بزرگان در معنىء إين حديث.

در إين كتاب گفته است:

((يكى أز وسائل شرک تجاوز أز حدود تعظيم)).

((أز إين سبب آن حضرت ﷺ أز ستايش خود يا تعظيم زياد مى رنجيدند)). ((دست بسته إيستاده جلو خود نمى گذاشتند)).

((وقت آمد خود به قيامِ إستقبالىّ نمى گذاشتند)).

٢)-((منع أز غلو و مبالغه در مدح و ستايش)) تا آنكه گفته: ((إنتباه))

((متوجه بايد شد! و ملاحظه بايد كرد. و چشمِ عبرتْ وا بايد كرد كه: وقتيكه تعظيم أنبياء- عليهم الصلوة و السلام- به مبالغه و مدح و ستايش شان به غلو روا نيست. پس به پيرو مولوى چه رسد كه در إين أشياء برايشان إفراط كرده شود)).

((چنانچه بعضى در أشعار و مجالس و غيره مى كنند)).

ج)- ببينيد كه دگرگونى در معنى و تبديل در توجيه حديث شريف تا چه أندازه آمده.

پيغمبر خدا ﷺ أز ستايش نمى رنجيدند. تعظيم زياد و مدح كه با مواجهه و تصنع آميخته باشد أزآن ناخوش مى شدند.

أما أز رعايت آداب و إكرام دوستى منع نمى كردند. براى إكرام سعد- رضى الله عنه- «قوموا إلى سيدكم» گفتند. يعنى به قيامِ إستقبالىّ أمر كردند. و أو را به سيد گفتن تكريم كردند. أصحاب كرام موارد خطاب

و روش کلام را خوب درک می کردند.

أمر و نهی همه حال برای إلزام نیست. بل برای تواضع و برای شفقت و دگر مقاصد نیز می آید. أز إین روی پیغمبر خدا ﷺ أگر چه «**لا تقوموا كالأعاجم**» گفته باشند هم، أصحاب کرام رضوان الله علیهم، آداب قیام را برای إستقبال ترک نمی کردند. بل پیشتر أز برامدن پیغمبر خدا ﷺ أز حجرهء شریفه به إستقبال قیام می نمودند. پس پیغمبر خدا ﷺ می گفتند: «**لَا تَقُومُوا حَتَّى تَرَوْنِي**» یعنی قیام نکنید تا آنکه ببینید که من أز حجره برامدم. إینچنین پیغمبر خدا ﷺ چون أز مجلس بر می خواستند همه قیام می نمودند.

و عن أبی هریرة- رضی الله عنه. قال: «**كان رسول الله ﷺ يجلس معنا فی المسجد يحدثنا فإذا قام قمنا قياما حتى نراه قد دخل بعض بيوت أزواجه**» **البيهقی فی شعب الإيمان.**

پیغمبر خدا ﷺ قصائد مدحیه را أز چند صحابی مانند حسان بن ثابت و عبد الله بن رواحه و کعب بن زهیر و غیرهم إستماع آوردند. و آنهارا به خلعتْ إکرام کردند. أصحاب کرام- رضوان الله علیهم- برای شنیدن أوصاف و کمالات حضرت پیغمبر ﷺ مجلس آراسته می کردند. حضرت حسان بن ثابت- رضی الله عنه- در مسجد منبر نصب می کردند و قصائد مدیحهء خود را إنشاد می کردند. و أصحاب کرام و تابعینِ آنها إستماع می آوردند و إین را سبب إزدیاد محبت و نشاط در عمل و حصول پیرویء کامل می شماریدند.

إمروزها أگر کسی چنین عمل کند. یعنی در مدح پیغمبر خدا ﷺ إیجاد شعر کند یا به أشعار و مدائح سلف صالح مجلس آراسته کند و به یاد پیغمبر خدا ﷺ أنجمنی آباد کند، إین همان پیروی أصحاب است که به أمید خیر عمل می کنند. إین نه شرک است. نه بدعت. نه دگر وهم واهمین.

زهی همت زهی محبت و صدقِ إخلاص که پیشوایان ما داشته اند. حضرت مولانا جامی- قدس سره- گفته اند:

دولت جامی بس إینکه میگذراند عمر گرامی به گفتگوی محمد

إینچنین یاد دوستان خدا و مدح رجال دین أز جملهء أعمال خیر و مقصود مهم می باشد. چون که یاد آنها و ذکر سیرت و روش آنها سبب نشاط در عمل و إزدیاد محبت دین می گردد. أز طرف دگر چون که إین ذوات با برکات أز أعلام دین و معجزات إسلام اند. ذکر آنها و تبجیل آنها تنویه به شأن إسلام می باشد. أز إین روی سلف صالح بیشتر به آن ترغیب می نمودند. و ذکر خیر و یاد أعمال بزرگان را وظیفهء مهم می شماریدند.

أخرج الديلمى فى مسند الفردوسى عن معاذ- رضى الله عنه قال: ذكر الأنبياء من العبادة. و ذكر الصالحين كفارة. و ذكر الموت صدقة و ذكر القبر يقربكم من الجنة. كما فى الجامع الصغير.

یاد پاکان پاک دارد سینه ات   هم فزاید دوستئ دیرینه ات

تحریف و تبدیل در معانی أحادیث شریف بل تغییر عبارات به زیادتی

درآن، در إین کتاب بسیار دیده می شود.

چنانچه حدیث أبی الهیاج که در صحیح مسلم روایت می شود: **حدثنا یحیی بن یحیی و أبو بکر بن أبی شیبة و زهیر بن حرب قال یحیی أخبرنا و قال الآخران حدثنا وکیع عن سفیان عن حبیب بن أبی ثابت عن أبی وائل عن أبی الهیاج الأسدی قال: قال لی علی بن أبی طالب»ألا أبعثک علی ما بعثنی علیه رسول الله ﷺ أن لا تدع تمثالا إلا طمسته و لا قبرا مشرفا إلا سویته»** ظاهر است که مقصود أز إین حدیث و فرمودهء حضرت علی- رضی الله عنه- طمس و نابود کردن تماثیل و آثار بتهای مشرکین و قبرهای بلند آنهاکه بقایای آن در بعضی أماکن مانده بود و محو کردن آثارآنها است. بر شکستن گنبذ یا کندن قبر مسلم هیچ دلالت ندارد. حالا ببینیم که حدیث شریف در إین کتاب به چه أندازه تبدیل آورده شده است.

((أز حضرت علی- رضی الله عنه- مرویست که ما دریک جنازه با صاحب شرع همراه بودیم. فرمود: أز شما کیست که برود در مدینه و إین سه کار أنجام داده بیاید)).

((نگذارد هیچ بُتی مگر إینکه بشکنند أو را)).

((و نگذارد هیچ گنبذ و قبر بلند کرده مگر إینکه شکسته هموار کند. و نگذارد هیچ تصویر مگر إینکه محو کند أو را)).

((من إجابت کردم و رفتم و همه کار به خاتمه رسانیده آمدم. عرض

کردم که من همه فرمودهءِ زَبانِ دُرْ أفْشانْ را عمل کردم)). ((پس فرمودند: **«هرکه بعد أز إین، أز إین سه کار یکی کرد به تحقیق أو کفر کرد به آنچه نازل کرده شده است به محمد ﷺ»))** رواه مسلم. **کتاب الجنائز**

إینجا گفته است:

((برود در مدینه و إین سه کار أنجام داده بیاید)).

إین عبارت در حدیث شریف وجود ندارد. پس إینجا سؤال به میان می آید. آیا درآن حالت که به حضرت علی چنین فرمان شد در مدینه تمثال وجود داشت ؟ نه– هرگز. در مدینه هیچ گونه تمثال وجود نداشت.

باز گفته است: ((سه کار أنجام داده بیاید)).

در حدیث شریف دو أمر است طمس تمثال و تسوية قبر بلند. ذکر گنبذ نآمده است.

باز در آخر گفته است: ((پس فرمودند هرکه بعد أز إین، أز إین سه کار یکی کرد به تحقیق أو کفر کرد به آنچه نازل شده است به محمد – صلی الله علیه و سلم. إین عبارت نیز در حدیث مسلم وجود ندارد)).

برای طالبان باز میگویم: در گفتگوی شرعیات و روایت أحادیث و إیراد أحکام إحتیاطْ کار فرمایند. أز وعید شدید بترسند. بزرگان و پیشوایان تصویر و صورت کشی که أمر منهی است عمل آن را حرام گفته اند. و حکم به کفر نکرده اند. پس عمل گنبذ که أمر مباح است آن را به صورت کشی برابر کردن و برای آن حکم کفر إیجاد کردن و آن را به

حديث پيغمبر خدا ﷺ نسبت دادن أمر سهل و آسان نيست. أز إين پناه جستن لازم .

باز گفته است: ((شغف و انهماک کثير به تبرکات أکابر هم أز محرکات شرک است)).

إين حکم بسيار عجيب است. بل حکم بيجا است. هر حکم که به روايت موافق نباشد نا مقبول مى آيد. پيشتر أز روايت أحاديث شريف بيان کرده بوديم که أصحاب کرام- رضوان الله عليهم- چه أندازه شغف و حرص داشتند براى تبرکات به حديکه مخاط وآب دهان مبارک پيغمبر خدا – صلى الله عليه و سلم- به زمين نميرسيد آن را أز هوا گرفته به چشم و روى يکدگر ميماليدند. إينچنين آب وضوى پيغمبر خدا – صلى الله عليه و سلم- أصحاب کرام برآن چنان إزدحام مى کردند که قطرهء آن به زمين نميرسيد وآن را به سرو روى خود ميماليدند و کسى که أزآن زحام گرفته نميتوانست أز دست صاحبش ميگرفت و به سر و گردن خود ميماليد. پيغمبر خدا- صلى الله علييه و سلم- موى مبارک را خود فرمود به حاجيان قسمت کردند. و به همهء أطراف بردند. أصحاب کرام و تابعينِ آنها- رضى الله عنهم- دامن بردهء مبارک را به آب تر مى کردند وآن آب را در شيشهاى خورد ميگرفتند و سر شيشه را به موم أحمر مهر مى کردند. و به زائران بزرگ هديه مى کردند. وآن هديه را براى مهمانان عزيز و شفاء بيماران تحفه مى کردند. هر سال حجرهء مطهره يعنى

روضهء پاک پیغمبر خدای را ﷺ أز گرد و غبار پاک می کردند. عادت آن بود که سال خوردگان و أهل تقوی درون حجرهء شریفه می درامدند. و با مکنسه های نرم گرد و غبار را جمع می کردند. در وقتِ عملْ کلمهء«**لا إلهَ إلا اللّهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ الله**» را تردید می کردند. مردوم زائرین در بیرون روضه در مسجد شریف همه «**الصلوة والسلام علیک یا رسول الله**» می گفتند. و شوق و هیجانْ همه را فرا میگرفت و به گریه و إستغفار می پرداختند. پس آن غبار را بیرون می آوردند و در شیشه ها میگرفتند. وآن غبار را جوهر سعادت می نامیدند. و به زائرین آن را هدیه می کردند. زائرین آن را به دیار خود می بردند. و برای روشنائی چشمْ آن را سُرمه می کردند. و برای بیماران شفا خواهی می کردند. إمام بوصیری- رحمه الله- گفته اند. نظم:

لا طِيْبَ يَعْدِلُ تُرْباً ضَمَّ أَعْظُمَهُ طُوبَى لِمُنْتَشِقٍ مِنْهُ ومُلْتَئِمِ

باز گفته است:((تمسک به تعویذهای نا مشروع و منترهای بی أصل و رفتن نزد مُلّا یا شیخِ بی دیانتِ غیرِ متشرع و إعتماد بر أقوال و أحوال أو یا رفتن نزد فالی و رمال و ماسه بند و نجومی و شعبده باز. و هوا کننده و دگر شیادهای گیسو دراز و شاطرهای دم دراز سخت منع فرموده است)).

ج)- هر مسئله که ذکر میکند أز مسئلهء دگر عجیب تر می آید أکثر عبارات آن برای تنقیص مسلمان و تحقیر ملا و مشائخ آورده می شود. إینجا تعویذ نا مشروع و منترهای بی أصل گفته است وآن را بیان نکرده

که مشروع کدام و نا مشروع کدام. أما ملا و شیخ را بی دیانت گفتن و رفتن نزد ملا و شیخ را به رفتن نزد فالبین و نجومی و شعبده باز برابر کردن غلط بل خیانتیست بزرگ. زیرا إینکه مردم مسلمان دین خود را أز نزد ملا و مشائخ میگیرند و عقیده و عمل خود را به پیرویء آنها پیش میبرند، پس مسلمانان را أز رفتن نزد ملا و شیخ منع آوردن بسیار دور است أز صواب. به شاعری- قافیه آرای گیسو دراز، دم دراز گفتن چیزی حاصل نمی آید. آب روی مسلمان را نگاه باید داشت أحکام شرع را رعایت باید کرد.

بیان جواز تعویذ و تعلیقِ

باید بدانیم که تعویذ و تعلیقِ آن برای دفع ترس و وهم و زخم چشم و دگر مقاصدْ أمر مستمر است. در مسلمانان و علماء آن را رخصت کرده اند. و متمسک آنها در إین باب حدیث شریف است.

وعن عمرو بن شعیب عن أبیه عن جده أن رسول الله ﷺ قال: «إذا فزع أحدکم فی النوم فلیقل أعوذ بکلمات الله التامات من غضبه وعقابه وشر عباده ومن همزات الشیاطین ومن أن یحضرون فإنها لن تضره»

وکان عبد الله بن عمرو یعلمها من بلغ من ولده و من لم یبلغ منهم کتبها فی صک ثم علقها فی عنقه رواه أبوداود والترمذی

در شرح حديث گفته است: و أز إينجا جواز آويختن تعويذات در گردنْ معلوم مى شود.

اى دوست نظم حافظ　　تعويذ زخم چشم است
يا رب كه بينم آن را　　درگــردنـت حــمائـل

أصل در تعويذ دعاء و ذكر بود كه آن را نبشته كرده همراه ميگرفتند و تعظيم و إحترام آن رعايت مى كردند. يعنى در وقت قضاى حاجت و رفتن به جايهاى نا پاک آن را أز خود دور ميماندند. پستر چون تهاون درمردمان روى داد و إحترام كم ماند علماء رخصت كردند كه دعاء و ذكر را به زبان بگويند و حروفى را به كاغذ ثبت كنند وآن را تعويذ كنند. إين طريق خوب است. إن شاء الله تعالى.

حضرت پير بزگوار ايشان عبد الرحمن- قدس الله سره- براى تشتاب چند سطرى به صورت- س- ميكشيدند. بارى شخصى تشتاب طلب كرد حضرت چند سطرى براى أو نبشته كرد آن شخص به خاطر گذراند إين چند خطى كشيده درآن حرف يا دعايى نيست إين چه نفعى داشته باشد.

چون كه ضمير پاكان آئينهء دلها است حضرت بزرگوار خاطرهء أو را در يافت كرده به أو گفت: خداوند پاک- جل و علا- قسم ياد كرده است به قلم وآنچه سطر مى كنند بدان. پس هر سطرى به بسم الله الرحمن الرحيم كشيده مى شود درآن خير است و بركت براى عباد. و **الله هو الشافى.**

غرائب إين كتاب أخير ندارد. إينجا گفته است:

۵)- ((أز ذرائع شرک إختلاط مشركين است)).

أز إين سبب در تمام أمور شرع مقدس حکم مخالفت مشرکین داده است. پستر چند حدیثی را به ترجمه آورده است. أگرچه ترجمهء آن موافق متن حديث نباشد. أما إين حكم درست می آید که مخالطت سبب مؤانست می شود و مؤانست به متابعت میکشد. باز گفته است:

((و در عبادت هم به آنها مخالفت باشد یعنی أز وقت و نوع عبادت اوشان محترز گردد و در مساجد مشركين نرود)).

در عبارت دگر گفته است:

((أما مسلمان إمروز آن دوستِیّ و علاقه که با مشرک دارد عُشْرِ عَشير آن با مسلمان ندارد)).

أز إين عبارات مفهوم شد که مراد مؤلف أز مشركين همين مسلمانان و بریلویان بیچاره بوده است. همین کسانیکه یا رسول الله می گویند ونعت أو را ﷺ أدا می کنند. چه معلوم است که مشرکین عبادت ندارند. مساجد برای آنها نیست. مساجد برای نماز گذاران است. همین نمازگذاران را مشرکین خوانده است. و بسیار ناخوب کرده است. و بسیار غلو کرده است در حکم. وآسانی أمر در إينجا است كه مردم مسلمان چنین حکمهای بی جای را درک می کنند و بدان عمل نمی کنند. چنانچه در عبارت دگر گفته است:

((أما مسلمان إمروز آن دوستی وعلاقه که با مشرک دارد عُشْرِ عشیر آن با مسلمان ندارد))

یعنی گفتگوی حاضره هرچند به تفرقه أندازی و جداگی بین مسلمانان می خوانده باشد هم مسلمانان بدان إلتفات نمی کنند و علاقة دوستی را زیادت می کنند همه طوائف مسلمانان باید چنین عمل داشته باشند. به مساجد یکدگر بروند حال یکدگر را ببینند ﴿عَسَى أَنْ يَكُونُواْ خَيْراً مِّنْهُمْ﴾ [الحجرات:۱۱] و گفتگوی با صواب کنند و إشتباهات را دور کنند و به چنین مسائل فتنه انگیز و حکمهای تفرقه آور زود پی بر شوند تا دوستی مسلمانی و پیوستگی و یکجایگیء إسلامِیّ به بغض و عداوت و تفرقه مبدل نکنند. علی الخصوص طالب علمان نورسان کسانیکه برای خدمت دین و خیرخواهئ مسلمانان سعی دارند باید هوشیارئ کامل کار فرمایند. حلال وحرام در شرع شریف ظاهر است. أمر و نهی أز جانب شارع پوشیده نیست. پیرو هر وَهْم و گمان تابعِ أهلِ وهمْ و گرفتار ظنون نشوند. و به تقلید بیجا سخن نکنند. و مسائل شرع و أحکام دین را أز مأخذ أصل بگیرند. یعنی أز روایت علماء عظام و مجتهید کرام که ضمن نقل کتاب و سنت آورده اند. و به فهم و درایت و تقوی و ترس خدا تدوین و کتاب کرده اند، و به أمانت برای ما گذاشته اند. مانند هدایهء شریف و شروح آن و مختصر وقایه و شرحهای آن، و فقه أکبر إمام أعظم أبی حنیفه- رحمة الله علیه- و شروح آن و عقیدهء طحاوی و شرحهای

قديمهء آن. أما شروح حاضره، پس أكثر مسائل آن به رأى و دانش ظاهرى تعلق يافته كه آن لائق قبول نمى باشد. چون سخن بدينجا رسيد براى طالبان تأكيد لازم مى آيد كه در كتب و رسائل و مصنفات إمروزه تحرى كار فرمايند. هرآن كتابى كه به گفتگوى سلف صالح متابق آمد آن را مقبول شمارند. و أگر موافقت نكرد رد نمايند. بل أگر همت عُلْيَا كار فرمايند به هيچ كدام إلتفات نيارند. دين و عمل را أز كتابهاى أصل بگيرند. هدايهء شريف را به فهم و تحقيق بخوانند تا حقيقت دين و عمل را بدانند. و مشكات شريف را با شرح آن تحقيق كنند تا عقيدت و أخلاق خود را درست كنند. و أز تفاسير أولا تفسير ابن عباس – رضى الله عنه– پستر تفسير جلالين و تفسير علامه إمام المحققين و قدوة المدققين، إمام ناصرالدين قاضى بيضاوى و دگر تفسير هاى محققين كه بناء آنها به روايت است، پيشواى خود بگيرند تا حقيقت معنىء كلام الله را دريابند. وأز أصل روايت تفاسير آگاه شوند تا درآيات الله به رأى و فكر ظاهر سخن نكنند. بايد دانست كه تفسير به رأى در كلام الله روا نيست أز جانب شارع نهى أكيد در إين باب آمده است.

عن ابن عباس – رضى الله عنهم– قال: قال رسول الله ﷺ «من قال فى القرآن برأيه فليتبوأ مقعده من النار».و فى رواية: «من قال فى القرآن بغيرعلم فليتبوأ مقعده من النار». رواه الترمذى.

وعن جندب قال: قال رسول الله ﷺ «من قال فى القرآن برأيه

فأصاب فقد أخطأ».رواه الترمذی وأبو داود.

در شرح گفته است: «کسی که بگوید در تفسیر قرآن به رأی وعقل وقیاس خود بی آنکه مستندی أز نقل داشته باشد، پس باید که بگیرد جای نشست خود را أز آتش دوزخ».

همه أهل تفسیر و فقهاء و أصولیین بر إین إتفاق دارند که تفسیر به رأی در کتاب الله روا نیست. و به إین حدیث شریف تمسک دارند.

پس عجب أز علامه سید محمود آلوسی صاحب روح المعانی که با همه فضل و کمال در إین حدیثها تأویلاتی آورده و به تقلیدِ گفتگویهایِ إمروزه تفسیر بالرأی- را روا داشته است. و خوب نکرده است.

بیان تفسیر و تأویل

باید بدانیم که إینجا دو أمر است: یکی تفسیر است و دگری تأویل. آنچه به بیان أحکام و بیان کیفیت عمل و تعیین معانئ محتمله راجع باشد آن تفسیر است. و جز به إستناد نقل روا نیست. و علماء سلف هرگز آن را روا نداشته اند. و آنچه به تدقیقات ألفاظ و تحقیق معانی و مناسبات و معنویاتِ کلام راجع باشد آن را تأویل گفته می شود. و علماء إین را رخصت گفته اند. و در إین خصوص بسیار گفتگو دارند و معنویاتی برای إثبات إعجاز قرآن إستنباط نموده اند. به هر تقدیر چون در إین عصور آخره تفسیر بالرأی شیوع یافته. به تفسیرهای حاضره مانند تفسیر ابن

کثیر و غیره إعتماد نباید کرد.

به دیوان حضرت میرزا عبد القادر بیدل نظر میکردم إین بیت پیش آمد:

نه حقیقت تو یقین نشان نه مجـازت آئینهء گـمـان

چه تشخصی چه تعینی که خودی غلط دگری عبث

چون تأمل نمودم بسیار متأثر شدم. آری حال چنین است نه أز حقیقت آگاهیم نه به مجاز پی میبریم هرقدر گفتگوی آریم یکی غلط باشد دگری عبث است.

چه خوب می بود أگر سخنان سلف را تکرار میکردیم. و گفتگوی آنهارا قدوهء خود میگرفتیم. دعوی فرو میگذاشتیم. و به تـألیف و تصنیف نمیپرداختیم. أگر به فهم أندکی أز مضامین هدایهء شریف وا می رسیدیم و أز حقائق مختصر وقایه به آن قدر که عمل خود را بدان درست کنیم پیبر میشدیم آن را غایت کمال خود میشماریدیم. هیهات- هیهات به معنی رسیدن بسیار دور- ع:

ز دوری به خود مرتبت می نهی.

در إین تقریب حضرت شیخ مؤلف کتاب" شَمْشیرِ بُرانْ" کلام خود را در بیان شرک خاتمه داده است. پستر بیان بدعات آورده است. یعنی قسم دوم کتاب را ما نیز به إین قدر که گفته شد أز مسائل إکتفا آریم.

پیشتر أز شروع در قسم دومْ إین را گفتن میخواهم. چنانچه پیشتر نیز إشارتی گفته بودیم که بدعتْ همین مسائل محدثه باید باشد. یعنی

مسائلی که به نام شرک- شهرت یافته و گفتگوْ بالای آن کثرت پیدا کرده.

أولا آنکه چنین گفتگوی در کلام و عقائدِ سلف و عصرهای أول وجود نداشت. **دگر آنکه** أز تعریف سلف برای بدعت چنین مفهوم می شود که بدعت بر عقائد زائغه و أفکار باطله إطلاق می شود. یا عملی که أزان ترک سنت لازم آید که آن هم راجع به إعتقاد می باشد. به طرز مثال دعاء بعد نماز إینجا یگان سنتی نیست تا به دعاءْ کردنْ آن سنت فوت شود. و نهی أز دعاء أز جانب شارع وارد نشده است تا بگوئی به دعاء کردن مخالفت نهی لازم می آید. بل هرچه دیده می شود در أحادیث شریف أمر است و ترغیب و تأکید برای دعاءْ، به حدیکه سنیت آن ثابت می گردد.

دگر آنکه ظاهر است إینکه آنچه وارد شده است در شرع أز مذمت بدعت و وعید شدید بر أهل بدعت، خصوصا آنچه آمده است در إین کتاب أز نعی شدید و حکم به حرمان و عذاب برای بدعت کاران. أگر به دیدهء إنصاف نظر کنیم کسی که بعد نماز دو مرتبه دعاء میکند بل هفت مراتب بل هفتاد بار دست برداشته دعاء میکند مستحق چنین وعید نمی گردد. یا کسی که مولود شریف قرائت میکند برای أو حرمان و چنین عذاب نسبت دادن هرگیز روا نمی باشد. و کسی که إین را إلتزام کند و بگوید که نماز گذار به تکرار دعاء یا به کثرت دعاء شرعا مستحق چنین وعید می گردد. یا بگوید شریعت غراء به یاد کردن پیغمبر ﷺ و خواندن أوصاف و نعوت أو حکم به حرمان و عذاب میکند. پس أو إتهام بزرگ

بر شرع شريف آورده است. همچنانكه پوشيده نيست بر كسانيكه أز أعمال شرع و مقاصد دين أندكى آگهى دارند.

شرع شريف به دعاءْ أمر كرده است و كثرت دعاء را سبب فلاح و حصول محبت گردانيده و ياد پيغمبر خداى را ﷺ به نعت و صلوات أز أسباب قرب و حصول إزدياد دين و دين دارى فرموده است. آرى أگر بدعت بر إين مسائل محدثه و گفتگوى آن إطلاق شود رواست.

زيرا كه در إين مسائل مفاسد بى شمار است. در گفتگوى آن به رأى و هوا سخن كردن در دين و أحكام خلل در عرض مسلمان و مسلمانان را به شرك و ضلال منسوب كردن و تحقير مؤمن به دشنام به گودن و لا يعقل و فاسق و بى إيمان گفتن و براى إثبات آن تحريف در أحكام و تأويل بى جاى در آيات كريمه و تبديل در أحاديث شريفه و دگر مفاسد كه أز حصر و شمار بيرون است ديده و شنيده مى شود. پس بدعت همين مسائل و گفتگوى آن است. نه آنچه در قسم دوم كتاب به نام بدعت ذكر مى شود.

أز طرف دگر إين مسائل أز أول تا آخر به حكم صريح حديث شريف- **أما إنهم لا يَعْبُدُوْنَ شَمْسًا ولا قَمَرًا ولا حَجَرًا ولا وَثَنًا ولكِنْ يُراؤوْنَ النَّاسَ بِأَعْمَالِهِمْ** - مخالفت دارد. يعنى چنانچه پيشتر گفته شده بود مخبر صادق جناب پيغمبر ﷺ خبر داده است كه أمت من پرستش بُتْ و سنگ و عبادت غير الله نميكند. پس كسى را أز أمتْ مزار پرست گفتن

یا به عبادت غیر الله موسوم کردن مخالفت آشکار است به حکم إین حدیث. پس بدعت مذموم همین می باشد و بس. أز إین حدیث شریف و أز دگر أحادیث نیز فهمیده می شود که شرکی که به إین أمت نسبت داده می شود همین ریاء می باشد که آن را شرک خفی مینامند. و در ظاهر برای آن حکمی نیست. چون که إین أمر پوشیده است. کسی را گفته نمی شود که ریاء کرد و آثم شد. بل به نصح و خیر خواهی یاران را أز ریاء و دگر آفات نفسانی تحذیر باید. و خود را نیز أز ریاء و سمعه و کبر و عجب و هوا پرستی و خود پسندی و دگر خاطرات نفسانی به قدر إستطاعت إحتیاط نماید. چون أز خواطر و هواجس نفسانی خود را نگاه داشتن بسیار دشوار است.دعاء و إستغفار بسیار باید کرد و بسیار باید فرمود:«اللهمَّ إنِّی أَعُوذُ بکَ أَنْ أُشْرکَ بکَ وَأَنَا أَعْلَمُ، وَأَسْتَغْفِرُکَ لِمَا لاَ أَعْلَمُ إنَّکَ أَنْتَ عَلَّامُ الغُيُوبِ.اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِی مِنَ النِّفَاقِ، وَعَمَلِی مِنَ الرِّيَاءِ، وَلِسَانِی مِنَ الْكَذِبِ وَعَيْنِی مِنَ الْخِيَانَة. فَإنَّکَ تَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِی الصُّدُوْرُ. اللَّهُمَّ أَلْهِمْنِی رُشْدِی وَأَعِذْنِی مِنْ شَرِّ نَفْسِی.اَللَّهُمَّ انْفَعْنِیْ بِمَا عَلَّمْتَنِی وَ عَلِّمْنِی مَا يَنْفَعُنِی وزدنی عِلْمًا الحمدُ لله على كل حال وأَعُوْذُ بالله مِنْ حَالِ أَهْلِ النارِ رَبَّنَا لا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً إنَّکَ أَنْتَ الْوَهَّابُ»آمین. و صلى الله على خير خلقه سيدنا محمد ﷺ وعلى آله وأصحابه أجمعين. وعلى من تبعه إلى يوم الدين. وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين.

مبنى دوم

بابِ الإعتصام بالكتاب والسنة

در معنى بدعت و بيانِ وَهْمِ بدعتْ گويان

قال الله تبارک و تعالى: ﴿وَمَآ آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُواْ وَاتَّقُواْ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ [الحشر:٧]

ورود إين آيت كريمه در باب غنائم آمده و أصحاب كرام آن را بر عموم حمل كرده اند. يعنى و هرچيزى كه آورد براى شما پيغمبر خدا ﷺ أز أمر دين و شرائع، پس بگيريد آن را و عمل كنيد بدان. و آنچه نهى فرمود شما را أزآن، پس باز ايستيد أزآن. و عمل نه آريد بدان. پس أز إين إستدلال كرده اند كه بناء دين و عمل بر أمر و نهى است. هرچيزى كه بدان أمر است، حكم آن كردن است. و آنچه نهى است نا كردن. و باقى أمور به حال خود است. يعنى به إباحت أصلى. و حديث شريف بيان گر إين معنى است:

«وعن أبى ثعلبة الخشنى قال: قال رسول الله ﷺ: «إن اللهَ فَرَضَ فَرَائِضَ فَلاَ تُضَيِّعُوهَا وَحَرَّمَ حُرُمَاتٍ فَلاَ تَنْتَهِكُوهَا وَحَدَّ حُدُودًا فَلاَ تَعْتَدُوهَا وَسَكَتَ عَنْ أَشْيَاءَ مِنْ غَيْرِ نِسْيَان فَلاَ تَبْحَثُوا عَنْهَا». الدار قطنى در شرح گفته است: «وسكت عن أشياء». اى ترک ذكر أشياء اى حكمها من الوجوب والحرمة والحل من غير نسيان بل من رحمة وإحسان«فلا تبحثوا عنها».اى لا تفتشوا عن تلک الأشياء.دل على أن الأصل فى الأشياء الإباحة.

أز إين حديث شريف مفهوم مى شود كه خداوند تبارك و تعالى همه فرائض و واجبات و محرمات را براى بندگان بيان كرده است. و همه حدود أعمال و روش بندگى را مقرر فرموده است. و أز بعضى أشياء سكوت آورده و براى آن حكمى و حدى ذكر نكرده است. پس بايد أزآن بحث نكنند و براى آن جستجوى حكم نكنند و در إين قول – «**من غير نسيان**». – تنديد است براى كسانى كه در بعضى أمور به رأى خود سخن مى كنند وبدعت گفته أز أعمالى منع مى كنند. گويا گمان مى كنند كه إين أمر فراموش شده است. پس براى آن إيجاد حكم كرده و حدود عمل براى آن تعيين مى كنند وآية كريمه:

﴿**الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلامَ دِيناً**﴾- نيز بر إين معنى دلالت دارد.

چنانچه در تفسير أحمديه گفته است: و ذكر الإمام الزاهد أن الإكمال ما لايزاد عليه و لا ينقص عنه. و الإتمام قد يزاد عليه. و لهذا قرن بالأول الدين و بالثانى النعمة. يعنى خداوند پاک إين آيت كريمه را در أثناء بيان محرمات وتعيين محللات آورد وگفت- جل وعلا-: ﴿**دين شمارا به إكمال رسانيديم**﴾ معنىء إكمال آنكه چيزى برآن زيادت كرده نشود و أزآن چيزى كم كرده نشود پس براى كس روا نميشود كه در دين إلهى چيزى را به رأى و فكر خود زيادت كند. و زيادت در إيجاد حكم است. يعنى چيزى كه براى آن نص شرعى نيامده آن را حرام يا مكروه و نا

جائز گفتن و برای آن حکم یا وعد و وعیدی إثبات کردن زیادت دردین همین می باشد. أما زیادت در أعمال پس در إین حکم داخل نیست زیرا أعمال إحتمال زیادت و نقصان دارد کسی عمل زیاد دارد در دین کسی کم تر. پس إین نوع زیادت أز إین معنی بیرون می باشد.

برای مثال: در إین کتاب گفته است:

((در ختم قرآن و کتابها چنده کرده تقسیم شیرینی را إلتزام کردن بدعت است)).

ببینیم که تقسیم شیرینی چه دشواری یا چه قباحتی در نسبت شرعی داشته باشد، تا آن را بدعت گفته شود و فاعل آن را مبتدع خوانده شود. و برای أو وعید و تهدیدات آورده شود. تا به حدیکه أو را به حرمان و عذاب و جهنمی حکم کرده شود. به قواعد شرع نظر کنیم چنین أعمال أز مباحات محسوب می شود. در أعمال آن هیچ حرج نیست. بل کردن آن خوب است «تَهَادَوْا تَحَابُّوْا» أمر پیغمبر حق است ﷺ مواسات با جیران و دوستان و شاد گردانیدن خرد سالان أز خصالِ نیکِ دینداریست.

الحق چنین وهمیات رکیک را مسائل آراستن وآن را به أحکام شرع نسبت دادن بی آدابیء بزرگ است در عقل.

بالاتر نظر کنیم چنین أمور را بدعت گفتن وآن را تحت وعید داخل کنانیدن، أمر عظیم است در دین. إین مثال را برای نمونه آوردیم همه مسائلی که به نام بدعت ذکر شده، أز قبیل مباحات بل بیشتر آنها أز

سنتهای مهمه وآداب می باشد که به صفت غیر مرضی یاد شده اند.

خواهش أز علماء و فضلاء إینکه کمی به دقت فکر کار فرمایند أمر و نهی شرعی را جستجوی کنند هرچیزی را خوب می گویند موافق به أمر شرعی بگویند. و هرچیزی را بد و ناخوب میگویند آن را به نهی شرعی مطابق آرند، تا حکم به رأی و هوا نه آید. و برای دریافت إین معنی تتبع آثار سلف و پیروئ کلام آنها می باید، تا حقیقت حال معلوم شود.

حالا أز کلام و گفتگوی سلف برای عبرت طالبان قدری به ذکر می آریم. أولا در معنی بدعت پستر در بیان آنکه إین أمور که به نام بدعت یاد شده است بدعت نیستند. خوشا به حال کسی پیرو سلف صالح باشد تا أمر خداوندی را -﴿وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ﴾ [لقمان:۱۵]- أدا کننده باشد.

«اللهم ألهمنا رشدنا وأعذنا من شرور أنفسنا واهدنا لسبيل سلفنا الصالح وأخرجنا بمتابعتهم من ظلمات الوهم إلى نور الفهم. بحرمة عبادك الصالحين. آمين. وصلى الله على سيدنا محمد وآله وأصحابه أجمعين.

معنیء بدعت

علامه سید الشریف بدعت را چنین تعریف آورده: **البدعة هي الفعلة المخالفة للسنة. سميت البدعة لأن قائلها ابتدعها من غير مقال. أما البدعة هى الأمر المحدث الذى لم يكن عليه الصحابة و التابعون. و لم يكن مما اقتضاه الدليل الشرعى. قال الشيخ عبد الحق المحدث الدهلوى: وأما**

البدعة فالمراد به اعتقاد أمر محدث على خلاف ما عرف فى الدين وما جاء من رسول الله ﷺ وأصحابه بنوع شبهة و تأويل لا بطريق جحود و إنكار. فان ذلک کفر.

وقال الإمام الشافعی- رحمه الله-: ما أحدث مما يخالف الكتاب أو السنة أوالأثر أو الإجماع فهو ضلالة وما أحدث من الخير مما لايخالف شيئا من ذلک فليس بمذموم.

و قال عمر- رضى الله عنه- فی قيام رمضان: «نعمت البدعة»

در أشعة اللمعات شرح مشكاة گفته است:

باب الإعتصام بالكتاب و السنة.

فی الصراح: الإعتصام- چنگ درزدن. و چنگ درزدن به كتاب و سنت إعتقاد آوردن به حقيت آن، و عمل كردن است به آنچه درآن واقع شده، و دور بودن أز بدعت ومذاهب أهل أهواء.

و مراد به كتاب قرآن مجيد است. و سنت به معنیء سيرت و طريقهء مسلوكه دردين آمده به معنیء آنچه مواظبت كرده بر أو آن حضرت ﷺ بی وجوب. و مراد إينجا آنچه أمر و نهی كرده شده است بدان در غير كتاب به قرينهء مقابله.

أز إين تعريفات بزرگان برای بدعت چنين مفهوم می شود كه بدعت بر إعتقادات زائغه إطلاق می شود وآنچه مخالف باشد به أمور ظاهره در دين. چنانچه حضرت إمام شافعی برآن تصريح كرده گفته است: آنچه پيدا

کرده شود أزآنچه مخالف می شود کتاب یا سنت یا أثر یا إجماع را پس آن ضلالت است. وآنچه پیدا کرده شود أزخیر أز آنچه مخالف نیست به شیئی أز إین أمور، پس آن مذموم نیست. چنانچه حضرت عمر- رضی الله عنه- گفته اند، در جماعت قیام رمضان، «**نعمت البدعة**».

نعم ما قال العلامة سعد الدين التفتازانى فى المبحث الثامن فى شرح المقاصد والمحققون من الفريقين لاينسبون أحدهما إلى البدعة خلافا للمبطلين المتعصبين حتى ربما جعلوا الإختلاف فى الفروع بدعة وضلالة ولايعرفون أن البدعة المذمومة هو المحدث فى الدين من غير أن يكون فى عهد الصحابة والتابعين ولادل عليه الدليل الشرعى. ومن الجهلة من يجعل كل أمر لم يكن فى زمن الصحابة بدعةً مذمومةً وإن لم يقم دليل على قبحه تمسكا بقوله- عليه الصلوة والسلام «إياكم ومحدثات الأمور» ولا يعلمون أن المراد بذلک هو أن يجعل فى الدين ما ليس منه. عصمنا الله من اتباع الهوى وثبتنا على اقتفاء الهدى. بالنبى وآله.

باید در خاطر بداریم که گردانیدن کاری أز دین به إحداث حکم می شود نه به مجرد عمل کردن کس. مثلا تقسیم شیرینی أمر عادی است کسی آن را عمل کرد گفته نمی شود که إحداث کرده در دین. أما کسی آن را بدعت گفت و برای آن حکم شرعی إیجاد کرد پس گفته می شود که إحداث کرد دردین أمری را. و حدیث شریف نیز بر گفتهء علامه دلالت ظاهر دارد. **عن عائشة- رضى الله عنها- قالت: قال رسول الله ﷺ**

«من أحدث فی أمرنا هذا ما لیس منه فهو رد». متفق علیه.

در شرح آن گفته است: کسی که نو پدید کرد در دین ما که إین دین روشن و هویدا است چیزی را که نیست أز إین دین. یعنی إحداث کرد چیزی را که نیست در کتاب و سنت صریحا و نه مستنبط أزوی. و نه حکم کرد به صحت وی کتاب. پس شامل شد إجماع و قیاس را. و مراد چیزی که مخالف و مغیر آن باشد، پس آن چیز یا آن کس باطل و مردود است.

ببینیم که حضرت شارح- قدس سره- معنی«**ما لیس منه**». را چگونه روشن کرد و گفت: و مراد چیزی است که مخالف و مغیر آن باشد. یعنی همچون گفتهء علامه دلیل قبح برآن قائم باشد، تا آن را مخالف کتاب و سنت و مغیر دین دانسته شود. پس آن را بدعت گفته شود. أما أگر وجه قبح نداشته باشد، بل وجه حسن داشته باشد، پس آن را مردود گفته نمی شود. بل مقبول و معمول دانسته می شود. چنانچه در حدیث شریف آمده است: **قال** رسول **الله** ﷺ:«**مَنْ سَنَّ فِي الإِسْلاَمِ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَىْءٌ وَمَنْ سَنَّ فِي الإِسْلاَمِ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَىْءٌ**». رواه مسلم. کسی که بنهاد و پیدا کرد در دینِ مسلمانِیّ راه و روش نیک را در مردم پس مر أو راست ثواب آن سنت که خود کرده. و ثواب کسی که کارکرد به آن سنت بعد أز وی، بی

آنکه کم کرده شود أز ثوابهای ایشان چیزی. و کسی که بنهاد و پیدا کرد در مسلمانان راه و روش بد، باشد بر وی بار گناه آن روش و بار کسی که کار کند به آن بعد أز وی، بی آنکه کم کرده شود أز بارهای ایشان چیزی. إین حدیث شریف ظاهر است در إینکه کسی که عمل نیکی به جای می آرد به آن مؤاخذ نمی شود بل أجر و ثواب مییابد و هر کسکه به پیرویء أو آن عمل خیر میکند أجر میگیرد و برابر أجر أو برای عامل أول أجر و ثواب داده می شود. پس عمل کردن کارهای نیک بدعت نبوده وبدعت نمیشده است.

الحاصل: آنچه دیده می شود أز تعریف بزرگان برای بدعت وتحقیقات آنها در معنای آن، وآنچه فهمیده می شود أز مضمون حدیثهای شریف همین است که حقیقت معنای بدعت «**إحداث أمری است در دین**» معنی إحداث إیجاد حکم است بر خلاف آنچه معروف و شناخته شده أز أمور شرع. **أما آنچه** بر خلاف نباشد آن را إحداث گفته نمی شود. پس بدعت نباشد. أمّا أعمال پس آن موقوف بر أمر ونهی است. آنجا که أمر است حکم آن عمل کردن است به درجهء تأکید در أمر. وآنچه نهی است حکم آن نا کردن است. وآنجای که أمر و نهی نباشد پس مدار بر حسن و قبح آن عمل است. آنچه حسن است عمل کردن آن خوب است. آنچه قبیح است کردن آن ناخوب است. وآنچه علماء أز تقسیم بدعت حسنه و بدعت سیئه گفته اند همین قسم است. و إین را بدعت لفظی می گویند.

چنانچه حضرت عمر رضی الله عنه«**نعم البدعة هی**» گفته اند. و إین در حقیقت بدعت نیست. بدعت همان قسم أول است. و همه أقسام آن قبیح است. چنانچه حضرت إمام ربانی- قدس سره- تحقیق آن را بیان کرده اند. إین بود تحقیق و تدقیق بزرگان و سلف صالح در بیان أصل بدعت وحقیقت معنیء آن.

بشنو ای طالب صادق و عبرت گیر و در یاد بدار تا به فریب نوسازان نه أفتی!

مولوی محمد إقبال لاهوری گفته اند و بسیار خوب گفته اند:

ز اجتهـاد عـالمــان کـم نـظـر — إقتـدا بـر رفتگان مـحفوظ تـر

عقل آبایت هوس فرسوده نیست — کار پاکان أزغرض آلوده نیست

فکرشـان ریسد همی باریک تر — وَرْعَشانْ با مصـطفی نزدیک تر

تنگ برما ره گذار دین شداست — هـرلئیمی رازدار دیـن شداسـت

ای کـه أزأسرار دین بیـگانه ی — با یک آئین سـاز أگر فرزانه ی

حالا بیان کنیم أموری را که در حقیقت بدعت نیستند وآن را بدعت نامیده اند. چنانچه در إین کتاب گفته است:

((باب أول در بیان رسوم و بدعات مختلفه در أمکنه وأزمنهء مختلفه)).

((رسوم سه قسم اند. إستقراء بعضی أز رسوم آن است که آنها را مردمان معصیت میدانند إعتقادا أما عملا آنها را سبک میدانند و خود را

در عمل آنها معذور و مجبور میدانند. دوم آنکه آنهارا مباح و حلال میدانند. سَوُّمْ آنکه آنهارا إطاعت و ثواب میدانند)).

((فصل أول در بیان آن رسومی که آنهارا معصیت دانسته عمل میکنند)).

((أز آنها یکی در عروسیها رسم رقص است)).

((**فصل** **دوم** بعضی أز رسوم مروجه در بعضی جا شغل شطرنج و پتّا بازی و کبوتر بازی و جنگانیدن خروسان و کبکان است که مکروه و بعضی حرام اند)).

((فصل سَوُّمْ بعضی أز إین رسوم آتش بازی و تیر أندازی است در مواقع عروسی.))

((و بعضی أز إین رسوم ریش کوتاه کردن است أز قبضه. یا تراشیدن است آن را. و دراز کردن موی سر است مثل زنان و چیدن موی سر است أز قفا)).

((و یکی أز إین رسوم موی پیشانی خُردان یا کلان سالان را تراشیدن است و باقی گذاشتن است)).

((و یکی أز رسوم مروجه دراز کردن شلوار یا إزار است مردان را پایین تر أز شتالینگ. و بد ترین رسم مروجه در إین زمان برای زنان کوتاه کردن لباس است و رقیق لباس پوشیدن و شلوار وسیع پوشیدن است)).

((و یکی أز إین رسوم مروجه داشتن سگ است بی ضرورت و نهادن عکس و تصویر است)).

((و یکی أز رسوم مروجه إختیار کردن وضع بی دین و لا مذهبان است در لباس. مثل کوت و پتلون یا طرز نشست و برخواست و سلام و کلام و خورد و نوش)). تا آنکه گفته است:

((باب دوم در بیان رسوم هایی که عوام الناس آنهارا مباح میدانند)).

((فصل أول أز أون رسمها، أکثر رسوم عروسی اند که گذشته أز عوام بلکه خواص وثقه و قضات و علماء و بزرگان در آن سرگرم و إرتکاب دارند)).

((یکی أز رسوم مروجه وقت تولد فرزند است. و در أو إین قدر رسوم جمع است)).

۱)- ((إین را ضروری میدانند که فرزند أول در خانهء مادر و پدر باشد)).

ج)- در إین بیان و تقسیمات تأمل باید. أولا آنکه هرچیزی أز قبیل معصیت باشد آن را در گفتگوی شرع به بدعت یاد نمی کنند. أما بیان آنها برای زجر مردمان لازم است، تا در مراسم وحالات زندگی أز چنین معاصی مانند رقص و آواز خوانیء مغنیات و تشبه به کفار و عمل کردن به رسوم و عادات کفره، و دگر أمور که برای آنها زجر شرعی آمده است، پرهیز کنند. و به آن إرتکاب نکنند.

لیکن ذکر بعضی مباحات و أمور عادی در سلسلهء إین معاصی چه معنی یا فائده داشته باشد. مانند داشتن سگ بی ضرورت و تیر أندازی یا

فرزند أول در خانهء مادر و پدر باشد فائده همين قدر است كه بى إعتنائى در أمور دين بيباكى در عمل و جرأت بر معاصى در مردمان بيشتر مى گردد. چه رقص و غناء و دگر أمور بى حياگى را در سلك داشتن سگ و تير أندازى و دگر أمور مباحه ديده شود. خطر معاصى در دل و نظر كم مى ماند. يا دراز كردن پاچهء شلوار براى مرد و كوتاه كردن لباس براى زن وقتاكه با فرزند أول در خانهء مادر و پدر بايد دريك حكم آمد. پس ناظرْ همه را يكسان ميشمارد و أز وعيد نمى هراسد. چون كه منهى را همچون مباح نشان داده شد.

دگر آنكه چون علماء و فضلاء را به إين أمور مباحه مورد طعن و نكوهش قرار داد چنانكه گفته است:

((فصل أول أز أون رسومها أكثر رسوم عروسى اند كه گذشته أز عوام بلكه خواص وثقه و قضاة و علماء و بزرگان در آن سر گرم و إرتكاب دارند، و چيزى تصور نمى كنند و أگر به ايشان گفته مى شود. گويند كه: چيزى نيست در إينجا نه رقص است و نه سرود و دگر خرافات بلكه دعوت سنت است. چند نفر جمع ميشوند و چيزى خيرات و صدقات مى شود و بس مزيد چيزى گناهى نيست)).

پستر إخطار داده گفته است:

((عزيزانِ مَنْ ! وَجْهِ غَلَطْ فَهْمِىء إين خواص و عدم أهميت ايشان إين عمل را و رسومات را دليل جواز نيست. بلكه رواجِ عامْ و حِجابِ رَسْمْ

قُوَّتِ نظریهء إین جماعتْ را کم زور و ضعیف کرده است که چند أمور که مباح اند آنهارا می بیند، أمّا أز أندرون ومفاسد أندرونیء إین رسومات نظر أو کم زور و محدود گردیده است)).

((چنانچه کدام نادانی خُردْ سالْ ذائقهء شیرینی و رنگ آن دیده می فهمد که چیزی عالی است. و بر مضرتهای آن پی نمی برد و بر مضرتهای مخفیء أو پدر و مادر أو میدانند. أز إین سبب أو را منع می کنند. و نمی گذارند. وآن طفل خیرخواهان خود را دشمن تصویر می کند. حال آنکه بزرگترین دوست أو هستند)).

پس وقتا که چندین مذمت و تحقیر با تمثیلات زائدی در شأن علماء آورد قدر علماء و فضلاء در نظر عامه میکاهد. و به گفتهء آنها إعتبار نمیدهند. أمثال إین کتابها معانیی ندارند، تا بدان عمل کنند. پس فوضویت در رأی و عمل پیدا می شود. و هر کس به خواهش خود چیزی توانست عمل میکند. إین است عامل أصلی در إفشاء جهل وإشاعت فساد.

أز طرف دگر چون بیشتر طالبان چنین عبارات عجیب و أمثال غریبه را میشنوند به فریب نفس دچار میشوند. و چنین گفتگوی را علم و دانش می انگارند. و أز تحصیل و فهم کمال باز میمانند. بل غروری و پنداری پیدا می کنند که به جز عیب جوئی و تنقیص کاملان چیزی دگر أز أو دیده نمی شود. چنانچه أکثر طلبه بدین حال گرفتارند.

حضرت میرزا عبد القادر بیدل در نظم خود تمثیلی آورده، بسیار مناسب

حال گفته است. چند مصرع آن را ذکر میکنیم:

إمروز ناقصان به کمالی رسیده اند.
کز خود سری به حرف سلف خط کشیده اند.
إنکار کاملان همه را نُقل مجلس است
تا کس گمان برد که به معنی رسیده اند.
إین أمت مسیلمه ز أفسون یکدو لفظ
در عرصهء شکسآت نبوت دویده اند.
أز حرفشان تری نتراود چه ممکن است
دون فطرتان سفال نو آب دیده اند
بی حاصلی ز صحبتشان خاک میخورد
چون بید أگر بهم ز تواضع خمیده اند
بیدل در إین مکان ز أدب دم زدن خطااست
شرمی که لولیان همه تنبک خریده اند.

أما طالبان رشید و زیرک وقتاکه چنین گفتگوی را میشنوند می گویند: هب!- علماء و فضلاء ظاهر مباحات را می بینند. قوت نظریهء آنها کم زور و ضعیف است که أندرون و مفاسد أندرونیء آن را دیده نمی توانند. پس برای آنها بیان کردن لازم. شاید بعد أز بیانْ درک کنند. و مفاسد أندرونی را دیده توانند. مثلا وقتاکه گفتیم: ((یکی أز رسوم مروجه وقت تولد فرزند است. و در أو إین قدر رسوم جمع است)).

۱)- ((إين را ضروری میدانند که فرزند أول در خانهء مادر و پدر باشد)).

پس بیان لازم می آید که کدام مفاسد است در تولد کردن زن در خانهء پدر و مادر خود. و أز زائیدن زن در خانهء مادر خود چه فسادی میزاید؟- تا أزان مفاسد أندرونی حذر کنند. أگر مفاسد بیان نشود علماء چنین حکم بی دلیل را لغو میدانند.

بدان ای طالب صادق إین مسائل همه به فکر شخصی آورده شده است به مسائل شرع هیچ مناسبت ندارند.

زن إختیار دارد در کجا فرزند خود را تولد آرد. و به وقت دردزه زنان به چهار جهات به نام بزرگان نان دادن شرک نیست. بل أگر به شش جهات بدهند خوب تر است. صدقه رد بلاء در دین ما عمل مشهور است. روغن یا حلوا قسمت کردن خوب است. کارد زیر سر ماندن مزاج سر را معتدل میدارد.

رسوم ختنه

باز گفته است: ((**رسوم ختنه**))

۱)- ((بزرگترین رسم در إین روز دعوت عمومی است أز هرجا و هرکجا با أهل محله. إین أمر به کلی مقابل سنت و مخالفت رسول أکرم ﷺ است)).

ج)- إين عبارت با إين حكم محل تأمل مى باشد.

أولا بيان لازم كه سنت إينجا چيست كه دعوت عمومى أز هرجا و هركجا مقابل آن سنت باشد. يا رسول أكرم ﷺ در إين مورد چه چيز گفته اند. تا إين عمل را مخالفت گفته شود. بارها گفته ايم چنين مبالغات در أحكام دين ناروا است. حالا أز گفتار سلف أندكى به نقل مى آريم به آن إعتماد كن.

بدان كه أز حقوق سته كه مسلمانان را بر يكدگر است يكى إجابت دعوت است. زيرا كه در صحيحين آمده است به روايت ابن عمر- رضى الله عنهما- أز رسول- عليه السلام- كه فرمود: «**إجابت كنيد دعوت را چون بخوانند شمارا أز براى آن**» و در حديث دگرآمده است كه «**چون شما را به دعوت خوانند إجابت كنيد و برويد به آن دعوت پس أگر مفطر باشيد بخوريد و أگر صائم باشيد دعاء گوئيد و باز گرديد**»إين است حكم دعوت و إجابت آن كدام دعوت كه باشد.

أما دعوت ختان پس براى آن حديثى خاص وارد شده است. و حضرت إمام بخارى در كتاب أدب المفرد براى آن باب عقد كرده گفته است:

باب الدعوة فى الختان و باب اللهو فى الختان. قال سالم: «خَتَنَنِي أَبِيْ يَعْنِي بْنَ عُمَرَ أَنَا وَ نُعَيْمًا فَذَبَحَ عَلَيْنَا كَبْشًا فَلَقَدْ رَأَيْتُنَا وَ إنّا لَنَجْذَلُ بِهِ عَلَى الْصِّبْيَانِ أنْ ذَبَحَ لَنَا كَبْشًا».

أما أگر در جاى دعوت أمر فساد و بد كارى ميگذشته باشد إجابت آن

لازم نیست.دعوت ختان باشد یا جز آن.

چنانچه گفته است: ((نظر کن که در إین روزگار در دعوتها و مهمانیهای بعضی أز مردمان چه بدعتها و نا مشروعیها میرود مثل دعوت ختان و غیر آن که سرایها را جامه میگیرند و دف و نی میزنند مسخره گان مسخره گی می کنند و طشت می نهند و رود و سرود می گویند و زنان نا محرم به نظاره میروند و أزان فسادها حاصل می شود و خمر می خورند. پس به چنان مجلسها نباید رفت. مگر أز برای نهی منکر که آنها همه باطل و نا مشروع است. و مایهء ضلالت و گمراهی است)).

عرب می گوید: إذَا قَطَعْنَا عَلَمًا بَدَا عَلَمٌ.

در إین کتاب هر صفحه که میگردانی یک گفتار صعب و سخن أز عقل و شرع بیرون پیش می آید.

رسوم خواستگاری و إزدواج

چنانچه گفته است: ((**فصل دوم در بیان رسوم خواستگاری و إزدواج**))

((باید دانست که إین رسوم به جایی عروج کرده است که عروسیء إمروزه را در مقابل سنتْ قیامتِ کُبْری. و رسوم خاستگاری را به قولِ حکیمِ أمتْ قیامتِ صُغْری معرفی باید کرد))

هرچه در إین باب گفته است أز بی أخلاقی و رعایت نا کردن آداب دین

و نظر ناکردن جانب دیانت و تقوای و ترجیح دادن حالات دنیوی در خواستگاری و بی باکی و بی حیائی در گذرانیدن رسوم و إختلاط رجال و نساء أز أندازهء شرع بیرون، بل در بعضی مورد حرام خواری و حرام کاری و مستی و بی هودگی و دگر أعمال نا شائسته که مردمان إمروزه عمل می کنند.

چنانچه حضرت خواجهء شیراز گفته است: –ع–

زین فتنه هاکه دامن آخر زمان گرفت

هر قدر که بگوید سزاوار و مهم است.

أما مبالغات در بعضی أمور عادی و حکم بی جای آوردن به حدی که أز حکم– بما أنزل الله– بیرون باشد شرعا و عقلا مقبول نیست. چنانچه گفته است:

۲) – ((أولیاء زن می گویند: إین قدر رشوت هم ما أز تو می خواهیم و کسانیکه تقوی می کنند می گویند: ما أز تو هزار تومان أز مهر أصلی به عنوان إزدیاد مهر میگیریم. و حقیقت خود میخورد. أگر مهر است چرا به دختر حواله نمیکند و أگر گوید که دختر معاف کرده و به من هدیه کرده است، إین دروغ است. أگر زن صغیره باشد یا کبیره در إین مورد هدیه کردن و معاف کردن أو إعتبار ندارد. کما فی فتاوای إمدادیه)). ((پس در هر دو صورت رشوت و حرام است. رشوت و سود با سی زنای مادر برابر است.أستغفرالله.))

ج)–آری إستغفار بسیار باید أز چنین حکم بی جای. خداوند تبارک و تعالی ببخشد. وگر نه چنین حکم مسئولیت دشواری دارد.

زیادتیء مهر را رشوت گفته نمی شود. رشوت چیزی است که برای إبطال حق مسلم یا برای ضرر رسانیدن مسلمان در نفس و مال به کسی داده می شود. و إین حرام و منهی است. دهنده و گیرنده هر دو مجرم، و گنهگار است. أما زیادتیء مهر، پس إین أمر عادی است. خدای تعالی در نکاح مهر فرموده است. وحق زن را در مهر به قنطار یاد کرده است. قنطار را به مال کثیر که عدد آن دشوار باشد تفسیر کرده اند. پس هر قدر زیادت کند در مهر برای أو شرعا حکمی و مذمتی نیست. إین قدر هست که سبک گیری در همه کار و رعایت حال در غناء و فقر خوب است. و ممدوح شرعی است. برای زن حق معاف هست برای ولی خود یا در گذشتن أز حصهء أز مهر خود برای شوهر. باز گفته است:

۳)– ((أولیاءِ دخترْ غیر مهر شرعی طی می کنند. و شرط مقرر می کنند که إین قدر جامه و پا جامه و سریگ و روغن و گوسفند و قند و چای و آرد و برنج و حنا و بو و ظروف و إلی بلی أگر می آری خیر و أگر نه وُصْلَتِ ما و شما ممکن نیست.

إین شروط و أشیاء همه حرام و رشوت اند)).

((أما أگر به غیر شرط جانب مرد چیزی آوردند برای ایشان إستعمال آن را أگر دگر مانع شرعی نیست باکی نیست)).

ج)- إينجا تأمل آريد كه گفته است: ((إين شروط و أشياء همه حرام و رشوت اند)). براى حرام گفتن چيزى را دليل شرعى كه درآن شبهه نباشد لازم است. به محض رأى و هوا حرام گفتن و حكم إيجاد كردن بى آدابىء بزرگ است در شرع. باز گفته است:

۴)- ((كسان مرد چون كه إحتياج به مصارف إفتخاريه و مباهات و تبذير و إسراف دارند كه إينها مراسم قومى گرديده اند. و أولياء دختر بخواهند يا نخواهند أز إين وجه مجبور است كه به زود قرض كند يا كه برود در بين أقوام مختلف سؤال كند كه مرا چنين كار در دست است به قول بلوچى (بجار) كند. در إين چند كبائر جمع است. يكى سؤال است كه حرام است به غير ضرورت سخت شرعى. و إينجا هيچ ضرورتى نيست. دوم غرض إفتخار و مباهات است. سوم رياء و إظهار جاه است. چهارم إسراف حرام است. پنجم إين قدر مسلمانان را چنين مال حرام و مشتبه خورانيدن كبيرهء دگر است. ششم براى دگران إينچنين رسوم را معرفى كردن بالخصوص أگر مقتدى باشد. هفتم أگر مقتدا ست سنت سيئت أز أو جارى مى گردد. هشتم إين قدر گناه را جهراً كردن و عَلَنًا با سنت مصطفى ﷺ معارضه كردن چه بلا و قيامت كبرى إيجاد ميكند. فكر بايد كرد.

و بعضى أشخاص مى گويند كه ما نميخواهيم ولى مردمان چون معلوم مى شوند كه فلان را چنين كارى در دست است خود مارا چيزهايى معرفى مى كنند. گويم مُسَلَّمْ ولى إين هم أز عِلَّتِ همان جريانْ رسمى

است که معروف است. إینجا معروف کالمشروط است...))

تا آنکه گفته است:

((و قرض هم به چنین مواضع گنجایش شرعی ندارد)).

ج)- إین أمور را گناه کبیره گفتن أز أندازهء شرع بیرون است. سؤال بی ضرورت منهی است.

أما خود مؤلف گفته است: در عبارت أخیرش که ((إینجا سؤال نیست))- وقتاکه سؤال نیست، پس تعاون إسلامی در همه حال جائز و ممدوح است. إفتخار و مباهات ریاء و سمعه سبب حکم نمی گردد. فخر و ریاء و مباهات أمر باطنی است. مسلمانان را نصیحت باید کرد که در أعمالْ نیت را نیکو کنند و قصد ثواب آرند به ریاء و سُمعه عمل خود را بی أجر و بی ثواب نگردانند یک نشان إسلام إطعام طعام و إفشاء سلام و طیب کلام است هرجای که إین أعمال را به نیت ثواب و إحتساب أداء کند أجر می یابد. أما عمل کس را به ریاء و سمعه و فخر و مباهات حمل کردن و مذمت کردن، پس إین منهی است در شرع. و نا رواست. و عیب جوئی مسلمانان است. و معارضه با سنت مصطفی ﷺ علنًا. شاید همین عیب جوئی باشد و بس. و گفتهء أو و قرض هم به چنین مواضع گنجایش شرعی ندارد غلط است. برای قرض گرفتن به چنین حال مانع شرعی نیست. و گفتهء أو إینجا-((معروف کالمشروط))- است نیز إینجا موقع ندارد.

خُلَّصْ دليلهای بی موقع بسيار آورده، خصوص مسائلی كه در إين باب آورده هيچ كدام آن معنای شرعی يا فائدهء دينی و مصلحت دنيوی ندارد. چنانچه گفته است:

۱۶)- ((سر صبح همسايه و أقوام محرم و نا محرم چيزی آورده بر سر عَرُوسَيْن ميريزند)).

۱۹)- ((هرخاص و عام را خوانانيدن كلمات- و آمنت بالله- ضروری ميدانند)).

۲۰)- ((أجرت نكاح را مُلا لازمی ميگيرد))

۲۲)- ((بعضی جای صبح زفاف تا چند روزْ عَرُوسَيْن را غذای معين ميدهند و غيرآن را شگون ميدانند)).

ج)- ببينيد كه كدام إين أمور وجه مذموميت دارد، تا آن را مورد ذم قرار داده شود، يا بدعت خوانده شود. خصوص خوانا نيدن كلمات- وآمنت بالله- إين أمر مهم و ضروری می باشد در همه حال. بازداشتن أز خواندن كلمات شرعا معنی ندارد و بسيار نا خوب است. هيچ مجلس مسلمان بايد أزياد خدا و ياد پيغمبرخدا و صلوات بر روح پاک أو ﷺ خالی نباشد. خصوص مجلس نكاح كه أمر خير است و محل دعاء و خواست بركت برای متناكحين عَرُوسَيْن در ابتداء حيات نو و زندگی جديد می باشند. همسايه و أقوام هر قدر هدايا بر سر آنها بريزند خوب است. زيادت در خرسندی و خوش حالیء آنها می گردد. أز طرف دگر

عَرُوسَيْن عزيز ترين مهمانان نو می باشند.

برای آنها غذای خاص و پُربْها باید داد. برای ملا چیزی میدهند أجرت نیست. هدیهء خیر است. «تَهَادَوْا تَحَابُّوْا» در إین مورد است که برای همه حاضرین هدایا میدهند. أگر أجر گیرد هم رواست. جای مذمت نیست. چون أکثر گفتگوی إین کتاب در إین باب أز إین قبیل است، چند صفحه مسائل آن را ذکر نکردیم. برای طالب إین قدر میگویم که أز خدا بترس! و در همه أمور مراقب أمر و نهی شرع شریف باش! مراسم خلقیّ توی ختان، عقیقه، ولیمه، زفاف همه أمر مباح اند. داد و گرفت عطایا، هدایا که در إین مراسم میگذرانند همه أز قبیل مباحات اند به نیت خیر. خیر و ثواب میگردند. أما به نیت بد و إیجاد فسق و فجور و مستی و بی حیائی همه معاصی و سبب وزر و گناه میگردند.

پس مردمان را أز حرام خواری و حرام کاری و شراب و مجالس فسق و فجور و بی حیائی خصوص بی حیاگی که در مراسم إمروزه پیدا شده است، آمیختگی مرد و زن در مراسم و باهم رقصیدن و با لباسهای غیرشرعیّ جلوه دادن، خصوص جلوه دادن عَرُوسَیْن در نظر مردمان و لباسهای غیر ساتر پوشیدن. خصوص برای زنان و دست به دست گرفتن شاه و عروس در أنظار خلق و لهو و لعب و دگر بیهوده گیها که سبب گمراهیء بسیاری شده اند آگاهانیدن باید. تا أز خدا بترسند و أز مناهی حذر کنند. أما مجالس و جمع آمدها پیش أز ولیمه و زفاف باشد یا بعد

آن پس به عمل و کردار آنها وابسته است. أگر مجلس خیر با یاد خدا و رسول خدا و تلاوت قرآن کریم و صلوات بر حضرت پیغمبر ﷺ باشد آن خیر است. و أگر مجلس لهو و غفلت و بیهوده گی باشد، پس آن مجلس شر و نارواست. چنانچه مضمون حدیث شریف آمده أز **حضرت أبی هریره- رضی الله عنه- گفت: گفت رسول خدا ﷺ: «نمی نِشیند هیج قومی مجلسی را که ذکر نکنند خدارا در آن مجلس و درود نفرستند بر پیغمبر خدا ﷺ مگر آنکه باشد بر ایشان حسرت و ندامت». پس أگرخواهد خدای تعالی عذاب کند ایشان را برترک ذکر و صلوات یا برآنچه گذشته است در مجلس. و أگر خواهد بیامرزد تقصیر ایشان را. رواه الترمذی.**

به هر حال مردمان را به أخلاق وآداب تأکید کنید به معاملات و داد و گرفت و خرج و صرف آنها مشغول شدن فائده ندارد. إین مبالغات که در بعضی عبارات دیده می شود، شرعا أصلی ندارند و أز روی عقل نیز معنائی ندارند.

مسئلهء مولود شریف

إینجا گفته است: ((**باب سوم در بیان رسومی که آنهارا عبادت فهمیده به رنگ عبادت می کنند**))

((**فصل أول**: أز إین رسومها یکی رسم جلسهء میلاد شریف است. وآن را سه صورت است. حکم هر یکی جداگانه است. صورت أولی آن جلسه

که در أو قیود مروجه و متعارفه هیج قیدی نباشد. نه أز قیود مباحه و نه أز مکروه. مثلا چند مردم إتفاقا جمع شده کسی أوشان را محض به إین کار دعوت نداده جمع نکرده است. پس در إین مجمع خواه به کتاب یا به زبان حالات مولد شریف، فخر موجودات ﷺ و دگر أخلاق و شمائل أو کرده شد طبق روایات صحیحه و در أثناء إین بیان أگر ضرورت أمر بالمعروف و نهی عن المنکر بود أز آنهم دریغ نکرد، یا که أصل إجتماع برای إستماع وعظ و أحکام بود در ضمن آن چیزی أز مولد و فضائل شریف ذکر کرد هم مانعی نیست. بلکه مستحب است وسنت که إین طریق أز صحابه-رضوان الله علیهم- مرویست)).

ج- إینجا ذکر مولد و یاد فضائل شریف را سنت گفته است و بسیار خوب گفته است. ذکر پیغمبر خدا ﷺ در هر مجلس و صلوات بر روح أو ﷺ در هر محفل لازم است. چنانچه در حدیث شریف آمده گاه- گاهی محفل عام و دعوت پر جمعیت برای ذکر حالات و کمالات و شناسانیدن أوصاف جمیله و أخلاق کریمهء آن سرورﷺ برای عامهء عباد الله أز ألزم لزومات بل أز شعائر دین به شمار میرود. پس بسیار خوب کرده که سنت گفته است. لیکن أگر به إین قیود و شروط قید نمیکرد خوب تر میبود.

در قسم دوم و سوم أضداد إین قیود را ذکر کرده پس آن را حرام و ناروا حکم کرده است. و أقوال بسیاری را دلیل کرده است. أما در واقع هیج کدام آن دلیل نیست.

أولا آنکه آنچه گفته است: ((در ذات خود قبيح و معصيت اند)) إين مُسَلَّمْ نيست. زيرا كه إين أعمال مباحه اند. دعوت نمودن يا چراغ بسيار روشن کردن و فروش و دگر آرايش ها هيج كدام آنرا معصيت يا قبيح گفته نمی شود. و رشوه و مال حرام أمر پوشيده است. آن سبب حکم نمی گردد. فخر، رياء و مباهات قصد باطنی است. عمل مسلم را به آن حمل کرده نمی شود. دگر آنکه وقتاكه سنت شناخته شد برای منع آن دليل يا بهانه جستن چه معنی دارد. با آنکه آنچه ذکر کرده است هيج كدام دليل منع شده نميتواند. بل أز بعضی آن تعجب می آيد.

چنانچه در صورت سَوُّمْ گفته است:

((و أز تجربه معلوم باشد كه در سامعين كسی نيست كه إعتقاد حاضری و ناظریء آن حضرت ﷺ دارد)).

ج)- إين عجيب است. أول آنکه إعتقاد حاضریّ و ناظریء آن حضرت ﷺ جرمی نيست. دوم آنکه بر تقدير آنکه در سامعين مجرمی يا گناه کاری باشد آن چه مانع می شود أز خواندن مولد و ياد پيغمبر ﷺ؟ باز گفته است:

((أولا چند قواعد متعلقهء إين بحث شنيده، بعدًا حکم آن بشنويد)).

((**أصل أول** كدام أمر غير ضروری را به عقيدهء خود ضروری قرار دادن و مؤکد فهميدن يا در عمل آنرا به نوعی إصرار کند و ترک آن را مذموم و تارک آن را قابل ملامت و شناعت داند. إين هر دو أمر ممنوع اند. چرا که در إين نقض أمر شرعی و تقييد و تعيين و تخصيص و إلتزام

و تحدید آن پیدا می گردد. و در قرآن مقدس است که هرکس که تجاوز کند أز حدود خداوندی پس أو ظالم است. و أحادیث داله بر إین قاعده بسیاراند)).

بدان ای طالب صادق در گفتگوی حاضره تکیه به إین أصل بسیار سنن و مستحبات ضروری را ترک میسازند. چنین أصل باچنین مبالغات در کتب أصول و فروع و در گفتُ گوی سلف دیده نمی شود. و هیچ حکم شرعی بران دلالت ندارد وآیت کریمه که مضمون آن را آورده است: «**هرکس تجاوز کند أز حدود خداوندی پس أو ظالم است**» مراد أز تجاوز حدود در گذشتن أز أمر و نهی خداوندی است.به إنصاف نظر کنیم که إینجا کدام حد است که أزآن تجاوز کرده است؟ کدام أمر و نهی است که آن را ترک کرده است؟ پس آیت کریمه را در إین مقام آوردن و حکم به ظالمی کردن برای خواندن مولد بسیار غلو است در حکم. أگر أز روی جرم و گناه نظر کنیم هیچ إثمی به إین برابر نمی آید که حکم آیت کریمه را چنین بی مورد آورده شود. یا شخصی را به خواندن مولد در حکم آیت درج نموده آن را ظالم خوانده شود.

و گفتهء إین کتاب- ((و أحادیث دالَّهْ بر إین قاعده بسیاراند))- نیز به أصلی موافقت ندارد. بل أحادیث پاک همه جا دلالت دارند به ترغیب به أعمال صالحه و تأکید به فضائل أعمال و إعتناء به شأن آداب و ضروری دانستن رعایت سنن و مستحبات در همه أمور دین تا به جایی

که بزرگان گفته اند: هرکس مُسْتَحَبّی را در دین قصدا ترک نمود سنت در نظر أو هَیِّنْ می آید و به ترک آن پروا نمیکند. هر کس سنت را ترک کند واجب به نزدش کم نمود می آید. و چون واجب را ترک آرد إعتناء به فرضش نمی ماند. نعوذ بالله من ذلک.

پس ای طالب حقیقت أز خدا بترس! و به فضائل أعمال راغب باش و ترغیب کن. فضائل و آداب زینت عمل و کمال دین می باشند. سنن و مستحبات إکمال فرض و إتمام واجبات می باشند. پس آن را جدا مدان!

–ع –:

ای دلت پر ز نورو أز حکمت　　مستحب دور نیست أز سنت

باز گفته است:((أصل دوم فعل مباح، بلکه مستحب نیز گاهی أز سبب ممتزج شدن به أمر غیر مشروع، ممنوع و ناروا قرار می گیرد. چنانچه در دعوت رفتن سنت است. أما أگر درآن مجلس کدام أمر نا مشروع باشد رفتن ممنوع می گردد)).

ج)– أولا میگوییم که إین حکم درآن صورت است که تخلیص و جداگیء فعل أز ممتزج غیر مشروع إمکان نداشته باشد. دگر آنکه در عمل مولد یگان أمر غیر مشروع إمتزاج ندارد. چنانچه بیان آن گفته بودیم.

عجیب ترآن که عمل مولد را به خرید و إستعمال رادیو و ضبط الصوت قیاس کرده آن را برای خواص ناروا قرار داده است. إین قیاس

بعید است. با آنکه عمل مولد را سنت گفته بود. باز گفته است:

((أصل پنجم – أگر أز کردن کدام أمری ...)) تا آنکه گفته:

((چراکه به نیت نیک مباح بلا ریب و عادت هم عبادت مگردد. أما معصیت و بدعت به سبب نیت نیک جائز و مباح گاهی نمی گردد. نیت در تغییرِ معصیتْ و طاعتْ أثر ندارد. أگر چه درآن هزارها مصلحت باشد. نه إرتکاب آن جائز است. و نه سکوت علماء برآن جائز است. إین أصل خیلی بدیهی است)).

((و أز همین قسم است جاری کردن عید و جمعه در قُری به مصلحت إینکه درآن إجتماع مردم می شود، و وعظ و بیان مسائل خوب می شود و چنده برای مدارس و مساجد و برای ذات ملا خوب می شود. و ملاقات برادران دینی می شود إین همه خیالات بیهوده و فریب شیطانی و أثر إنهماک فی الرسم اند. و همین بلاء اند بر أمت که شهرها را ویران می کنند. و موجب هلاک أمت میگردند که فرائض و واجبات را در چنین روزهای مبارک محض به إحیاء رسوم واهیه ترک می کنند و خلق خدا را هم به إین معاصی و بدع و ترک عَلَنًا دعوت میدهند. فکر باید کرد)).

قوله: ((إین أصل خیلی بدیهی است))- درست است. هر کس إین را میداند که معصیتْ به نیتْ تغییر نمی یابد وطاعتْ نمی گردد. أما إین سخن به إین مقام چه مناسبت داشته باشد؟ سخن در خصوص مولد خواندن و به یاد پیغمبرخدا مجلس را آراستن بود. إین عمل را در أول باب مستحب

و سنت گفته بود. پس آوردن إين أصل نسبت إين عمل نيک بسيار بی معنی است.ما إين أصل را ذكر كردن نمی خواستيم. ليكن إينجا در باب جمعه و نماز عيد در قُری مبالغات بی مورد آورده، خواستم كه أز گفتار سلف چيزی در إين باب نقل كنم.

آداب شرع و أخلاق علماء آن است كه در مسائل إختلافيه و گفتگوی آن برای مخالف مجالی گذاشته شود. شمشيروار قطع حكم كردن و همه را مجرم و گناه كار براوردن أدب نيست در شرع.

إينجا حضرت إمام محمد بن إدريس الشافعی- رحمة الله عليه- هستند كه إحترام آن ذات با بركات بر همه لازم. گفته أو را بشنوند، وآداب را نسبت أو رعايت كنند.و قال الشافعی- رحمة الله تعالی عليه:- المصر ليس بشرط بل كل قرية يسكنها أربعون من الرجال الأحرار و لا يظعنون عنها شتاء و لا صيفا تقام بهم الجمعة فيها. لقوله تعالی: ﴿فاسعوا إلی ذكر الله﴾ من غير فصل. نظر به إين قول إمامْ برادرانِ شافعی در قُرَی نماز عيد و جمعه می گذارند. پس عمل آنها را خيالات بی هوده و فريب شيطانی و إنهماک فی الرسم و معاصی خواندن بسيار بی أدبی است در شرع. أما حنفيها كه برای درستیء جمعه مصر جامع شرط می كنند و می گويند: و لايجوز فی القُری. پس مراد أزان عدم الإجزاء عن فرض الوقت گفته اند. يعنی به گذاريدن جمعه در قُری به أدای دو ركعتْ فَرْضِ وَقْتْ أدا نمی يابد. نه إينكه به گذاردينْ إثمی لاحق شود. أز إين روی در

مسائل حنفی أز گذاردینْ منعِ أصلی نمی کنند. بل میگویند: جائیکه در شروط جمعه نقصان باشد و در أداء یافتن جمعه شبهه آید، فرض وقت را به أداء پیشین به جای آرند.

چنانچه در فتح القدیر آورده است: **وَإِذَا اشْتَبَهَ عَلَى الْإِنْسَانِ ذَلِکَ يَنْبَغِي أَنْ يُصَلِّيَ أَرْبَعًا بَعْدَ الْجُمُعَةِ يَنْوِي بِهَا آخِرَ فَرْضٍ أَدْرَكْتُ وَقْتَهُ وَلَمْ أُؤَدِّهِ بَعْدُ فَإِنْ لَمْ تَصِحَّ الْجُمُعَةُ وَقَعَتْ ظُهْرُهُ وَإِنْ صَحَّتْ كَانَتْ نَفْلًا وَ هَلْ تَنُوبُ عَنْ سُنَّةِ الْجُمُعَةِ ؟ قَدَّمْنَا الْكَلَامَ فِي بَابِ شُرُوطِ الصَّلَاةِ فَارْجِعْ إِلَيْهِ.**

آنجا گفته بود نائب می شود أز جهت وجود أصل نیت. إینچنین است در فتاوای شامی و دگر فتاوای حنفی. در حاشیهء کتاب علی القاری شرح مختصر نویشته است. **و اعلم أنه ذكر فی الهداية و الكافی لايجوز الجمعة فی القری. و فی الخزانة المفتيين. لايجوز إقامة الجمعة إلا بشرائط. منها المصر. و قد كتب جدی- قدس سره- بخطه علی ظهر الهداية نقلا عن السيد مصنف الكفاية. القرية الكبيرة بمنزلة المصر. و أما الصغيرة فالجمعة فيها بدعة حسنة. فعلم أن المراد بعدم جوازها فی القری، عدم الإجزاء عن فرض الوقت.**

باز گفته است: **و اختلف المشائخ فی القری الكبيرة إذا لم يعلم بالحكم و القضاء. قال بعضهم يصلی الفرض و يصلی الجمعة ثقة و إحتياطا. و قال بعضهم: يصلی الأربع بنية الظهر فی بيته أو فی المسجد أولا ثم يسعى و يشرع فی الجمعة فإن كانت الجمعة جائزة صار الظهر تطوعا. قال الحجة**

أكرمه الله بالجنة هذا فى القرى الكبيرة. أما فى البلاد فلا شك فى الجواز و الإحتياط فى القرى الكبيرة أن يصلى السنة أربعا سنة الجمعة ثم يصلى الظهر ثم ركعتين سنة الوقت. و هذا هو صحيح المختار. فلو كانت الجمعة جائزة فقد أداها و سنتها و لو لم تكن صحيحة فقد صلى الظهر. فالأربعة فريضة و الركعتان بعدها سنة.(مضمرات)

در فتاواى شامى گفته است: **و الظاهر أنه يكفى نية آخر ظهر عن الأربعة سنة الجمعة إذا صحت الجمعة لان المعتمد عدم اشتراط التعيين فى السنن.**

بر إين تقدير بعد أداء جمعه سنت گذاريدن لازم نمى آيد چهار ركعت فرض گذارد و دو ركعت سنت بعدى كفايت مى شود. چنين است روايات فقهى در كتب حنفى يعنى أز أداى جمعه أصلا منع نمى كنند. چون كه عبادت است و شعار است. أما در جاى إشتباه گذاريدن فرض وقت ظهر إحتياطى را لازم و واجب ميدانند. زيرا إحتياط در أمر عبادت لازم و ضرورى است. آنچه مى گويند: إينجا ترديد نيت مى شود، و روا نمى گردد. حل آن را حضرت ابن الهمام در فتح القدير باب شروط الصلاة نيكو بيان كرده است. مطالعت فرمايند.

إين أمر در باب نماز جمعه است. چون كه جمعه مسقط فرض وقت مى باشد. پس درآن إحتياط لازم مى آيد. أما نماز عيد پس أمر درآن واسع است. در هرجاى كه باشد قريهء صغير يا كبيرخوانده شود شعار است. أداى آن خوب و ثواب دارد. حديث شريف: «**لاجمعة ولاتشريق**

ولا صلوة فطر ولا أضحی إلا فی مصر جامع». معنای آن لا وجوب گفتن است. أگر در قریه واجب نباشد، مستحب می باشد. چنانچه در کتاب مضمرات گفته است: أما قریهء کبیره یعنی دیهه های کلان.

إمام سید أبو القاسم– رحمه الله تعالی– گفته است که: أگر حاکم إذن کند که در وی جمعه گذارند و مسجد بناء کنند و در وی بازار باشد به إتفاق علماء روا است.

ذخیره– چون دیهی أز شهر چندان دور باشد که أهل وی نِدای مؤذن را نشنوند هم نماز جمعه را گذارند وهم نماز عید را أز برای مشابهت و مانند شدن به أهل شهر. و أصح و درست تر قول ها إین است. و مستحب آن است که در دیهَهْ ها نماز جمعه و عید گذارند و ترک نکنند. چون سی سال گذاریدند و حاکم مسلمانان ایشان را منع نکرد. بعد أز إین دگرهیج کس منع نتواند کرد. چون میان دیهْ و میان شهر دو فرسنگ باشد أز نماز عید منع کرده نشود نزد متأخرین. وسیلة السعادات أز باب هژدهم در باب جمعه.

باز آییم به أول سخن – طالبا إین دلیل أصل پنجم را خوب در یاد بدار که گفته است:

((چرا که به نیت نیک مباح بلا ریب و عادت هم عبادت می گردد))

وقتا که چنین است پس چرا عادت و رسوم مردمی را بدعت گفته مورد مذمت قرار داده می شود. أز بسیار عبارات فهمیده می شود که أصل

عقیدهء شیخ خیلی موافق است. أما در بعضی مقام به تقلید سخن میکند. أز إین روی دلیلها به دعوی موافقت نمیکنند. چنانچه گفته است:

((أما معصیت و بدعت به سبب نیت نیک جائز و مباح گاهی نمی گردد)). إین دلیل را برای منع أز جلسهء مولد آورده. و حال آنکه جلسهء مولد را در أول مستحب و سنت فرموده بود.

در خاتمهء سخن گفته است: ((چون إین قواعدْ ذهن نشین شدند حالا حکم صورت سوم مجلس مولد را باید شنید)).

((پس در صورت سوم أگر چه قیود مذکوره فی نفسه مباح اند. لیکن چون که در زمانهء ما منجر به فساد عقائد و عمل عوام اند بنابر إین وجه إین صورت هم روا نباشد)).

یا لله إین چه حکم و چه فکر و أندیشه است؟ یا چه مقصدی باشد؟. در أول سخن عمل مولد را با قیود مباحه سنت گفته بود. إینجا منجر به فساد عقائد و عمل عوام خواند. با آنکه گفته بود إین طریق أز صحابهء کرام- رضوان الله علیهم- مروی است. آیا عمل سنت و روش أصحاب کرام- رضی الله عنهم- مُنْجَرّ به فساد عقائد و عمل می گردد؟ نه- هرگز. زمانهء ما به ذکر مولد و یاد پیغمبر خدا و بیان أوصاف پاک أو ﷺ بیشتر إحتیاج دارد. أهمیت مولد را در همه عصور مسلمانان مرعی داشته اند. وآن را وسیلهء خیر و سعادت و ذریعهء هدایت و حصول محبت دانسته اند که محبت أصل إیمان است.

حضرت مولانا عبد الحی اللکهنوی گفته است: ذکر مولد شریف یعنی وقائع ولادت و معجزات بیان کردن خواه ملک هند باشد، یا سند ایران باشد، یا توران خراسان باشد، یا ملتان روم باشد، یا شام جائز است. کسی أهل إسلام را در إین کلام نیست.

در کتاب الروض الفائق فی المواعظ و الرقائق تأليف العالم العلامة والحبر البحر الفهامة الشيخ شعيب الحريفيش- نفعنا الله تعالى ببركاته – آمين.

در موضوع مجلس مولد پیغمبر خدا ﷺ گفته است. بعد أز ذکر فضائل و کمالات حضرت نبوت ﷺ و بیان وجوب تعظیم و تکریم آن سرور ﷺ.

فيا ذوى العقل الراجح و الذهن السليم انظروا ما أعد الله تعالى لهذا النبى الكريم من العطاء الجزيل و التبجيل و التكريم و الحظ الوافر و الفضل الجسيم فهو النبى الكريم المخصوص بالخلق العظيم الموصوف بالتبجيل و التعظيم المنزل عليه فى الآيات و الذكر الحكيم.

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [التوبة: ١٢٨]

إن أولى ما استفتح به الإنسان و نطق به اللسان كلام من خلق الخلق و الأنام للتفضل عليهم و الإحسان إليهم. ليس ذلك لحاجة ألجأته إلى إيجادهم ولا ضرورة أحوجته إلى انقيادهم. إذ هو الغنى على الإطلاق. و الذى لاتفنى خزائنه بكثرة الإنفاق و من أعظم إحسانه و أكثر امتنانه على

عباده أن أرسل إليهم صفيه الكريم و نبيه الجليل العظيم و رسوله الصادق الأمين الذى قال سبحانه فى صفة إبلاغه: ﴿وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ﴾ [التكوير: ۲۴]

فأطفأ بنور وجوده دياجى الكفر و أطلع فى سماء الإيمان ذهر الدرارى و درارى الزهر و أضاء بأنواره غياهب الحنادس و أخمد به نار فارس و شق أيوان كسرى إنذارا بزوال ملكه و رأى قيصر رؤياه الدالة على هلكه فيجب على أمته التى رفعها الله به على الأمم و طأطأ لها بسيوف عزمه شوامخ القمم أن يتخذوا ليلة ولادته عيدا من أكبر الأعياد و يجتهدوا فى الفرح به غاية الإجتهاد و يتقربوا إليه بإكرام الغرباء و الفقراء و يمتثلوا وصيته فى إسعاف اليتامى و الأرامل و الضعفاء و يتلوا قصة مولده على أسماع الأمم و يتحققوا عندهم ما أوجده الله بوجوده من الكرم و محاسن الشيم ليتقرر فى خواطرهم ما له عند الله من المكانة و الإمكان و أنه ما خلق الله مثله من إنسان و ها أنا أذكر مولده مسندا عن الأئمة الصادقين و أتلو قوله تعالى:﴿فَتَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ [المؤمنون: ۱۴].

چنين بود روش سلف صالح در تعظيم و إكرام پيغمبر حق و دعوت و ترغيب به إعزاز و إكرام أوﷺ و ياد مبارک أو ذكر جميل و ياد أوصاف خجستهء أوﷺ و بارک. خداوند پاک تبارک و تعالى گفته است:﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ﴾ [الضحى: ۱۱] كدام نعمت است بزرگترأز إين ذات

با برکات. در وصف جمیل خود گفته اند: «**أنا النعمةُ المُهداةُ**» یعنی پیغمبرحق ﷺ نعمتی است بزرگ إهداء شده أز جانب حق تبارک و تعالی مر إین أمت عاجز و ناتوان را که به برکت أو عزت یافته است. در دنیا و شرافت در آخرت. پس أز أوکد وجوبات می باشد بر أمت که یاد کنند أو را و یاد کنند أوصاف وشمائل کریمهء أو را وبرسانند به همه أسماع أخلاق و شِیَمِ کریمهء أو را تا بشناسند إین نعمت عظمی را و بشناسند أحوال و أطوار خجستهء أو را ﷺ و أداء شکر إین نعمت مُهدات به جای آرند به محبت تام وپیرویء کامل.

اللهم ارزقنا و ارزق احبتنا المسلمین و المسلمات المحبة و التعظیم و الإکرام لسیدنا الأکرم سیدنا محمد ﷺ حتی لا ننسا ذکره. نقول دائما:

جسم إینجا روحم أما پیش تواست

چون همه شاه و گدا درویش تواست

أصل در إین باب عمل أصحاب کرام است- رضوان الله علیهم أجمعین. در صحیح بخاری چند حدیث می آرد به إین مضمون که حضرت حسان بن ثابت- رضی الله عنه- در مسجد شریف منبر می نهادند ودر مدائح و أوصاف پیغمبر خدا ﷺ نظم و أشعار إنشاد کردهء خود را می خواندند. و أصحاب کرام در أطراف جمع شده إستماع می کردند. چنانچه أز جملهء روایات. **عن أبی هریرة- رضی الله عنه- أن عمر مر بحسان وهو ینشد الشعر فی المسجد. فلحظ إلیه. فقال: قد کنت أنشد و**

فيه من هو خير منک. ثم التفت إلى أبى هريرة فقال: أنشدک الله أسمعت رسول الله ﷺيقول: «أجب عنى اللهم أيده بروح القدس» قال: اللهم نعم. وقتاكه أصحاب كرام رضوان الله عليهم چنين عمل كرده اند و براى إهتمام آن إستشهاد آورده اند أز تأكيد پيغمبر خدا ﷺ بر إين عمل پس إين عمل سنت عظيمه مى باشد. مخالفت به إين سنت أصحاب و منع آوردن أز ياد پيغمبرﷺ و دليل و بهانه جستن براى منع خير بدعت آشكار خواهد بود. أگر أندكى تأمل كار فرموده شود.

قال السخاوى: إن عمل المولد حدث بعد القرون الثلاثة ثم لا زال أهل الإسلام من سائر الأقطار و المدن الكبار يعملون المولد و يتصدقون فى لياله بأنواع الصدقات و يعتنون بقرائة مولده الكريم و يظهر عليهم من بركاته كل فضل عميم.

قال ابن الجوزى و مما جرب من خواصه أى عمل المولد أنه أمان فى ذلک العام و بشرى عاجلة بنيل البغية و المرام.

و قال الإمام اليافعى اليمنى من جمع لمولد النبى ﷺ إخوانا و هيأ طعاما و أخلى مكانا و عمل إحسانا و صار سببا لقراءة مولد الرسول ﷺ بعثه الله تعالى يوم القيامة مع الصدقين و الشهداء و الصالحين و يكون فى جنات النعيم.

و قال سلطان العارفين جلال الدين السيوطى فى كتابه الوسائل فى شرح الشمائل: ما من بيت أو مسجد أو محلة قُرِئَ فيه مولد النّبى ﷺ إلا

حفت الملائكة بأهل ذلک المکان و عمهم الله بالرحمة و المطرقون بالنور یعنی جبریل و میکائیل و إسرافیل و قربائیل و عینائیل و الصافون و الحافون و الکروبیون فإنهم یصلون علی من کان سببا لقراءة مولد النبی ﷺ قال: و ما من مسلم قُرِئَ فی بیته مولد النبی ﷺ إلا رفع الله تعالی القحط و الوباء و الحرق و الآفات و البلیات و النکبات و البغض و الحسد و السوء و اللصوص عن أهل ذلک البیت فإذا مات هون الله تعالی علیه جواب منکر و نکیر و کان فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر. چنین است گفتار بزرگان.

طالبا گفتهء بزرگان و عمل پاکان بشنو به أفکار واهی گرفتار مشو! مدار دین به روایت إین بزرگان است.

پاکان و بزرگان را بشناس. به خود میندیش که آنها کم دانان، یا بد کار و بدعت کاران باشند.

فکرشان ریسد همی باریک تر　　وَرْعَشان با مصطفی نزدیک تر

رأی واهیء ما به جایی نمیرسد. إیقاد شموع و فرش و بخور و أمثال آن را سبب حکم گردانیدنْ بسیار کم اندیشی است.یاد پیغمبر خدا و ذکر مدائح أوﷺ در أصل مشروع و ممدوح آمده که صحابگان کرام آن را عمل کرده اند. تابعین و تبع التابعین نیز به آن إعتناء داشته اند و در عصور بعدی آن را به إطعام و إحسان و خیر و صدقات پیشواز گرفته اند. و بسیارخوب کرده اند. هر چه وسیلهء خیر است، خیر می باشد.پس عمل

کنید وأمید ثواب و إحتساب آرید! یاران و دوستان و أقرباء را دعوت نمائید و مجلس خیر و محفلی پرشکوه نسبت دگر محافل ترتیب دهید هر قدر محفل به إیقاد شموع و عطور و بخور آراسته شود خوب است. به آواز نرم و نازک آثار پیغمبرخدای را ﷺ نظما و نثرا قراءت نمایید و به أسماع دوستان برسانید. تا محبان را شوق زاید و جوانان را رغبت و نشاط در عمل أفزاید.

أز هیاهوی آواز و نغمات دنیویّ و أسبابهای لهویّ بپرهیزید. سامعین کرام به إخلاص تام و حضور کامل إستماع نمایند چون نام پاک پیغمبر سیدنا محمد ﷺ را شنیدند به محبت تام- الصلاة و السلام علیک یا رسول الله- بگویند. و به حضور دل منتظر فیض و برکت صلوات باشند. هر صلوات که بندهء مؤمن می گوید خدای تعالی برای أو ده صلوات می فرستد. پس به حضور و إنتظار باشد تا تأثر کامل یابد به حیث أز خاطرهء أو فیض إین مجلس هرگز دور نرود و أو صاف و أعمال و أطوار پیغمبرخدای را ﷺ همیشه در یاد میداشته باشد تا به قدر وسع پیروی آرد. و یاد پیغمبرخدا ﷺ در همه حالات خود درياد داشته باشد تا وظیفهء ذکر و صلوات که لازم هر مجلس است به جای آورده تواند.

در حدیث شریف آمده: **عن أبی هریرة- رضی الله عنه- قال: قال رسول الله ﷺ «ما جلس قوم مجلسا لم یذکروا الله فیه ولم یصلوا علی نبیهم إلا کان علیهم تِرَةً فإن شاء عذبهم وإن شاء غفر لهم»**. رواه ترمذی.

تِرَةً – به معنای حسرت و ندامت آمده. در حديث معاذ– رضی الله عنه– به روايت طبرانی. حسرت نميبرد أهل جنت روز قيامت مگر برآن ساعتی که گذشته است برآنها و ياد خدای نکرده اند در آن ساعت.

نَبِيِّهِمْ– برای إستعطاف و تأکيد مقام است. يعنی پيغمبر آنها است بايد أو را ياد کنند و صلوات فرستند أگر پيغمبریء أو را ميشناخته باشند.

أگـر زبـان به سخن آشنا کنی زنهار

بـر آستـان نبـی باش بی سخن مداح

محمـد عربی سـرور زمـان و زميـن

که هست طلعت أو مهر ذات را مظهر

پس بايد بدانيم که مقام تأدب و رعايت إحترام خواهان آن است که هرجايی که ياد پيغمبرخدا سيدنا محمد ﷺ به ميان آمد محب أو صلوات گويان أزجای برخيزد. أما چون إين عمل به حرج می أنجامد بزرگان دين به إنحناء و صلوات إکتفا آورده اند.

چنانچه أز حضرت إمام مالک روايت آورده بوديم و عمل مسلمانان بران جاری است. أما أگر به جای و مقامهای مخصوص أز جای برخيزد و إحترام ياد پيغمبرﷺ به جای آرد هيچ حرج نمی باشد بل مأجور و مثاب می گردد. چنانچه درحالت أذان. در رد المحتار آورده است:

فقد أخرج السيوطی عن أبی نعيم فی الحلية إذا سمعتم النداء فقوموا فإنها عظمة من الله. به ظهور آمدن وجود پاک پيغمبر ﷺ نيز أمری است

أز عظائم أمور إلهى كه مؤمن محب به ذكر آن خوش حال مى گردد. و به بشاشت و سرور تام بى قرارانه أز جاى بر ميخيزد و شكر إين نعمت عظمى به حمد و ثناء خداوندى- جل ثنائه و درود بر سرور عالم ﷺ أداء ميكند.

در إين مقام أز رسالهء- **القول القوى فى جواز قرائة المولد النبوى**- كه عالم شهير علامة محقق محمد أيوب حنفى پشاورى تأليف كرده اند چيزى نقل ميكنيم به گوش هوش بشنويد و در ياد داريد.

أما قيام در وقت خواندن مولود شريف

و أما القيام عند ذكر ولادته ﷺ فقيل: إنه مندوب و قيل: إنه بدعة حسنة. و ما أحسن قول الإمام أبى زكريا يحيى الصرصرى فى بعض قصائد النبوية. شعر:

قليل لمدح المصطفى الخط بالذهب
على فضة من خط أحسن من كتب
وأن تنهـض الأشراف عنـد سمـاعه
قيامـا صـفوفا أو جـثيا على الركب.

و قد اتفق أن منشدا أنشد هذه القصيدة فى ختم درس شيخ الإسلام تقى الدين السبكى. و كان القضاة والأعيان مجتمعين عنده. ولما وصل

المنشد إلی قوله و أن تنهض الأشراف عند سماعه إلی آخر البیت نهض الشیخ فی الحال قائما علی قدمیه إمتثالا لما ذکره الصرصری. و قام الناس کلهم قال بعضهم و یکفی ذلک فی الإقتداء و العمل فإنه کان من کبار الأئمة و أساطین الأمة هذا ما ذکره وکیل مفتی الشافعیة بمکة المحمیة محمد بن سعید محمد بن البصیل فی فتواه. و وافقه مفاتی المذاهب الثلثة الباقیة. وقفنی علیه العارف بالحق الشیخ عبد الحق المقیم بمکة المکرمة المحمیة – جزاه الله فی الأولی و الآخرة. قال القاری و أما ملوک أَنْدَلُسْ و الغرب فلهم فیه لیلة یسیر به الرکبان و یجتمع فیه أئمة العلماء الأعیان و من یلیهم من کل مکان، و أظن أن أهل الروم لایختلفون عن ذلک اقتفاء بغیرهم من الملوک فیما هنالک و بلاد الهند تزید علی غیرها بکثیر کما أعلمنیه أولو النقد و التحریر. و أما أهل مکة معدن الخیر و البرکة و یتوجهون إلی المکان المتواتر بین الناس أنه محل لمولده ﷺ رجاء بلوغ کل منهم بذلک لمقصده ولأهل المدینة السکینة کثرهم الله تعالی به اشتغال وعلی فعله اقبال و کان للملک المظفر صاحب اربل– رحمه الله– بذلک أتم العنایت و اهتماما بشأنه جاوز الغایة کما أثنی علیه به العلامة أبو شامة أحد شیوخی النووی. الفائق فی الإستقامة فی کتابه الباعث علی إنکار البدع و الحوادث. و قال: و مثل هذا الأمر الحسن ینتدب إلیه و یشکر فاعله و یثنی علیه. زاد ابن الجزری: و لو لم یکن فی ذلک إلا إرغام الشیطان و سرور أهل الإیمان انتهی کلام السخاوی

على ما نقله العلى القارى فى المورد الروى فى المولد النبوى. و بالجملة فقرائة المولد الشريف ليست بدعة منكرة كما زعمه بعض الجهلة ليمنع فاعلها و يزجر عاملها بل تذكرة مستحسنة داخلة فى التحدث بنية الصالحة. قال الله تعالى: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ﴾ [الضحى: ١١] و أخرج ابن أبى حاتم عن الحسن ابن أبى طالب- رضى الله عنه- معنى الآية إذا أصبت خيرا فحدث به إخوانک. و أخرج البيهقى فى شعب الإيمان عن النعمان ابن بشير قال: قال رسول الله ﷺ: «التحدث بنعمة الله شكر». الحديث. و أخرج عن قتادة قال: «مِنْ شُكْرِ اللهِ إفشائها»

و إذا عرفت هذا فاعلم أن مجيئه ﷺ و ولادته من تمام النعمة و أى نعمة أعظم من نعمة بروز النبى الكريم الرؤوف الرحيم، خاتم الأنبياء و المرسلين- صلى الله عليه و على آله و صحبه أجمعين. فلا على من تحدث بهذه النعمة و أفشى ذكرها فى جميع الليالى و الأيام كما هو المتعارف فى هذا الزمان بين الأنام خصوصا فى ليلة ولادته عليه الصلوة و السلام. بل هى داخلة فى التحدث بالنعمة يوجر فاعلها و يمدح عاملها. و لهذا قام كل من أهل الحرمين الشريفين و المحلين النيفين فى تلك الليلة بما يوجب السرور فى الصدور من عجائب ما اتفق أنه وقع مولده المكرم بمكة الأمنية و المدفن المعظم بالمدينة السكينة. فسهل الله لأهلهما من زيارة المولد المعظم و المولود المكرم فبالغوا فى إفشاء ذكر جماله و كماله- صلى الله عليه و على آله وسلم- إظهارا لمحبته و أداء

لشكر بعثته و قد صح أنه ﷺ قال: المرء مع من أحبه و إنما الأعمال بالنيات و إن لكل امرء ما نوى. كما رواه البخارى و غيره. و لله در من قال: و من مذهبى حب الديار لأهلها.

إين بود تحقيق شيخ. در إين مقام نيكو تأمل آر تا حقيقتى را دريابى و إشتباهات را دور كنى، هيچ جاى إشتباه نيست قول هر خود سنج را مشنو قصهء مولد را ورد و وظيفهء خود بگردان. تا نورى حاصل كنى، وراه خود ببينى و در همه مجالس ياد أو مى آرْ. بل در همه حال أحوال و أطوار و أوصاف خجسته أو را ﷺ نصب العين خود ميدار، تا بود كه پيروى و إقتدائى به دست آرى. و نشان محبت و دوست دارى نيز همين است.

چنانچه حضرت مولانا جامى- قدس سره- گفته اند:

گر پى أرباب شـوق باد بهـارى
خارو خسى آرد أز ديتار محمـد
همچو مژه بردو ديده تادم محشر
جا كنم آن را بـه يادگار محمـد
ليس كلامى يفـى بنعـت كمالـه
صل إلهى علـى النبـــى وآلـــه

إين بود تحقيقات سلف صالح در حكم مولد و خاندن مولود شريف و جشن در أيام آن.

در بیان رسوم موت

باز در إین کتاب " شَمْشیرِ بُرّانْ " گفته است:

((فصل در بیان رسوم موت و بدعات آن)).

باید بدانیم که أصل در إین باب همین عبارت عقائد نسفی است که گفته است: و فی دعاء الأحیاء للأموات و صدقاتهم عنهم نفع لهم. یعنی أصل عقیدت أهل سنت همین است که هرچه زنده بوده گی ها برای مردگان دعاء و صدقات می کنند نفع آن به مردگان میرسد. أز إینجا ست که مسلمانان در خیر و صدقات رغبت بسیاری دارند و گذشتگان خود را به فاتحه و دعاء وإحسان و صدقه یاد آوری می کنند. أز طرف دگر وقتاکه شرع شریف به أخلاق أمر کرده، و بر ذمهء مسلمانان حقوقی– مانند عیادت مریض وپرسیدن بیمار و تعزیه إخوان وذکر خصال نیک– لازم گردانیده. و خیر و مواسات وهم زستی وهم دردی و شفقت و مرحمت که أز خصال نیک إسلامی اند همچون طبع نیک برای مردم مسلمان گشته أز إین روی مردم مسلمان را می بینیم که همیشه أز حال یکدگر آگاهی می جویند. و در شادی و أندوه یکدگر یکجای بوده، با یکدگر تعاون معنوی می آرند. پس هیج کدام عادات مردمی را در رفت وآمد و داد و گرفت، و دگر أعمال که بنای آن بر أصل أخلاق است، بدعت گفته نمی شود و مردمان را زجر و منع کردن روا نمی باشد.

أما آنچه نهی شارع آمده مانند نوحه گری، ناله و فریاد، و موی کندن، و روی خراشیدن، و دگر أعمال ناشایسته که پیغمبر خدا ﷺ آن را أز روشهای جاهلیت گفته اند، و زجر بلیغ فرموده اند، پس هر قدر نهی کند و تأکید کند در زجر آن روا باشد. و سزاوار تحسین می باشد.

صدقه به هر طرز که باشد – به صرف نقد یا تهیهء طعام، یا ذبح حیوان همه رواست. در أحادیث شریف و عمل سلف همه صور آن دیده می شود. در مشکاة شریف باب معجزات حدیثی می آرد:

«أَخْبَرَنَا عَاصِمُ بْنُ كُلَيْب عَنْ أَبِيهِ عَنْ رَجُل مِنَ الأَنْصَارِ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِى جَنَازَة، فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ عَلَى الْقَبْرِ يُوصِى الْحَافِرَ يقول: أَوْسِعْ مِنْ قِبَلِ رِجْلَيْهِ أَوْسِعْ مِنْ قِبَلِ رَأْسِهِ . فَلَمَّا رَجَعَ اسْتَقْبَلَهُ دَاعِى امْرَأَتِهِ فَأجابَ وَنَحْنُ مَعَهُ فَجِىءَ بِالطَّعَامِ فَوَضَعَ يَدَهُ. ثُمَّ وَضَعَ الْقَوْمُ فَأَكَلُوا فَنَظَرْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَلُوكُ لُقْمَةً فِى فِيْهِ ثُمَّ قَالَ:أَجِدُ لَحْمَ شَاة أُخِذَتْ بِغَيْرِ إِذْنِ أَهْلِهَا. فَأَرْسَلَتِ الْمَرْأَةُ تقول:يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّى أَرْسَلْتُ إِلَى الْنَقِيعِ – وهو مَوْضِعُ يُبَاعُ فِيْهِ الغَنَمُ لِيُشْتَرَى لِى شَاةٌ فَلَمْ تُوجَدْ فَأَرْسَلْتُ إِلَى جَار لِى قَدِ اشْتَرَى شَاةً أَنْ أَرْسِلْ بِهَا إِلَىَّ بِثَمَنِهَا. فَلَمْ يُوجَدْ. فَأَرْسَلْتُ إِلَى امْرَأَتِهِ فَأَرْسَلَتْ إِلَىَّ بِهَا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَطْعِمِيهِ الأُسَارَى». رواه أبو داود والبيهقى.

در إين حديث شريف دلالت ظاهر است بر إينكه در عهد سعادت در روز مصيبت ذبح شاة كردند. و پيغمبر خداى را ﷺ با ياران أو به آن

دعوت خواندند و پیغمبر خدا ﷺ بی إنکار و تردید إجابت کردند. أگر آن شبهه نمیبود طعام را می خوردند. پس إین دلیل ظاهر است بر جواز ذبح و إطعام در روزهای مصیبت و أز سعی زن و تلاش أو در یافتن شاة معلوم می گردد که إین عمل یعنی ذبح و إطعام عادت جاریه باشد درآن حالت. و مردمان به آن إعتناء داشته باشند.

إینجا کسانی در حدیث شریف أز روی جهل یا عناد تحریف آورده اند، و تأویل بیجا کرده اند.و گفته اند که عبارت حدیث«**واستقبله داعی امرأة**» باید باشد و به إین تقریب دلالت حدیث را بر جواز إطعام رد کرده اند.

ج)- أز سیاق حدیث ظاهر است که إین تحریف و تبدیل است در حدیث شریف. لفظ و معنای آن بسیار رکیک میگرداند برای تنکیر امرأة وجهی ظاهر نمی گردد. در همه روایات و کتابهای حدیث چنین آمده است: «**فلما رجع استقبله داعی امرأته**» وهمه شراح کرام به چنین مضمون توجیه آن آورده اند.

در أشعة اللمعات گفته است. پس چون برگشت آن حضرت یعنی أز دفن میت پیش آمد آن حضرت را ﷺ دعوت کننده به طعام أز جانب زن آن میت «**فأجاب**» پس إجابت کرد آن حضرت و قبول کرد دعوت أو را و رفت به خانهء أو. و در مرقاة المفاتیح- شرح- مشکاة المصابیح گفته است: «**استقبله داعی امرأته**» ای زوجة المتوفی أز همه تقریرات شروح

فهميده مى شود كه طعام أز أهل آن ميت است. و دعوت به منزل أوست.

و حضرت علامه على القارى در آخر حديثْ إين را دليل آورده براى جواز إطعام در روزهاى مصيبت و نيز جواز وصيت براى إطعام تا سه روز را و هو الأظهر گفته است. براى جواز إطعام أز عمل أصحاب كرام حديثهاى بسيار آمده. **عن الأحنف بن قيس قال: سمعت عمر بن الخطاب يقول: إن قريشا رؤوس الناس لايدخل أحد منهم فى باب إلا دخل معه فيه ناس فلم أدر ما تأويل قوله فى ذا حتى طعن. فلما احتضر أمر صهيبا أن يصلى بالناس ثلاثة أيام و أمره أن يجعل للناس طعاما فيطعموا. و قال عفان وسليمان حتى يستخلفوا إنسانا. فلما رجعوا من الجنازة جيء بالطعام ووضعت الموائد فأمسك الناس عنها. قال يزيد للحزن الذى هم فيه. فقال العباس بن عبد المطلب: أيها الناس إن رسول الله ﷺ قد مات فأكلنا بعده وشربنا ومات أبو بكر فأكلنا بعده وشربنا وإنه لابد من الأجل فكلوا من هذا الطعام ثم مد العباس يده فأكل ومد الناس أيديهم فأكلوا فعرفت قول عمر أنهم رؤوس الناس.الطبقات الكبرى لابن سعد.**

و عن حفص بن النضر السلمى قال: حدثتنى أمى عن أمها وهى بنت عمران بن حصين أن عمران بن حصين لما حضرته الوفاة قال: إذا أنا مت فشدوا على سريرى بعمامتى فإذا رجعتم فانحروا وأطعموا. الطبقات الكبرى لابن سعد.

أمثال إين روايات بسيار ديده مى شود كه همه دلالت دارند بر جواز

ذبح وإطعام در روزهای وفات و وجود إين أعمال در زمان صحابه و تابعين– رضوان الله عليهم. پس بدعت گفتن إين أعمال را أز سوء أدب است نسبت گذشتكان. أما تعيين وقت مانند هفت يا چهل. پس إين هم وجهی دارد در كتاب– التاج الجامع للأصول–آورده است. و **لأحمد و أبی نعيم عن طاووس أن الموتی يفتنون فی قبورهم سبعا. والمنافق يفتن أربعين صباحا. ولعل هذا سبب إحياء ليلة الأربعين بعد الوفاة.**

أز إين روايت معلوم می گردد كه همراه صدقات شب زنده داری می كردند. به نماز و تلاوت قرآن مشغول می شدند ودعاء می كردند برای ميت.

در فضيلت روز جمعه آمده: «**تعرض الأعمال يوم الإثنين والخميس على الله تعالى وتعرض على الأنبياء وعلى الآباء والأمهات يوم الجمعة فيفرحون بحسناتهم وتزداد وجوههم بياضا وإشراقا فاتقوا الله ولاتؤذوا موتاكم**». رواه **الحكيم. مختارالأحاديث.**

در إين حديث شريف به تأكيد گفته است: كه در روز جمعه حسنات را بسيار كنيد تا مردگان وگذشتگان شما خوش حال باشند. وآزار ندهيد مردگان را به كردار بد خود. أز إين است كه مسلمانان در روز جمعه أعمال خير أز صدقات و ذكر وصلوات ودگر نيكيها را بسيار عمل می كنند. در كتاب شعب الإيمان للبيهقی آورده است:

عن يزيد بن أبی الحبيب عن الوليد بن قيس أن أبا سعيد الخدری أخبره أنه سمع رسول الله ﷺ يقول: «من وافق صيام يوم الجمعة وعاد

مریضا وشهد جنازة وتصدق وأعتق رقبة وجبت له الجنة ذلک الیوم. إن شاء الله تعالی».

روز جمعه را سید أیام گفته شده است. و فضائل بی شمار و خصوصیات عدیده برای إین روز مبارک ذکر کرده شده. و ترغیب به أعمال نیک أز ذکر و صلوات و خیر و صدقات و وعدهء إجابت دعاء و قبول أعمال نیز در إین روز شریف بسیار آمده. أز طرف دگر عرض شدن أعمال بندگان بر أنبیاء- علیهم الصلاة و السلام. و بر پدران و مادران وآگاه شدن أرواح بر أعمال أقرباء خود در شب جمعه و روز آن. و حاضر آمدن أرواح در منازل در شب جمعه و دگر حالات که در أحادیث شریف وارد شده همهء آن را باید حق دانسته شود هر کس به وجود روح باور دارد إین حالات برای أو إشکالی نمی آرند. پس باید که شب جمعه و روز آن را به أعمال نیک نیکو إستقبال کنیم. و گذشتگان و بزرگان که جمعه گی گفته عمل کرده آمده اند بر آنها عیب نگیریم، و کردهء آنهارا بدعت نگوییم.

إینچنین در چهل روز بعد وفات صدقاتی که می کنند آن را بد نگوئیم و بدعت نشماریم. در کتاب- التاج الجامع للأصول- آورده است: و **لأحمد و أبی نعیم عن طاووس أن الموتی یفتنون فی قبورهم سبعا و المنافق یفتن أربعین صباحا و لعل هذا سبب إحیاء لیلة الأربعین بعد الوفاة.**

أز إين روايت مفهوم مى شود كه شب چهلم را به تلاوت قرآن ودعاء إحيا ميداشته اند. وروز آن صدقات مى كرده اند. إينچنين تا هفت روز صدقات را نيز عمل داشته اند. ودر كتاب رياض الناصحين آورده است. أما آن چهل حق كه بعد وفات ايشان است أول تدبير زود دفن ايشان ... تا آنكه گفته و در ميان أهل صلاح و خير نهد. ودر ميان أهل شر و فساد ننهد، كه أز همسايهء بد ايشان را رنج رسد. و خاك ايشان خَرْپُشْتَهْ كند نه مُرَبَّعْ و به سر خاك نان صدقه كند. و دعاء كند و وامهاى ايشان بگذارد. وصيتهاى ايشان به جاى آورد. و نمازهاى أفزونى به نيت ايشان بكند. يعنى دعاء كند تا ثواب آن بديشان برسد. و روزه هاى أفزونى بدارد به همين نيت چه روايت كند حجاج بن دينار أز رسول ﷺ كه فرمود:

«إن البر أن تصلى عن أبويك مع صلوتك. وتصوم عنهما مع صومك و تتصدق عنهما مع صدقتك»

و به زيارت ايشان برود و در زيارت به تكبير و صلوات و دعاء و خواندن قرآن مشغول شود. نه به نوحه و سخنان نا صواب كه ايشان را أز آن رنج بود. و در عيد فطر به نام ايشان صدقه فطر بدهد و به عيد أضحى أز بهر ايشان قربان كند. در خبراست كه أمير المؤمنين علىّ كرم الله وجهه أز بهر رسول ﷺ به هر عيدى أز پس وفات وى همچنين كردى و طعاميكه ايشان دوست داشتندى درويشان را دهد كه روحان ايشان شاد شود. إين بود بيان هشتاد حق كه مادر و پدر را بر فرزند است. چهل در

حال حيات و چهل بعد وفات. إلهى همه را توفيق گذاريدن كل إين حقوق أرزانى دار. در كتاب عين العلم در آداب جنائز گفته است:

ويصلى عليه أى صلوة الجنازة فهى فرض كفاية ويقرأ الفاتحة عند رأسه أى بعد دفنه و أول البقرة إلى المفلحون عند رجليه و يدعو له بالرحمة والمغفرة أو بالتثبيت فى جواب الملكين. ويتبرك به أى حيث أنه خرج من الدنيا محل الفتنة والبلوى. ويتصدق الولى قبل مضى ليلة بشىء أى من الصدقات والخيرات إن تيسر. فان المية حينئذ كالغريق المتغوث يريد الخلاص والنجاة وإلا أى وإن لم يتيسر التصدق الحسى فيتصدق بالمعنوى و هو أن يصلى ركعتين بالفاتحة. و آية الكرسى و التكاثر عشرا فى كل. و يهبه الثواب رجاء النجاة من العذاب. ويواظب الولى على الصدقة سبعة أيام ويزور القبر. فورد: «زوروا القبور فإنها تذكر الآخرة وتدمع العين وتريق القلب»وليسلم على صاحب القبر ويقف مستدبرالقبلة ومستقبل الميت كما هو آداب السلام مع الأنام ويجوز أن يجلس عنده حتى يستأنس به ويقرأ القرآن ما تيسر. ففى صحيح مسلم عن أبى أمامة الباهلى«إقرأوا القرآن فإنه يأتى يوم القيامة شفيعا لأصحابه»– ثم يسبح و يدعو– أى بالرحمة و المغفرة لنفسه و للمؤمنين و المؤمنات – فإن الأذكار كلها نافعة له فى تلك الدار. و ورد قرائة– يس– فى المشاهير و– الإخلاص– سبعا. و يعين لها أى لزيارة القبور يوم الخميس و الجمعة ففى روايت ابن عدى عن أبى بكر: من زار قبر والديه أو أحدهما يوم

الجمعة فقرأ عنده- يس- غفر له.

أز إين روايات معلوم مى شود كه هرچه مسلمانان عمل مى كنند أز دعاء و فاتحه و خير و صدقه و قرائت قرآن و تسبيح و تهليل و دست برداشته دعاء كردن و به روح گذشتگان بخشيدن همهء آن به أصل روايت إستناد دارد. در إين باب حديث مشهور كافى است كه: أز حضرت جابر- رضى الله عنه- روايت مى كنند كه جناب پيغمبر خدا ﷺ بعد أز دفن صحابىء بزرگ سعد بن معاذ- رضى الله عنه- تسبيح گفتند، و تسبيح گفتند صحابگان طويلا. پستر تكبير گفتند، و تكبير گفتند ياران. **فقيل: يا رسول الله لم سبحت ثم كبرت؟ قال: «لقد تضايق على هذا العبد الصالح قبره حتى فرجه الله عنه»** رواه أحمد.

در شرح گفته است: «**حتى فرجه الله**» متعلق به محذوف است. يعنى «**ما زلت أسبح و أكبر و يسبحون و يكبرون حتى فرجه الله**». پس نظر كنيد كه جناب پيغمبر خدا ﷺ و ياران أو چگونه عمل كرده اند. و چگونه فائدهء تسبيح و ذكر را بيان كرده اند. و مدت دراز تسبيح و تكبير گفته اند، تا آنكه قبر برآن صحابىء بزرگ كشاده شد. پس ما نيز بايد پيروى كنيم و به تسبيح و ذكر و تكبير و تهليل و تلاوت قرآنْ مردگان را يارى رسانيم. و دعاء كنيم كه خداوند تبارك و تعالى براى آنها فرج و آسانى عطا كند.

پس اى طالب أز خدا بترس و أعمال بزرگان را بدعت مگوى! تا مخالفت آشكار به گفته و كردهء پيغمبر خدا ﷺ و صحابگان أو نيارى.

ومردمان را أز خير وأعمالی که دارند منع نياری. تا ﴿مَنّاع لِّلْخَيْرِ﴾- نباشی.

باز گفته است: ((**فصل چهارم رسوم إسقاط مروج**))

در إين فصل چند مسائلِ فقهِیّ ذکر کرده، تا آنکه گفته است:

((آری أگر وارث تبرعا چنين کند که فديهء همه را بدهد، پس در إينجا هم دو حالت است. يکی إينکه وارث صاحب مال است و همه را أز جانب خود داد، إين خوب وإشکالی ندارد. صورت و حالت دوم إينکه فقهاء يک تدبير بيان فرموده اند تاکه ذمهء مرده هم بری گردد. و بر وارث هم خرج کثير و صرف زيادی نيايد. أز مال خود دهد يا قرض کرده دهد. و آن إين است: مثلا نزد أو چهار صاع گندم موجود است. می گويد که: إينها فديهء هشت نماز اند. و به فقير داده قبض کنانيد. پس همان فقير همين مقدار به وارث هبه کرد. و وارث تحويل گرفته دو باره داد. وهمچنين دوره کردند تا فديهء مرده أز هر قِسْم ختم کردند. إين صورت جائز است. و أميد إسقاط حقوق لازمه أز ذمهء مرده هست)).

ج)- إين را بسيار خوب گفته است. خداوند تعالی شکور و حليم است. عمل أندک بنده را می پذيرد و به نيت نيک أو أميدش حاصل ميگرداند.

پس بالای إين چيزی زيادت کردن، و التزام ما لا يلتزم گفتن، يا مهر و إمضای کسانی را در مقابل قول فقهاء آوردن، و گفتهء فقهاء را بدعت

گفتن- چنانچه در إين فصل ضم نموده است - هيج حاجت نمى باشد. التزام ما لا يلتزم روا نباشد. أما إعتناء به أعمال ثواب روا است. پس بگذاريد إين عمل نيک را به قصد ثواب و أميد قبول به جاى آرند.

أما مصحف پاک را در إين مالِ دوره درج نکنند وآن را مستقل هديه کنند به کسى که آن را تلاوت کند. وثوابش همچون صدقهء جاريه به ميت برسد. **وعن أبى هريرة قال: قال رسول الله ﷺ «إن مما يلحق المؤمن من عمله وحسناته بعد موته علما علمه و نشره و ولدا صالحا ترکه أو مصحفا ورثه أو مسجدا بناه أو بيتا لابن السبيل بناه أو نهرا أجراه أو صدقة أخرجها من ماله فى صحته و حياته تلحقه من بعد موته».** رواه **ابن ماجة والبيهقى فى شعب الإيمان.**

باز گفته است: ((**فصل پنجم بدعات قبور ومتعلقات آن**)). ((آوردن إين باب أز قبيل إعادهء ما مضى است. زيرا که در حصهء بيان شرک چيزى أز إين موضوع بيان شده بود. ولى چون نشيب و فراز إين مسئله باقى بود عود کردن به آن خالى أز فائده نيست)).

ج)- چنين گفته بسيار أز مسائل گذشته را تکرار آورده است. مسلمانان را قبر پرست گفته، ومبالغات کرده است. تا به جائيکه در حق زائران قبور گفته است: ((نعوذ بالله کسى که به إين درجه مقابل صاحب رسالت است أو را چگونه مسلمان تصور کنيم؟ چه جاى بزرگى و شيخيت)).

چنین مبالغات وچنین حکم درحق مسلمان بسیار نا روا است و بسیار ناخوب کرده است.

زیارت قبور در أصل جائز، بل مندوب است. دعاء به عافیت وقت زیارت در نفس حدیث شریف آمده است. مسلمان هرچه می خواهد أز خدا می خواهد. أگر در زبان بعضی عوام یگان کلمهء بی جای گذرد همه أز گفتگوی حاضره پیدا شده است. در إین مبالغات سخنهای بیجا بسیار می گذرد. پس عوام الناس آن را به زبان میگیرند. مسائل را موافق به ورود شرع باید گفت. به رأی و هوا سخن گفتن روا نیست. زیارت قبور را مندوب باید گفت. آداب زیارت را تعلیم باید کرد. آداب دعاء را موافق حدیث وارد شده باید آموخت.

وعن بریدة قال: كان رسول الله ﷺ يُعَلِّمُهُمْ إذا خرجوا إلى المقابر «السلام عليكم أهل الديار من المؤمنين والمسلمين وإنا إن شاء الله بكم للاحقون. نسئل الله لنا ولكم العافية». رواه مسلم.

ببینیم که حدیث شریف چگونه إرشاد می فرماید. أز برامدن به سوی مقابر منع نمی کردند. تعلیم دعاء می کردند. و سؤال عافیت می فرمودند. چون سؤال عافیت روا است، سؤال شفاء نیز روا می باشد.

زیارت قبور مشائخ و بزرگان دین مهم تر می باشد. جلوس در نزد آنها عبرت آور می باشد. چنانچه در شرح حدیث و کتاب شفاء الفؤاد به زیارت خیر العباد ﷺ بیان آن را ذکر کرده است.

إينجا مبالغات بی جای بسيار آورده و مسلمانان را به هنود و بت پرستان تشبيه كرده است. و بسيار سخنها گفته كه تكرارآن نا رواست.

تا آنكه گفته است: ((پس حكم إسلام در آنها إين است كه همه را منهدم ساخته زمينش هموار كرده شود. يعنی مسجد بر قبر، و گنبذ قبر را، و همچنين قبه هايی كه بر قبور بناء شده اند هدم آن واجب)).

بايد بگوييم كه حكم إسلام به وجوب شیء به أمر و نهی صريح و با تأكيد و وعيد ثابت می شود. به مجرد رأی و هوا واجب گفتنْ إثم عظيم می باشد در دين.

پيغبر خدا ﷺ به هدم قبر مسلم أمر نكرده اند. حديث أبی الهياج الأسدی برای قبور مشرفهء مشركين بود.

و حديث ابن عباس- رضی الله عنه- كه گفته اند: «**لعن رسول الله ﷺ زائرات القبور و المتخذين عليها المساجد و السرج**» – در شرح آن گفته اند: و فی شرح السنة – **هذا كان قبل الترخص. فلما رخص دخل فی الرخصة الرجالُ و النساءُ – «والمتخذين عليها مساجد» – قال ابن المالک إنما حرم اتخاذ المساجد عليها. لأن فی الصلوة فيها استنانا بسنة اليهود** وقيد – «**عليها**» – **يفيد أن اتخاذ المساجد بجنبها لا بأس به.** و لفظِ- **اتخاذ**- مُنْبِئ أز قصد می باشد. أما أگر إتفاقی واقع شود يا در أطراف مسجد دفن كنند باک نيست.

بيان جواز نماز در قبرستان

بدانكه نماز در قبرستان جائز است. أگر جاى پاک باشد و سجده جهت قبر واقع نشود. پيغمبر خدا ﷺ در بعضى أوقات در آخر شب به گورستان بقيع مى رفتند وآنجا نماز مى كردند. چنانچه روايت مى كنند: **عن عائشة- رضى الله عنها- قالت: فقدت رسول الله ﷺ ليلة فشددت على ثيابى وخرجت أتبع إثره فإذا هو ساجد بالبقيع. فأطال السجود حتى ظننت أنه قبض. فلما سلم التفت إلى فقال: «أكنت تخافين أن يحيف اللهُ عليک ورسولُه»**

در شرح گفته است: براى إين حديث شواهد بسيار است. پس جائز است أخذ بدان، با آنكه حديث هرچند ضعيف باشد بر رأى محض مقدم مى باشد. و در فضائل أعمال معمول مى شود.

گويا حضرت شيخ به چنين حكم إيجادىء خود سعى در خرابىء مساجد و هدم أعلام دين مى كرده باشد. چه أكثر قبرستان مسلمانان در أطراف و صحنهء مساجد مى باشند. و بزرگان گذشته همه أعلام دين و معجزهء إسلام اند كه مسلمانان آنها را عَلَمْ كرده مانده اند.

طالبا هوشيار باش! و أز خدا بترس! پيغمبر خدا ﷺ بنا كنندگان را لعنت نكرده است.

بیان تبرک به آثار بزرگان

باز برای تبرک به آثار بزرگان مبالغات و غلو بسیار آورده. پیشتر گفته بودیم صحابهء کرام و تابعین آنها – رضوان الله علیهم– به آثار پیغمبر خدا ﷺ تبرک جسته اند و جامه و قمیص و موی مبارک آن حضرت را ﷺ درآب می خیسانیدند و برای إستشفاء می نوشیدند. در مدینهء منوره زیادت أز سی ۳۰ جای و مقام بود که مسلمانان به آن تبرک می جستند. در نزد مساجد سبعه سنگی بود. هر زنی که أز خداوند طلب فرزند داشت برآن می نشست صاحب فرزند میشد. آثار در إین مقام أز حد بیرون است. چندی أزآن در بالا ذکر یافته بود.

باز گفته است: ((مخفی نماند که تعظیم أشیاء منسوبه به بزرگان دفعةً موجب کفر و شرک نیست. أما رفته– رفته إین داء عضال أز حد خود گذشته بیماریء نفاق پیدا میکند. هرگاهی که إین بیماری أز حد خود می گذرد در دام شرک جلیّ گرفتار میشوند)).

ج)– بارها گفته بودیم که باچنین سخنان وهمیّ مسلمانان را حکم به شرک جلی کردن خیانت بزرگ است در دین. برای حکم شرعی دلیل قطعی باید أز روایات دینی. و باز حدیث شریف آورده بودیم که پیغمبر حق ﷺ گفته اند: «**أمت من هرگز عبادت سنگ وچوب و بُتْ ودرخت نمی کنند**» پس إینجا شرک جلی گفتن و مسلمانان را حکم به آن کردن

خيانت و خلاف آشكار است به گفتهء صاحب شرع - صلوات الله عليه.

باز گفته است: ((گويم إين أحمقان زمانه در مقابلهء آن ذات گرامى أمت را دو باره دعوتِ قبرْ پرستى مى دهند. چنانچه نزد أحقر بارها مريدان و معتقدان مشائخ پليرى بيان كرده اند كه تو رفتن را بر سر قبور و غيره سخت منع ميكنى! أما مشائخ ما خود هم ميروند، و ما را هم أمر مى كنند. بلكه بارها ما براى إستشفاى أمراض نزدشان رفته ايم. مارا گفته اند كه إين مرض أز شامت آن است كه فلان صاحب قبر كه أستاد قديم شما بوده، حالا شما به قول ملايانْ عمل كرده ايد. و إحترام و تعظيم شان نميكنيد، شمارا دعاى بد كرده اند، دو باره رجوع كنيد!. نعوذ بالله. كسى كه به إين درجه مقابل صاحب رسالت است أو را چگونه مسلمان تصور كنيم؟ چه جاى بزرگى و شيخيت)).

ج)- نظر آريد كه مسلمانان را أحمقان زمانه گفته و إتهام كرده كه أمت را دو باره دعوت قبر پرستى ميدهند. و إين قبر پرستى را به رفتن بر سر قبور تفسير كرده است.

طالبا!- أز خدا بترس و هرچه ميگوئى أز سر إنصاف بگوى بر سر قبور رفتن چه حكم دارد كه آن را قبر پرستى گفته شود؟ يا در إين قول كه — ((حالا شما به قول ملايان عمل كرده ايد و إحترام و تعظيم شان نميكنيد شمارا دعاى بد كرده اند دو باره رجوع كنيد)) —كدام موجب كفر است كه گويندهء آن را أز دائرهء إسلام بيرون گفته شود؟ يا كدام إين

گفته ها مقابل به گفتهء صاحب رسالت آمده.

صاحب رسالت- صلوات الله عليه- أز آزار دادن صاحب قبر نهى فرمودند. پس گفتهء آن بزرگ موافق است، نه مقابل.

وعن عمرو بن حزم- رضى الله عنه- قال رءانى النبى ﷺ متكئا على قبر فقال:«لاتؤذ صاحب هذا القبر» أو«لا تؤذه» رواه أحمد.

به هر حال گفتهء مشائخ پليرى موافق است به روايات و معانى شرعى. أما چه توان گفت: حضرت ميرزا عبد القادر بيدل گفته است:

ز سفله پرورىء دهر ناقصان فضول

بر أهل فضل ز دشنام ميدهند إلزام

باز گفته است: ((و أزآن جمله است حكايات كه أز عباد مقابريه منقول شده است كه فلان شخص به فلان قبر رسيد. و إستعانت كرده بود. أز شدتى كه داشت رهائىّ يافت. و فلان شخص دعاء كرده بود در حاجتى كه داشت پس حاجتش روا شد. و نزديک إين خادمان و مجاوران أز إين قسم چيز ها هست كه ذكر آن طولى دارد. غرض كه ايشان كاذب ترين خلق الله اند كه بر زنده و مرده دروغ مى بندند)).

طالبا- حكايت بسيار نميكنم يک حكايت أز كتابهاى مناقب حضرت إمام أعظم أبى حنيفه- رحمة الله عليه- مى آرم كه گفته اند — و مرقد أو هميشه زيارت گاه علماء و أفاضل و مرجع ذوى الحاجات بوده، و أئمه و پيشوايان در حضور أو رعايت تأدب مى نمودند. همچنانكه إحترام مى

کردند أو را درحال حیات أو و توسل می کردند نزد أو در قضاء حوائج خود. أز آن جمله حضرت إمام شافعی- رحمة الله علیه- می گفتند: هر آئینه من تبرک میجویم به أبی حنیفه و می آیم به زیارت قبر أو. پس چون عارض شود برای من حاجتی میگذارم دو رکعت نماز و می آیم به سوی قبر إمام و سؤال میکنم خدای تعالی را نزد أو. پس أدا می شود حاجت من به زودی. و قبر موسی الکاظم تریاق مجرب لإجابة الدعاء گفتهء إمام شافعی است- رحمة الله علیه.

و قال حجة الإسلام الإمام الغزالی: من یُسْتَمَدُّ فی حیاته یُسْتَمَدُّ بعد مماته.

پس ای طالب إین حکایتها را حضرت إمام سیوطی و دگر بزرگان که در مناقب حضرت إمام أعظم- رحمة الله علیهم- سخن کرده اند به نقل آورده اند. پس أگر إنصاف تو برداشت کند که در إین مقام کاذب ترین خلق الله بگوئی یا جرأتی داشته باشی ... ما پناه می جوییم.

أز خدا بترس- أز خدا بترس!.

بازگفته است: ((عدم إستمداد صحابه- رضی الله عنهم- أز قبر آن حضرت ﷺ)).

و حکایتی آورده که آن گفتگو به إین مضمون هیچ دلالت ندارد.

در أحادیث شریف إستمداد صحابه- رضوان الله علیهم- یاد می شود.

رَوَی الْبیهقیُّ وابنُ أبی شیبة بإسناد صحیح أن الناس أصابهم قحط فی

خلافة عمر- رضى الله عنه. فجاء بلال بن الحارث- رضى الله عنه- إلى قبر النبى ﷺ وقال: «يَا رَسُولَ الله. اسْتَسْقِ لأُمَّتِکَ فَإِنَّهُمْ قَدْ هَلَکُوا» فأتاه رسول الله ﷺ فى المنام و أخبره أنهم يُسْقَوْنَ.

همه کتب أحاديث و کتب سِيَر أز چنين مضامين مشحون مى باشند، بحيث لايدع مجالا للإنکار إلا لمن ضاع رشده.

باز گفته است:((فصل ششم بعضى مسائل متعلقه به قبور)) وچند مسائلى آورده که بيان آن گذشته بود.

پرچم بلند کردن بر قبور خوب است، تا شناخته شود قبور مسلمين و دعاء کرده شود به رحمت براى آنها. و چادر بر قبر أنداختن مباح است. بر قبر حضرت سرور کائنات ﷺ و قبر أبى بکر و عمر- رضى الله عنهما- چادر انداخته بودند. پخته کردن قبر و قبه بستن برآن براى نشان قبور صالحين رواست. بوسه دادن قبر خوب نيست. نه أز روى کراهت، بل أز جهت آنکه نزديک رفتن به قبر بى إحترامى است نسبت صاحب قبر، خصوص قبر پيغمبر خدا ﷺ و قبور صالحين.

چنانچه پيغمبر خدا ﷺ گفته اند: «**لاَ تُؤْذِ صَاحِبَ هَذَا الْقَبْرِ**»

أما بوسه دادنِ دَرُ و ديوارِ آن رواست. همچون بوسه دادن دَرِ خانهء کعبه.

أما سجده کردن نزد قبر روا نيست. پيغمبر خدا ﷺ نهى کرده اند. سر نهادن بر قبر خوب نيست چون که تشبيه به سجود مى شود. أما روى

نهادن رواست حضرت أبی أیوب أنصاری را دیدند روی بر قبر پیغمبر خدا ﷺ نهاده گریه میکرد. أز دگر گونیء أحوال حاکمان.

طواف قبر خوب نیست. أز جهت آنکه طواف در موضع مخصوص عبادت شناخته شده است که آن خانهء کعبه است. أما أگر کسی طواف کرد قبر را پس أو را مجرم و گناه کار گفته نمی شود.

أما حکم به کفر کردن پس غلو است در حکم. و جهل است به أحکام.

تنبیه:- بدان ای طالب رشید حضرت شیخ در إین مقام بسیار غلو کرده، مسائل و أحکام را أز چند فتاوی نقل کرده است. پس بدان که کتب و فتاوای جدید غلو و تحریف در أحکام بسیار آورده اند. به فتاوای معتبر قدیمه إعتماد کنید. مانند فتاوای قاضیخان، خلاصة الفتاوی، و فتاوای بزازیه، و فتاوای عالم گریه. در دانستن فتوی أحکام إینها بسنده هستند. حاجت به دگری نیست.

باز گفته است: ((فصل هفتم در بیان بِدَعاتِ رمضان))

۱)- ((حُفّاظْ در رمضان مبارک شتاب خواندن و ختم کردن را یا بسیار ختم خواندن را به شتابی یک کمال و إفتخار می دانند. در إین شتابی بسا است که چنان غلطی می شود که نماز فاسد می گردد. یا که ترتیل که فرض است بالکل متروک می گردد. إین خود گناهی مستقل است. چه جایی که مقصد إفتخار و نمود باشد. أگر چه تخفیف هم در نظر گیرد ولی ملاحظهء ترتیل هم بکند)).




ج)- شتاب کردن در قرائت در ختم قرآن بحیث تغییر در لفظ یا معنی پیدا شود روا نیست. أما نسبتِ فرائضْ قرائتِ ختمْ را سهل تر گیرد رواست.

۲)- ((بر ختم قرءان حُفّاظ را مزد گرفتن یا أز قرائن معلوم باشد که مزد می دهند و أگر نه حافظ نزد أوشان نمی نشیند پس معروف هم کالمشروط است و حرام)).

ج)- در مسائل فقهی می گوید: مزد گرفتن برای إمامت و تأذین رواست. حُفّاظ کلام الله را در رمضان شریف برای مزد نمی خوانند. مقصود آنها تکرار کلام الله است. تکرار در نماز سبب رسوخ در حفظ می باشد. پس أگر کسی برای آنها هدیه کردْ گرفتنِ آن خوب است. تا آن هدیه کننده برای حرمت قرآن کریم ثواب عظیمی دریافت کند، با آنکه در روایت حضرت إمام بخاری آمده است: **فقال رسول الله** ﷺ: «**إِنَّ أَحَقَّ مَا أَخَذْتُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا كِتَابُ اللَّهِ**» إین حدیث شریف به إطلاقش دلیل می شود در إین مقام.

۳)- ((ختم شبینه که درآن محض ریاء و إفتخار در نظر است و ملاحظهء حروف و ترتیل أصلا نیست بدعت است)).

ج)- باید بگوییم: ریاء و إفتخار أفکار باطنی است إطلاع برآن إمکان ندارد. پس آن را سبب حکم و منع أز عمل گردانیدن روا نیست. مسلمانان را به إخلاص در عمل و پاک داشتن عمل أز ریاء و

سمعه دعوت و نصیحت باید کرد. أما عمل کسی را به ریاء و فخر نسبت دادن عیب جوی باشد در حق مسلمان. و بسیار نا رواست.

۴)- ((در بعضی جای میان تراویح صلوات بر محمد ﷺ رواج دارد، إین بدعت است)).

ج)- آداب تراویح آن است که یکجای جمع شوند و بیست رکعت به جماعت أدا کنند. بعد هر چهار رکعت که به دو سلام میگذارند یک مقدار جلوس کنند برای إستراحت أز قیام به ذکر و تسبیح و درود و صلوات مشغول شوند. و به دسته جمعی دست برداشته دعاء کنند و خداوند جل و علا دعاء جماعت را رد نمیکند. صلوات بر حضرت پیغمبر ﷺ وسیلهء إجابت دعاء می باشد.

بعضی هوا سنجان وقتاکه چنین مسائل را دیده اند که صلوات در بین تراویح و دعاء به دسته جمعی بدعت است، به خود چنین إختراع کرده اند که در بین تراویح به موعظه و سخن گوئی می پردازند و أز دست برداشته دعاء کردن إبا می ورزند. باید بدانند که بدعت همین عمل إختراعی است. چون که إین عمل مخالف است به عمل أصحاب کرام.

صحابگان- رضوان الله علیهم- نماز را به ذکر و صلوات می گذرانیدند.﴿وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ [العنکبوت: ۴۵]- یاد خدای را بسیار می کردند. موعظه را در وقت خود می کردند. گپ را کم و عمل را بسیار می کردند. در بین نماز سخن کردن فیض نماز و برکت عبادت را دور میکند.

پس موعظه و گفتار ظاهر را در إين مقام ترک نموده بعد هر ترويحه ذکر و تسبيح و صلوات گوئيد. و به دسته جمعی دست برداشته دعاء کنيد. إينچنين بين تراويح و وتر تسبيح و صلوات گوئيد. و دعاء کنيد.

۸)- ((در بعضی جای بعد تراويح أفرادی چند حلقه بسته می نشينند و هر يک قرآن کريم در دست خود گرفته، دوره می کنند. يعنی يک نفر يک رکوع می خواند همين طور تا آخر. إين هم بدعت است)).

ج)- إين عمل بسيار خوب است تکرار قرآن کريم می شود. خطا و صوابِ يکدگر را می فهمند و قرائت يکدگر را إصلاح می کنند.

۹)- ((چون إمام شروع قرائت ميکند بعضی أشخاص نشسته سخن می کنند تا إينکه إمام به خاتمه ميرسد شريک شده رکوع می کنند، إين خيلی بد و بی أدبی با قرآن و نماز است. به همراه إمام شروع کند)).

ج)- نماز تراويح و دگر نوافل را نشسته خواندن رخصت است. أگر چه ثواب آن کمتر باشد. خصوص در ختم تراويح. إنصات و إستماع در وقت قرائت قرآن واجب است. خواه در نماز باشد يا بيرون نماز. أز إين روی در مسائل می گويد. برای قاری روا نيست که در جايهای مشغولیء مردم و جای گذر مردمان همچون سر راه و بازار جهراً قرائت کند. چون که مردم إستماع کرده نمی توانند. پس قاری گنه کار می گردد. در إين روزها فتنهء بزرگ بلندگوی شده است به واسطهء آن قرآن ميخوانند وآواز أو به همه جای ميرسد. و هيچ کس به آن إعتنا نميکند. بل به

واسطهء آن رونق أذان و نداء حق نمانده.

مسلمان هرجای آواز أذان می شنید لبیک میگفت. و در جای خود می نشست. و جواب أذان میگفت. چون فارغ میشد به سوی مسجد شتاب میکرد. إمروزها کمی إلتفات به أذان می آرند. خواه نماز خوان باشد یا غیر آن. أذان را میشنوند أز راه رفتن نمی مانند. گفتار خود را قطع نمیکنند- خدا پناه دهد أز إین فتنها.

زین فتنها که دامن آخر زمان گرفت

۱۰)- ((بسا أوقات حافظِ أز خارجِ نمازْ حافظِ نماز را فتح و لقمه می دهد إین نزد بعضی مفسد نماز است)).

ج)- فتحه دادن در قرائت أز بیرون نماز جائز نیست. أگر إمام آن فتحه را گرفت نماز فاسد می گردد.

۱۱)- ((بعضی جای بعد نماز وتر در رمضان و غیره یا در صبح حلقهء ذکرِ نفی و إثباتْ به جهر مفرط می شود. نزد أحناف بدعت است))

ج)- حلقهء ذکر در أصل رخصت است. فضیلت آن در أحادیث پاک ذکر شده. أما أدبِ ذکر رعایت کنند و حرکت بی جای و جهر مفرط و بی آدابی نداشته باشند.

۱۲)- آن شب که ختم قرآن می گردد شیرینی و غیره تقسیم می شود به إلتزام در بعضی جا بدعت است.

ج)- در شب ختم طعام دادن و شیرینی تقسیم کردن بسیار خوب

است. پیرویء سنت پیغمبر است ﷺ .

عن ابن عباس- رضی الله عنهما- «كان عليه الصلاة و السلام أجود الناس بالخير و أجود ما يكون فی شهر رمضان و كان إذا لقيه جبرئيل عليه السلام أجود بالخير من الريح المرسلة». پیغمبر خدا ﷺ در ماه رمضان با حضرت جبرئیل- علیه السلام- ملاقات می کردند و قرآن کریم را با تلاوت عرض می کردند. درآن حالت سخاوت و بخشش بسیاری می کردند. أز إینجا ختم قرآن در نماز سنت گشته. و خیر و إحسان و مواسات در مؤمنان أثر مانده.

۱۳)- ((در مساجد شب ختم قرآن مقدس یا عموم رمضان یا عموم أوقات در بعضی جای چند برق یا چراغ روشن می کنند به کثرت در إین چند مکروه جمع می گردد ۱- إسراف. ۲- إفتخار. ۳- مسجدْ یَکْ تماشاگاه می گردد. عبادتگاه را تماشا کردن خیلی بد است. ۴- توجه نمازیها بدون طرف متوجه شده أز خشوع غفلت می کنند)).

ج)- تنظیف مساجد و آراسته کردن مسجدها در شب به چراغان نیز أز أثر آن است. و بسیار خوب است. خصوص در شب قدر جمع آمدن مسلمانان و إعانت کردن یکدگر به ذکر و تلاوت و گفتگوی کردن در فضیلت رمضان مبارک و فضائل شب قدر و نزول روح و ملک و طعام خوردن نیز رخصت است.

۱۴)- ((در بعضی جای در شب قدر مردمان به إجتماع در مساجدْ

إهتمامِ إحیاء لیلة القدر می کنند و أونجا أکل و شرب و گاهی گفتگوی می گردد إین هم بدعت و مکروه است)).

ج)- طعام خورند و تحدث کنند به نعم إلهی و أز برکات ماه شریف رمضان و دعاها کنند به دسته جمعی برای خیریت دین و دنیای مسلمانان همه خیر است و مبارک و موجب أجر و ثواب بی پایان.

اللهم ارزقنا و ارزق المسلمین خیر الدارین.

إینجا چند مسائل آورده. بی أصل بودن آن بر همه ظاهر است. أز إین روی ذکر آن را ترک کردیم.

باز گفته است: ((**بیان مسائل شتی أز کفریات و شرکیات و بعضی عقائد**)).

۱)– ((الله تعالی را شاهد کرده گواهی دروغ دادن کفر است. مثلا گوید که خدا گواه است که من إین کار نکردم و حالا آنکه کرده است)).

ج)- در شرح علی القاری گفته است: و **الأصح أنه لا یکفر لأنه قصد بهذا الکلام إثبات صدقه فی خبره لا وصف الله به**.حمایت مسلمانی در مسلم لازم است. أز إین روی حکم به کفر کردن در چنین حالات بسیار شنیع است.

۲)- ((وظیفهء یا شیخ عبد القادر جیلانی شیئاً لله. و یا بهاء الدینِ مشکلْ کشا مشکلِ مارا کشا شرک اند)).

ج)- پیشتر گفته بودیم چنین کلمات در مورد توسل می گویند:إین را

شرک گفته نمی شود. رعایت عرض مسلم ألزم است.

۳)- ((کلمهء کفر را عمدا گفتن أگرچه برآن إعتقاد نباشد هم کفر است)).

ج - إین مسئله درست است و حق است در منظومهء أمالی گفته است:

وَ لَفْظُ الْكُفْرِ مِنْ غَيْرِ اعْتِقَاد بِطَوْعٍ رَدُّ دِيْنٍ بِاغْتِفَالِ

۴)- ((در کارهایی که خلاف شرع اند أگر أز کدام عارف متشرع دیده شدند، یا قولی شنیده شد، تأویل لازم است و أگرنه سکوت کند)).

ج)- إین درست است بل در حق همه مسلمان چنین باید تا خود آشکار و مجاهرت نکند ستر أو لازم. یا رسول الله یا غوث یا پیر یا قلندر یا غریب شاه گفتن رواست. پیشتر گفته بودیم – یا – همه حال برای نداء و إستحضار نیست – یا – برای تخصیص و تکریم و تشریف نیز می آید.

در مقام توسل به هر طریق که گفته شود رواست. در هر تشهد- السلام علیک أیها النبی و رحمة الله و برکاته- تکرار میکنیم.

إهانت و توهین علم و علماء کفر است. أما توهین أز روی علم أو باشد أز إین جهت به إهانت عالم حکم به کفر کرده نمی شود تا صریح معلوم نشود که إهانت أز روی علم دین أوست.

باز گفته است: ((ورد کردن- **یا رسولَ الله أنْظُرْ حالَنَا**- مکروه تنزیهی است. أگر عقیدهء غیب نباشد)).

ج)- پیشتر گفته بودیم که چنین مسائل إختراعی بسیار اند که مقصود أزآن منع آوردن است أز یاد پیغمبر خدا ﷺ و أز ذکر دوستان خدا. چنین مسائل در یگان کُتُبِ سلف یا روایت أحادیث شریف دیده نمی شود. آنچه دیده می شود در گفتگوی سلف چنین است.

أخرج الدیلمی فی مسند الفردوس عن معاذ- رضی الله عنه- قال:«ذکر الأنبیاء من العبادة و ذکر الصالحین کفارة و ذکر الموت صدقة و ذکر القبر یقربکم من الجنة» کما فی جامع الصغیر.

پس یاد پیغمبر خدا ﷺ و ذکر بزرگان دین را لازم باید دید. به هر طریق که باشد به ذکر توسل یا مدح و ثنا یا حکایات و أوصاف آنها.

باز گفته است:

۱۶)- ((رسول بخش إمام بخش غوث بخش أز أسماء هرچه بنده گی و بخشش آن به نسبت مخلوقی باشد ممنوع و موهم شرک و واجب التبدیل است)).

ج)- باید بدانیم که نسبت مجازیّ در گفتگوی شرع و إستعمال خلقی جاری است. و بسیار دیده می شود. پس تبدیل إین أسماء هیچ گونه لزوم ندارد.

بازگفته است: — ((بی أدبی در حق صحابه فسق است)).

ج)- إین درست است. در عقائد می گوید: **و نتولاهم جمیعا و لا نذکر أحدا من أصحاب رسول الله ﷺ إلا بخیر.**

بیدل- قدس سره- گفته است:

صحابه أز أثر دولت حضور رسول

همه ستوده صفاتند و جمله سعد خواص

کسی که بغض یکی زین شهان در دل اوست

ندارد أز کف لعنت به روز حشر خلاص

تخصیص إسم گرامی حضرت مرتضی به- کرم الله وجهه- أز جهت آن است که بدبختان خوارج أو را- سود الله وجهه- می گفتند. أهل حق در مقابلهء أوشان -کرم الله وجهه- گفتند.

باز گفته است: —((تارک السنت تا دم موت أز شفاعت آن حضرت ﷺ محروم است)).

ج)- إین درست است. پس بر علماء إحتیاط لازم است، تا سنت را بدعت نگویند: و مردمی را أز عمل سنت منع نه آرند.

باز گفته است:- ((روایت سایه نبودن آن حضرت ﷺ صحیح نیست. أگرچه روایت ضعیف در خصائص کبرای سیوطی أز حکیم ترمذی و جامی در شعر خود آورده است)) ((أز إمداد الفتاوی. جلد-۵))

ج)- أندیشه کن ای طالب صادق!- برای إمداد الفتاوی چه مزیت است که قول أو را بر روایت چندین بزرگ که مدار دین به روایت آنها است ترجیح داده شود. مانند إمام سیوطی و حکیم ترمذی و مولانا جامی- قدس الله تعالی أسرارهم. با آنکه آنها به روایت گفته اند. روایت

هرچند ضعیف باشد بر رأی محض مقدم می باشد. با آنکه إین روایت را همه علماء أعلام به قبول تلقی کرده اند. و در همه گفتگوی خود آورده اند وآن را أز جملهء معجزات آن سرور ﷺ شماریده اند.

بدان ای طالب صادق!- در چنین مسائل ضمنا رد معجزات پوشیده است. حذر کن! – امداد الفتاوی – لائق إستمداد نیست. فَهْمْ و إدراکْ کارْ فرما. پَیْرَوِ بزرگانِ سَلَفْ باش!.

باز گفته است:- ((تارک نماز أز دائرهء إسلام بیرون نیست. أگر چه سخت گنه کار است)).

ج)- إین درست است.

بازگفته است:- ((در إسلامْ و کُفْرِ والدین آن حضرت ﷺ توقف أولی تراست)).

ج)– ما میگوییم در قریش بعضی أشخاص را أحناف می گفتند یعنی بر دین حنیف حضرت إبراهیم - علیه الصلاة و السلام- باقی مانده که آنها بت پرستی نمی کردند، أگرچه دین را به کمال ندانند. أز إین روی بسیار مشائخ به دید واقعه، یا به دگر دلیلها به نجات والدین آن حضرت ﷺ قائل شده اند. چنانچه در- أشعة اللمعات- و دگر مواردْ تفصیل آن آمده. بازگفته است:- ((آمدن روح مرده در مکان خود وقتًا فوقتًا صحیح نیست)).

ج)- ما میگوییم: آمدن أرواح مرده گان در روایات أحادیث ذکر یافته

و آن روايات را علماء أعلام مانند إمام سيوطى و إمام محمد الغزالى ودگر بزرگان- رحمهم الله- در كتابهاى خود آورده اند. و به حضور أرواح قائل شده اند. پس رد كردن إين روايات و إتهام إين بزرگان هيج معنى ندارد.

باز گفته است: ((عالم أگرچه فاسق باشد توهين أو روا نيست)).

ج)- بايد بگوييم كه در أصل آداب توهين هيج فرد مسلمان روا نيست. أگرچه در إحترام پرهيز گار و غير پرهيز گار فرقى داشته باشد. أما أز إين عبارات بوى آن مى آيد كه براى تشجيع طالبان بر توهين بعضى مسلمانان باشد. چون كه در إين كتاب بسيار سنت ها را بدعت خوانده شده است. پس طالبْ عاملِ آن را مبتدع گفته إحترام نميكند.

باز گفته است:- ((كسى گويد كه نبوت چيزى كسبىّ است. يا عبادات إسلامى ضرورى نيستند كافر است)).

ج)- إين درست است بى إحترامى نسبت دين به هر طريق كه باشد كفر است.

باز گفته است:- ((رفتن به زيارت بيت الله براى كدام بزرگى بر سبيل كرامت ممكن است)).

ج)- درست است .

باز گفته است: ۴۳) – ((إيصال ثواب براى زنده و مرده هر دو جائز است, خوب است)).

۴۴)- ((حیات أنبیاء- علیهم الصلاة و السلام- در قبور به دلائل صحیحه ثابت است)).

ج)- درست است .

باز گفته است:- ۴۵) – ((آن کس که رتبهء إجتهاد ندارد، أمثال خواص و عوامِ إین زمانه أو را تقلید کدام مجتهد و عالم لازم و واجب است به نفس قرآن ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ﴾ [النحل:۴۳]))

((و أحادیث کثیره در إین مورد وارد شده است. ودر إین زمانه تقلید شخصی هم واجب است نزد جمهور علماء وترک أو إثم وگناه. وتوهین کنندهء تقلید مبتدع وفاسق کامل است)).

ج)- إین درست است دین ما با همه أحکام نقلی است أئمهء مجتهدین تفسیر آیات و معانیء حدیث و بیان أحکام را به نقل صحیح و أمانت پاک روایت و تدوین کرده اند و برای همه أهل دین رسانیده اند. پس پیرو نقل آنها شدن در همه لازم هدایت می باشد. هر کس أز تقلید آنها بیرون شد، و به رأی خود پرداخت به جز ضلالت نصیب أو نیست.

باز گفته است: - ۴۶)- ((محض به قصد زیارت ختم المرسلین ﷺ سفر کردن و رفتن مندوب و مستحب است. أز روایات مشهوره ثابت است. حضرت إمام عدل عمر بن عبد العزیز- رحمه الله- هر سال دو کس محض برای إبلاغ سلام برآن روضهء أقدس می فرستادند. و به دگر قبورها قصدا سفر روا نیست)).

ج)- بعضی فضلاء زیارت روضهء پیغمبر خدای را ﷺ أهم مندوبات قریب به وجوب گفته، و بعضی تصریح به وجوب کرده اند. و زیارت دگر بزرگان را أز مندوبات گفته اند. أما قصد سفر هیچ وجهِ ممنوعیت ندارد. حضرت إمام شافعی رحمه الله أز مصر به بغداد می آمدند برای زیارت قبر إمام أعظم- رحمة الله علیه. پس إین را ناروا گفتن بی أدبی است نسبت بزرگان. باز گفته است:

۴۷)- ((در وقت سفر رفتن أگر کسی بگوید: فرزندان و عیال خود را أولا به خدا و بعدا به تو سپردم. یا به بلوچی گوید: (خدائی وتئی میاراِند). إین کلمه کفر است. نباید گفت)).

ج)- بارها گفته بودیم: به رأی سخن کردن در أمور شرع نا روا است. و سخن به خطاءْ می رود خصوص در باب تکفیر مسلمانان. چنین کلمه در أحادیث شریف آمده است و مردم در محاورات خود می گفتند و هیچ کس آنهارا إنکار نمی کرد.

چنانچه در حدیث أبی هریره- رضی الله عنه- که پیغمبر خدا ﷺ أز سه نفر أز بنی اسرائیل حکایت کردند.

أبرص و أقرع و أعمی که خدای تعالی آنهارا إبتلاء کرد به سوی آنها فرشته ای را فرستاد که برای آنها دعاء کرد. أزآن علت ها نجات یافتند. و مال دار شدند. پس فرشته به صورت مسکین به نزد آنها آمد پس گفت:

رَجُلٌ مِسْكِينٌ قَدِ انْقَطَعَتْ بِی الْحِبَالُ فِی سَفَرِی فَلاَ بَلاَغَ لِی الْيَوْمَ إِلاَّ بِاللَّهِ

ثُمَّ بِکَ.در شرح گفته: **ثُمَّ بِکَ بطريق التنزل على وجه التسبب و المجاز. و يجوز أن يقال رفعت حاجتى إلى الله ثم إليک. ذکره الشيخ المحدث رحمه الله.**

إين حديث متفق عليه است. در مشکات شريف در دگر روايتها چنين کلمات آمده است.

علاج آن است که مسلمانان را کلمات إسلامى تعليم کنيم و در تضليل آنها تعجل نکنيم.

باز گفته است: — ((ستر شرعى را بد دانستن يا بد بختى گفتن کفر است. ريش را توهين و مسخره کردن کفر است)).

ج)- چنين است. هر سنتى را إستخفاف کند کفر است.

باز گفته است: ((إين دعاء در أيام وباء خواندن شرک است)).

لى خمسة أطفى بـها حر الوباء الحـاطمه

المصطفى و المرتضى و ابناهما و الفاطمه

ج)- بايد بگوييم إين در معنىء توسل مى آيد. گفتن آن خوب است.

باز گفته است: ((دعاء و درود تاج را خواندن مکروه است که در أو ألفاظ موهم به شرک موجود است)).

ج)- خواندن آن خوب است. موهم شرک نيست مگر به وَهْمِ أهْلِ وَهْم.

باز گفته است: ((بيان بعضى مسائل متفرقه أز بدعات و رسوم و ممنوعات))

إينجا گفته است: ((إلتزامِ معانقه و مصافحهء آدمانِ يک محله در روز عيدين يا جمعه يا بعد هر نماز يا فقط بعد نماز صبح و عصر بدعت است)).

ج)- إين أمر عادى است معانقه و مصافحه در أصل مشروع است. واخورىء أهل محله و أز حال يكدگر آگاهى يافتن أمر ضرورى است. پس إين أمر به مواضعت قوم وابسته است در روز يک بار مصافحه مى كنند يا در أول روز وآخر روز، هيچ كدام را مذموم گفته نمى شود. در شرعة الإسلام مذكور است كه صحابه به وقت رخصت مصافحه مى كردند. عبارتش إين است- « **كان أصحاب رسول الله** ﷺ **إذا تلاقوا تعانقوا و إذا تفرقوا تصافحوا و حمدوا الله و استغفروا عند ذلک**».

باز گفته است:((مجلس مولود خوانى به إلتزام و به إهتمام و به هيئات خاصه، بدعت است)).

ج)- بايد گفت مجلس مولود خوانى به إهتمام تام و به هيئات و حشمات خاصه خوب است و سنت أصحاب كرام - رضوان الله عليهم. هر قدر آراستن مجلس و خير و صدقات و إحسان و هدايا بيشتر باشد تضاعف أجر و ثواب زيادت مى يابد.

باز گفته است: ((شب جمعه يا هفتم يا نهم يا عيدين را براى إيصال ثواب مردگان به غذا و غيره خاص كرده در مسجد فرستادن بدعت است)).

ج)- بايد بگوييم تخصيص روز جمعه و شب آن و تا هفت روز يا تا

نه روز صدقات کرده مردگان را به دعاء و إستغفار یاد کردن خوب است. چنانچه پیشتر روایت آن را گفته بودیم خاصه روزهای جمعه و شب آن مردگان را باید به أنواع خیرات یاد کرده شود.

باز گفته است: ((در مجالس بدعات و سفرهء بدعات هم نشستن بدعت و نا رواست)).

ج)- شاید أز مجالس بدعات و سفرهء بدعات همین محفل مولود و سفرهء صدقات را در نظر داشته باشد.

ما میگوییم أز مجالس مولود إبا کردن علامت محرومی و سبب گار گناه عظیم می گردد. سفرهء صدقات موقع دعاء و إستغفار و تلاوت قرآن است. آنجا نیز مجلس برکت است. إین صدقات نافله می باشد. غنی و فقیر میتواند که حاضر شود و شریک دعاء باشد.

باز گفته است: ((دعاء در أول خطبه یا در آخر خطبهء عیدین بدعت است)).

ج)- إین کتاب تعجب آور است. بیشتر سنتهای مهمه را بدعت میخواند. در طحاوی و ینابیع آورده که باید خطیب دو خطبه خواند. میان إین دو ساعتی بنشیند. و هر دو بلند خواند. أما خطبهء دوم را أندکی بلند خواند، نه مانند أول. و سنت در خطبه آنکه حمد گوید و خلق را پند دهد. و چیزی أز قرآن بخواند و درود گوید و مسلمانان را دعاء کند. باید بدانیم که بدعت که موجب إثم می گردد مخالفت کردن است به عمل أصحاب کرام- رضوان الله

علیهم. چون که «**علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین من بعدی**» عمل أصحاب را نیز لازم میگرداند. پس همه إثم و ضلال در مخالفت آنها است. أصحاب کرام- رضوان الله علیهم أجمعین- دو خطبه می خواندند. دو أذان می گفتند. در هردو خطبهْ أصحاب و چهار یاران را ذکر می کردند. و دعاء می کردند برای صلاح دین و دنیاء مسلمانان. پس بدعت و إثم أذان را کم کردن و خطبه را نقصان کردن و چهار یار و صحابگان را ذکر نکردن و أمثال إین أعمال می باشد. خداوند هدایت کند.

باز گفته است: ((سر برهنه کردن و عادت کرده گردیدن مکروه و تشبه به کفار است. مویهای را فرق کردن سوی نصف سر مکروه وتشبه به فساق است)).

ج)- إین درست است.

باز گفته است: ١٩)- ((حشرات را زنده در قلاب و غیره دوخته برای شکار در آب یا غیره نهادن مکروه و ممنوع است)).

ج)- إین درست است تعذیب هر ذی الروح و کشتن آن بی ضرورت ظلم است و نا رواست.

باز گفته است: ٢٠)-((زن را کفشِ آواز دار و زیور آواز دار روا نیست)).

٢٢)- ((إستعمال أجزای إنسان و پیوند کاریء أعضاهای إنسان با إنسان جائز نیست)).

۲۳)- ((لباس سرخ معصفر برای مردان مکروه است)).

۲۴)- ((چلیم و تنباک و سیگار و دُخانیات مکروه اند)).

۲۶)- ((تمام أنواع شراب حرام اند.))

۳۰)- ((زنان را دوا خوردن بعد أفتادن روح در بچه برای إسقاط حرام است)).

ج)- إين مسائل درست آمده

باز گفته است: ۳۳)- ((بعد نمازها إلتزام کلمهء طيبه به جهر يک بار يا بيشتر بدعت است)).

ج)- جهر به ذکر بعد نماز مشروع هست در أحاديث شريف بسيار ورود يافته. بعضی مجتهدين بدان عمل کرده اند. پس آن را بدعت گفتن روا نيست.

باز گفته است: ۳۵)- ((در أذان چون نام گرامیء آن حضرت ﷺ می آيد بوسيدن دو أنگشت و بر چشم نهادن و قرة العينين خواندن ثبوتی ندارد)).

ج)- فقهاء إين عمل را مستحب فرموده اند. وحديثی روايت می کنند. هرچند بعضا حديث را ضعيف گفته باشند هم آن منافیء عمل نمی گردد. زيرا که حديث ضعيف در فضائل أعمال معمول می باشد. باز گفته است:

۳۶)- ((رفع يدين بعد أذان, در دعاء وسيله و غيره لغو است. ثبوتی ندارد)).

ج)- بدان ای برادر منصف رفع یدین معنیی هست که أز دعاء جدا نیست بحیث یکی را به جای دگر ذکر می کنند و در حکمْ رفعِ یدین را سنت دعاء میخوانند. چنانچه در أحادیث بیان آن را می آریم إن شاء الله تعالی. پس رفع یدین را لغو گفتن بسیار بی أدبی است نسبت أحکام شرع شریف. باز گفته است:

۴۴)- ((دعاء دوم بعد نماز ظهر و مغرب و عشاء به إین إلتزام عملی بدعت است – حضرت دیار الهند و العرب مفتی محمد کفایت الله دهلوی رحمت الله در إین مسئله رسالهء مستقله به نام- النفائس المرغوبة فی حکم الدعاء بعد المکتوبة نوشته و درآن تقریبا –۱۵۰- إلی –۲۰۰- تصدیق أز مواهر علماء موجود است. حتاکه رئیس مبتدعین وبریلویین تصدیق کرده است. مطالعه باید نمود و در أحسن الفتاوی أز صحیفة ۳۴۱- تا- ۳۴۷- بحثی نفیس کرده است)).

۴۶)- ((بعد ختم دعاء، بعد درود، کلمهء طیبه خواندن و دست به روی مالیدن بدعت است)).

ج)- بدان ای طالب حقیقت إین سه حکم که در إین سه فقره آورده است. أز جادهء حق و روش سنت بسیار بیرون است. ((یکی دست برداشتن در دعاء. دوم دعاء دوم بعد ظهر وغیره. سوم دست به روی مالیدن بعد دعاء. هر چند إین را أز علماء شهیر روایت کرده باشند هم إعتباری ندارد)) بسیار ناخوب کرده است. دست برداشتن در دعاء سنت

دعاء است تلازم تام است بین دعاء و دست برداشتن, به أندازه ای که أز دعاء به دست برداشتن تعبیر می شود.

چنانچه در حدیث شریف آمده است: «**إن ربکم حیی کریم یستحیی من عبده إذا رفع یدیه أن یردهما صفرا لاخیر فیهما فإذا رفع أحدکم یدیه فلیقل: یا حی لا إله إلا أنت ثلاث مرات ثم إذا رد یدیه فلیفرغ ذلک الخیر علی وجهه**» الطبرانی.

در مشکات شریف نیز إین حدیث آمده به أندک إختصار. نظر آرید که در حدیث شریف به جای یدعو یرفع یدیه آمده.یعنی دعاء بی رفع ید نبوده است. باز ببین که در حدیث شریف گفته است: «**فلیقل: یا حی لا إله إلا أنت ثلاث مرات**» یعنی سه بار کلمهء طیبه گفته دست به روی بمالد.و إینجا شیخ فرمود که – بعد ختم دعاء کلمهء طیبه گفتن ودست به روی مالیدن بدعت است. لاحول و لا قوة إلا بالله. به أحادیث شریف إین قدر مخالفت آشکار آوردن چه مقصد باشد. حدیث دگر:

وعن مالک بن یسار– قال: قال رسول الله ﷺ «إذا سئلتم الله فاسئلوه ببطون أکفکم و لا تسئلوه بظهورها».و فی روایة ابن عباس قال: «**سلوا الله ببطون أکفکم و لا تسئلوه بظهورها فإذا فرغتم فامسحوا بها وجوهکم**».أبو داود.

إین حدیث شریف نیز سؤال و دعاء را به دست برداشتن تعبیر کرده است. و باز تأکید کرده است به مالیدن روی به دستها. حدیث دگر: **عن**

الزهری قال: «كان رسول الله ﷺ يرفع يديه عند صدره فی الدعاء ثم يمسح بهما وجهه». همه كتب أحاديث أز إين مضمون مشحون می باشند كه دعاءْ و سؤال و إلتجاء به دست برداشتن می باشد. إينچنين دست به روی ماليدن أز سنن و آداب دعاء می باشد.

أما دعاء دوم پس در صحيح بخاری آورده است:

باب تكرير الدعاء

ای هذا باب فی بيان تكرير الدعاء و هو أن يدعو به مرة بعد أخری لأن فی تكريره إظهارا لموضع الفقر والحاجة إلی الله- عز و جل- والتذلل والخضوع له.

لقد روی أبو داود و النسائی من حديث ابن مسعود- رضی الله عنه: «أن النبی ﷺ كان يعجبه أن يدعو ثلاثا و يستغفر ثلاثا» و أخرجه ابن حبان فی صحيحه.

چنين است روايت أحاديث و گفتگوی سلف در مقام دعاء و تكرار آن.

أگر كسی می گفته باشد كه مراد أز إين سه يک دعاء را سه بار گفتن است نه سه بار دست برداشتن. می گوييم كه: گفتهء شارح دلالت بر تكرار إظهار فقر و إحتياج است. با آنكه در أحاديث دگر إين معنی به صراحت آمده است. در حديث طويل كه أز حضرت عائشه- رضی الله

عنها- روايت مى كنند گفته است. **زاد عيسى ابن يونس و الليث عن هشام عن أبيه عن عائشة- رضى الله عنها- قالت: «سحر النبى ﷺ فدعا و دعا و دعا» و ساق الحديث.**

يعنى بار- بار دعاء كردند تا آنكه بِهْ شدند. و در حديث دگر صريح آمده است كه: سه بار دست برداشته دعاء كرده اند. **قال: «خرجنا مع النبى ﷺ من مكة نريد المدينة. فلما كنا قريبا من عزوزاء نزل ثم رفع يديه فدعا الله ساعة ثم خر ساجدا فمكث طويلا ثم قام فرفع يديه ثم خر ساجدا فمكث طويلا ثم قام فرفع يديه ساعة ثم خر ساجدا. قال: إنى سئلت ربى و شفعت لأمتى فأعطانى ثلث أمتى فخررت ساجدا لربى شكرا ثم رفعت رأسى فسئلت ربى لأمتى فأعطانى ثلث أمتى فخررت ساجدا لربى شكرا ثم رفعت رئسى فسئلت ربى لأمتى فأعطانى ثلث الآخر فخررت ساجدا لربى شكرا».** رواه أحمد وأبو داود.

خوب تأمل آريد در إين حديث شريف پيغمبر خدا ﷺ چنين عمل كرده اند. و أمت خود را تعليم كردند. سه بار دست زارى به درگاه پروردگار برداشتند. و إلتجا كردند تا مقصود به كلى حاصل آوردند. و در هر بار دعاء براى ألطاف و عطاء إلهى سجدهء شكر به جا آوردند. پستر فائدهء تكرار دعاء را واضح بيان كردند. أمت مرحومه به پيروى و إخلاص تا إين دم چنين عمل كرده آمدند. إمروز به إجتهاد نو إين عمل بدعت گشت تكرار دعاء نا روا شد. جاى إسترجاع است. ع:

زین فتنــه ها که دامن آخر زمــان گرفــت

باید بدانیم که پیغمبر خدا ﷺ بسیار أز أعمال را دائم نمی کردند. أگرچه برای عمل کردن ترغیب می کردند. پس می گفتند برای أمت: «**علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین المهدیین من بعدی**». پس برای بعضی أعمال دلیل آوردن که پیغمبر خدا ﷺ چنین نکرده است دلیل شده نمیتواند. سلف صالح روش أصحاب را عملیّ هم به روایت برای ما نقل کرده اند. آنچه سلف صالح عمل کرده آمده اند بدان عمل کنیم. و روایات آنها را تتبع کنیم. همه روش سنت و عملهای نیک برای ما نمایان می گردد. و أگر به رأی خود پردازیم و روش نو إیجاد کنیم، و سنت و بدعت جدا کنیم شاید غلط و سهو و ویرانی در عقیدت و عمل پیدا شود.

بیان دعاء بعد أز نماز

دعاء بعد نماز و فضیلت آن و أمر به دعاء در همه کتابهای حدیث و در تفسیر آیات کریمه وجود دارد.

و در تکرار دعاء نیز حدیثها وارد شده. چنانچه روایت آن را ذکر کردیم. «**إن الله یحب الملحین فی الدعاء**». در شرح گفته است: **وأدنی الإلحاح أن یکرر ثلاثا والأوسط خمسا والأکمل سبعا**. در کتاب شعب الإیمان للبیهقی آورده است:

وأما آدابه اى الدعاء فمنها أن يقدم التوبة أمام الدعاء ومنها الجد فى الطلب والإلحاح ومنها أن يعزم إذا سئله ومنها أن يدعو ثلاثا ومنها افتتاح الدعاء وختمه بالصلوة على رسول الله ﷺ ومنها أن يدعو فى دبر صلواته ومنها أن يرفع اليدين حتى يحاذى بهما منكبين إذا دعا. ومنها أن يمسح وجهه بيديه إذا فرغ من الدعاء ومنها أن لايخلى يوما ولا ليلة من الدعاء. ومنها عند اجتماع المسلمين على الدعاء.

ببينيد كه حضرت إمام أحمد بن الحسين البيهقى در آداب دعاء چگونه تأكيد كرده است. باز چند آداب و شرائط ذكر كرده است براى إجابت دعاء. أز جمله إختيار مكان و زمان و جايهاى متبرک كه ذكرآن به طول مى أنجامد و همه آن را به روايات صحيحه إثبات آورده.

در صحيح بخارى آمده است: باب رفع الناس أيديهم مع الإمام فى الإستسقاء.

وقال أيوب بن سليمان حدثنى أبو بكر بن أبى أويس عن سليمان بن بلال عن يحيى بن سعيد. قال سمعت أنس بن مالک قال: أتى رجل أعرابى من أهل البدو إلى رسول الله ﷺ يوم الجمعة. فقال: يا رسول الله هلک الماشية هلک العيال هلک الناس. فرفع رسول الله ﷺ يديه يدعو ورفع الناس أيديهم مع رسول الله ﷺ يدعون. قال: فما خرجنا من المسجد حتى مطرنا. فما زلنا نمطر حتى كانت الجمعة الأخرى. فأتى الرجل إلى رسول الله ﷺ فقال: يا رسول الله بَشِقَ المُسافرُ ومُنِعَ الطريقُ. وعن أم

عطية- رضى الله عنها- قالت: أمرنا رسول الله ﷺ فى الفطر والأضحى أَنْ نُخْرِجَ الْعَوَاتِقَ وَالْحُيَّضَ وَذَوَاتِ الْخُدُورِ وَلٰكِنَّ الْحُيَّضَ يَعْتَزِلْنَ الصَّلٰوةَ وَيَشْهَدْنَ الْخَيْرَ وَ دَعْوَةَ الْمُسْلِمِينَ.

أگر آثار وارده در إين باب و أحاديث مرويه أندک تتبع کرده شود، همچون أمر بديهى، معلوم مى گردد که دست برداشتن در دعاء و به يک جايگى و دسته جمعى دعاء کردن أمر مهم است براى مسلمانان. أز إين رو جماعت در نماز و جمع آمد مسلمانان در إستسقاء و أمور مهمه، مشروع شده است. و همه کتب و نصائح به إين مضمون آمده که خداوند تبارک و تعالى دعاء جماعت مسلمين را رد نميکند. **«لا يجتمع ملأ فيدعو بعضهم و يؤمن بعضهم إلا أجابهم الله»**.الطبرانى عن حبيب بن سلمة الفهرى.

وصيت إمام أعظم أبو حنيفه- رحمة الله عليه

وصيت إمام أعظم أبو حنيفه- رحمة الله عليه- به إتخاذ ورد بعد نمازها. أما إينکه دعاء بعد أداء رواتب باشد پس إينجا بسطى مى خواهد. أولا: آنکه چنانچه پيشتر گفته بوديم أصل در همه أعمال پيروىء أصحاب کرام است- رضوان الله عليهم. دگر آنکه چون روايات در أعمال خير و فضائل و سنن بسيار آمده است همچون ذکر بعد صلوات و دعاء بعد نماز

و أداء سنن رواتب بعد نماز. پس به قول و عمل أئمهء إجتهاد بايد عمل كنيم تا فكر خود را پريشان و عمل را به تردد نه آريم. و إين عمل مجتهدين عظام همان عمل صحابگان است كه آن را بى تغيير و تبديل به ما نقل و كتاب كرده اند. چنانچه در فقه مى گويد: و **لا يوتر بجماعة خارج رمضان لأنه لم يفعل الصحابة- رضى الله عنهم- بجماعة فى غير رمضان. ولأن عليه إجماع المسلمين**. يعنى همه أعمالى كه مسلمانان عمل كرده آمده اند آن را به عمل صحابه و إجماع مسلمين إستناد مى دهند. و در- ما نحن فيه- عمل مسلمين چنين آمده، عصراً بعد عصرٍ كه إين را نقل فعلى گفتن ميتوان. يعنى همه مسلمانان به دسته جمعى دعاء مندوب را بعد أز أداء سنن رواتب به جاى آورده اند. و همين دعاء را دعاء بعد مكتوبه شماريده اند و إين منافات ندارد. چنانچه در لمعات شرح مشكات گفته است: و أز آنچه بايد دانست آن است كه تقديم رواتب منافى نيست بعديتى را كه در باب بعضى أدعيه و أذكار در أحاديث واقع شده است. و در فتح القدير گفته است: **ثم هل الأولى وصل السنة التالية بالفرض له أو لا ؟**

فى الشرح الشهيد- القيام إلى السنة متصلا بالفرض مسنون وما ورد من أنه ﷺ كان يقول دبر كل صلوة: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ. لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. اللَّهُمَّ لاَ مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ وَ لاَ مُعْطِي لِمَا مَنَعْتَ وَلاَ يَنفعُ ذَا الجَدِّ مِنْكَ الَجْدُّ» و قوله ﷺ **للفقراء المهاجرين«تسبحون وتكبرون وتحمدون دبر كل صلوة ثلاثا وثلاثين».**

وما روى أنه ﷺ يقول ايضا: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ. لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. ولا حَوْلَ ولا قُوَّةَ إلا بالله، لا إلهَ إلا اللهُ وَ لا نَعبُدُ إلا إيَّاه، لَهُ النِّعْمَةُ، و لَهُ الفَضْلُ، ولَهُ الثَّنَاءُ الحَسَنُ، لا إلهَ إلا اللهُ مُخْلِصينَ له الدِّينَ، وَ لَو كَرِهَ الكافرون» لا يقتضى وصل هذه الأذكار بل كونه عقيب السنة من غير اشتغال بما ليس هو من توابع الصلوة يصحح كونه دبرها.

پس به إين تقدير أمر سنن را مهم داستن و آن را تقديم كردن بر أذكار ضرور مى باشد و أداء أذكار و أدعيه عقيب صلوات نيز مهم مى باشد. و مجتهدين عظام و سلف صالح به آن إعتناء بزرگ داشتند. أز إين است كه حضرت إمام أعظم أبو حنيفه- رحمة الله عليه- در وصاياى خود گفته است: **«وأكْثِرْ ذكرَ الله تعالى فيما بين الناس ليتعلموا ذلك منك واتخذ لنفسك وِرْدا خلف الصلوة تقرأ فيها القرآن وتذكر الله تعالى وتشكره على ما أودعك من الصبر وأولاك من النعم»** و قرائت قرآن عقيب صلوات نيز أمر مهم مى باشد. و مؤمن هميشه بايد با قرآن باشد بعد نماز، و در نشست مجلس،وقت خوابيدن،و أز خواب برخواستن،و دگر حالات يک قدرى قرائت قرآن كند. أز إين روى سلف صالحين إين
را عمل جاريه گردانيده اند. بعد نماز- ٣٣- بار **سبحان الله** -٣٣- بار **الحمد لله** -٣٣- بار **الله أكبر** با أداء كلمهء توحيد: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ. لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.**

به جمعیت بعد أداء سنن می گفتند و دعاء می کردند و قاریء مجود چند آیت کریمه به ترتیل تلاوت میکرد. جماعه به إنصات و محبت إستماع می آوردند. و به حضور دل به یک جایگی دعاء می کردند. إین دعاء دوم بود. پس یک قدری صلوات به روح پر فتوح سرور عالم ﷺ می گفتند، و دعاء سوم می کردند. پس به فیض نماز برخواسته به أعمال خود مشغول می شدند. و إین طرز أداء را أز إقامت صلوات می دانستند. و إین ورد و وظیفه ای که حضرت إمام أعظم- رحمة الله علیه - فرموده اند برای همه مسلمانان حاصل میشد.

إنتباه- علماء إینجا دقیقهء مهمی بیان فرموده اند: خداوند تبارک و تعالی هرجای که بندگان را خطاب به نماز کرده باشد﴿وأقیموا الصلوة﴾ فرموده است. و در وصف بندگان ﴿والمقیمین الصلوة﴾ آورده.و در معرض ذم ﴿فویل للمصلین﴾ فرموده. و به مجرد﴿صلوا﴾خطاب نکرده است. حکمت آن است که مقصود أز نماز کمال عبادت برای ذات پاک است به حضور و یاد حق و تسبیح و تنزیه و با تضرع تام. أز إین روی إقامت را به برپای داشتن نماز ترجمه کرده اند. و تفسیر آن را گفته اند: و برپای میدارند و أداء می کنند نماز پنج گانه را به شرائط و آداب آن.

و در تفسیر قاضی بیضاوی گفته است: **ای یعدلون أرکانها ویحفظونها أن یقع زیغ فی أفعالها وهذا لأن الحقیق بالمدح من راعی حدودها الظاهرة من الفرائض والسنن وحقوقها الباطنة کالخشوع والإقبال بقلبه**

على الله تعالى لا المصلين الذين هم عن صلواتهم ساهون.

و در أحاديث شريف نيز چون بعضى سنن و آداب ذكر مى شود در تأكيد آن مى گويند:- **إنه من إقامة الصلوة.** پس نماز گذار بايد آداب و سنن نماز را نيكو رعايت كند تا در زمرهء- **والمقيمى الصلوة**- محسوب باشد.

سر برهنه بى خضوع ظاهرى نماز كردن و سلام گفته أز جاى برخواستن و سنن رواتب را ترک كردن و به دعاء و ذكر و تلاوت قرآن كه أز وظائف نماز و شرائط قبول عبادت است إعتنا نكردن، إضاعت است براى صلوة – أيَّ إضاعة.

پس اى طالب نماز را رعايت كن و آداب آن را به جاى آر ! سنن و آداب زينت عمل و كمال عبادت مى باشد هر كس به سنت و مستحب إعتنا نداشت فرض و واجب نزد أو هيين مى آيد. فيض عمل و بركت عبادت أز دل أو ميرود. هوش دار و گفتگوى حاضره را فريب راه خود مگردان!. أحاديث پاک پيغمبر را ﷺ نظر كن و هرچه آنجا آمده است أز ذكر و دعاء و تكبير و حمد و ثنا و درود آن را درياد دار و به قدر وسع عمل كن و ياران و برادران را نيز عمل فرما ! تا معلم خير باشى و منع مكن و براى منع حيله مجوى تا مناع للخير نگردى.

حالا چند حديثى أز إرشادات پيغمبر خدا ﷺ درياد مى آريم. آن را درياد دار و عمل كن. و **عن عبد الرحمن بن غنم عن النبى ﷺ قال:«من قال**

قبل أن ينصرف ويثنى رجليه من صلوة المغرب والصبح: لا إله إلا الله وحده لا شريک له. له الملک وله الحمد بيده الخير يحيي ويميت وهو على كل شيء قدير عشر مرات كانت له بكل واحدة عشر حسنات و محيت عنه عشر سيئات ورفع له عشر درجات وكانت له حرزا من كل مكروه وحرزا من الشيطان الرجيم ولم يحل لذنب أن يدركه إلا الشرک. و كان من أفضل الناس عملا إلا رجلا يفضله ويقول أفضل مما قال». رواه أحمد.

در شرح گفته است: **يحتمل** أنه يدعو به أكثرَ. وأنه يأتى بدعاء أو قرائة أكثر منه. و إين منافات ندارد به تعجيل سنت كه در حديث شريف آمده: وعن مكحول يبلغ به أن رسول الله ﷺ قال: من صلى بعد المغرب قبل أن يتكلم ركعتين. وفى رواية أربع ركعات. رفعت صلوته فى العليين مرسلا.وعن حذيفة نحوه. وزاد فكان يقول: عجلوا ركعتين بعد المغرب فإنه ترفعان مع المكتوبة.(رواهما رزين.)

زيرا كه منهى سخن گفتن و به كارى مشغول شدن مى باشد. چنانچه در شرح گفته است: وعن المغيرة بن شعبة أن النبى ﷺ «كان يقول فى دبر كل صلوة مكتوبة لا إله إلا الله وحده لا شريک له له الملک وله الحمد وهو على كل شيء قدير.اللهم لا مانع لما أعطيت ولا معطى لما منعت ولا ينفع ذا الجد منک الجد». متفق عليه.

طالبا!- در مضمون إين أحاديث تأمل كن و به حال بعضى أشخاص نظر كن كه دعواى سنت دارند و أز بدعت إجتناب مى فرمايند و چه سان

در بدعت فرو میروند. موقع سنت را نمیدانند. سنت در پیروی است و در إجراء فرمان پیغمبر خدا ﷺ بعد هر فرض ذکری می گفتند و به تعجیل سنت مغرب أمر فرمودند. و إین مدعیانٍ سنت بعد سلام أز مکتوبه به تعجیل بر میخیزند. و أز گرفتن أجر عمل و ثواب و إجراء سنت إبا میورزند.

محال است سعدی که راه صفا　　　توان رفت جز بر پی مصطفی

وعن أبی هریرة- رضی الله عنه- قال:قال رسول الله ﷺ: «ألا أدلکم علی ما یمحو الله به الخطایا ویرفع به الدرجات؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال: إسباغ الوضوء علی المکاره وکثرة الخطی إلی المساجد وانتظار الصلوة بعد الصلوة فذلکم الرباط» أخرجه مسلم ومالک.

وفی حدیث مالک بن أنس: «فذلکم الرباط فذلکم الرباط» ردد مرتین. رواه مسلم. وفی روایة الترمذی ثلاثا.

و در حدیث معاذ- رضی الله عنه- که أز رؤیاء پیغمبر خدا ﷺ حکایت میکند. «**فقال: یا محمد! فیم یختصم الملأ الأعلی؟. قلت: فی الکفّارات. قال: و ما هن؟. قلت: مشی الأقدام إلی الجماعات، والجلوس فی المساجد بعد الصلوات، وإسباغ الوضوء حین الکریهات**».

در إین أحادیث شریف تأمل آر که أمر به جلوس آمده بعد صلوات و برای جلوس در مساجد فوائدی بیان شده أز معانیء أخروی که کفارت گناهان و رفع درجات است. و ضروریات دنیوی که مرابطه است در سبیل الله و پاسبانیء حدود إسلام.

گذاريدن سنت در مسجد

در صحيح إمام بخارى آورده: **أخبرنا نافع عن بن عمر- رضى الله عنهما- قال: صليت مع النبى ﷺ سجدتين قبل الظهر وسجدتين بعد الظهر وسجدتين بعد المغرب وسجدتين بعد العشاء وسجدتين بعد الجمعة فأما المغرب والعشاء ففى بيته.**

در إين حديث شريف دلالت ظاهر است بر گذاريدن سنت رواتب در مسجد. يعنى پيغمبر خدا ﷺ همراه أصحاب- رضوان الله عليهم- سنن رواتب را پيش أز مكتوبه بعد أز مكتوبه در مسجد أداء مى كردند. أما سنت مغرب و عشاء را در بيت ميگذاريدند. إينچنين عبد الله بن عمر نيز در بيت أداء مى كردند كه منزل أو نزديک بود. أما سائر أصحاب و كسانيكه منزلشان دور بود پس در مسجد ميگذاريدند. براى إين دلالت أحاديثى بسيار است. أز جمله: و **عن أنس- قال: كنا بالمدينة فإذا أذن المؤذن لصلوة المغرب ابتدروا السوارى فركعوا ركعتين حتى أن الرجل الغريب ليدخل المسجد فيحسب أن الصلوة قد صليت من كثرة من** يصليهما. رواه مسلم. دلالت إين حديث شريف ظاهر است در إينكه أصحاب كرام سنت مغرب را در مسجد ميگذاريدند. **أما ركعتين قبل المغرب** پس ظاهر گفتهء حضرت أنس- رضى الله عنه- آن است كه در أول حال آن را مى گذاريدند پستر آن را ترک نمودند. و همه نوافل را تا

شش رکعت بعد مغرب أداء می کردند و پیغمبر خدا ﷺ نیز سنت مغرب را بعضی أوقات در مسجد أداء می کردند.

چنانچه و عن بن عباس- رضی الله عنهما- قال: «**كان رسول الله ﷺ يطيل القراءة فی الركعتين بعد المغرب حتى يتفرق أهل المسجد**» رواه أبو داود. إين عبارت ظاهر است که إين دو رکعت را در مسجد میگذاریدند. باید بدانیم أصل آن است که نماز و سائر أعمال خیر أز ذکر و تلاوت قرآن و تعلیم و سائر أعمال نیک در مسجد باشد. چون که مساجد بهترین بقاع أرض است. و خانهء خداست. و ریاض جنت است و پیغمبر خدا ﷺ برای أداء عبادات در مسجد ترغیب بسیار مینمودند.

چنانچه أز جمله: و **عن أبی أمامة قال: قال رسول الله ﷺ «من خرج من بيته متطهرا إلى صلوة مكتوبة فأجره كأجر الحاج المحرم ومن خرج إلى تسبيح الضحى لا ينصبه إلا إياه فأجره كأجر المعتمر والصلوة على إثر صلوة لا لغو بينهما. كتاب فی عليين**» راوه أحمد وأبو داود.

پس أصحاب کرام رضوان الله علیهم می خواستند همه أعمال خیر آنها در مسجد باشد و مساجد هیچ وقت أز نماز گذاران و تالیان قرآن و تعلیم کنندگان خالی نبود. و إین حالت شاید بر بعضی آنها دشواری می آورد أز إین جهت پیغمبر خدا ﷺ شفقت بر آنها آورده می گفتند: بعضی نمازهای خود را در خانه ها به جای آرید! أز طرف دگر خانهء مؤمن باید بی عبادت و نماز و ذکر نباشد أز إینجا پیغمبر خدا ﷺ میفرمودند: «**اجعلوا**

فی بیوتکم من صلواتکم ولا تتخذوها قبورا» یعنی خواب که أخو الموت است همه وقت خود را در خانه به خواب نگذرانید خانه را به قبر مانند نکنید. بل فرصتی برای بیداری و عبادت جدا کنید.

دو جماعت برای یک نماز پی هم در یک مسجد.

عن أبی سعید الخدری قال: جاء رجل وقد صلی رسول الله ﷺ فقال: «ألا رجل یتصدق علی هذا فیصلی معه فقام رجل فصلی معه».رواه الترمذی وأبو داود.

در شرح گفته: **لیحصل له ثواب الجماعة.** پس أز إین دلالت حدیث شریف معلوم می شود که تکرار جماعت در مسجد برای یک نماز روا باشد أگر بعد أز گذاریدن إمام نماز را چند تنی به مسجد آمد باید إقامت گویند: و به جماعت نماز را أدا کنند. أگر تنها گذاریدند أز ثواب جماعت محروم می مانند و سببگار تفرقه و مأثم می گردند.

گذاریدن سنت در سفر

گذاریدن سنت در سفر. در صحیح ابن خزیمه آورده است **عن ابن عمر- رضی الله عنهما- «قال صلیت مع النبی ﷺ فی الحضر و السفر. فصلیت معه فی الحضر الظهر أربع رکعات و بعدها رکعتین و العصر أربع رکعات لیس بعدها شیء والمغرب ثلاثا وبعدها رکعتین والعشاء أربعا**

وبعدها ركعتين والغداة ركعتين و قبلها ركعتين و صليت معه فى السفر الظهر ركعتين و بعدها ركعتين و العصر ركعتين و ليس بعدها شىء و المغرب ثلاثا و بعدها ركعتين و قال هى وتر النهار لا ينقص فى حضر و لا سفر والعشاء ركعتين و بعدها ركعتين و الغداة ركعتين و قبلها ركعتين.

و عن عطاء قال: «كان ابن عمر إذا صلى الجمعة بمكة تقدم فصلى ركعتين ثم يتقدم فيصلى أربعا وإذا كان بالمدينة صلى الجمعة ثم رجع إلى بيته فصلى ركعتين ولم يصل فى المسجد فقيل له فقال: كان رسول الله ﷺ يفعله». رواه أبو داود.

در إين حديث شريف دلالت ظاهر است بر إينكه گذاريدند سنن در سفر و حضر حتمى است. عبد الله بن عمر- رضى الله عنهما- كه پيروىء كامل داشت به أعمال پيغمبر خدا ﷺ به أداء سنن إهتمام مى داشتند. چون أو را پرسيدند. گفت: «**كان رسول الله ﷺ يفعله**» و حديثهاى دگر نيز دلالت دارند بر إينكه پيغمبر خدا ﷺ در سفرهاى خود سنن و نوافل را به جاى مى آوردند تا به جايى كه در حالت سير نيز آن را ترك نمى كردند و بالاى دابه آن را أدا مى كردند.

و عن جابر ابن عبد الله أن النبى ﷺ كان يصلى على راحلته نحو المشرق فإذا أراد أن يصلى المكتوبة نزل فاستقبل القبلة. البخارى. أما حديث حفص بن عاصم قال صحبت ابن عمر فى طريق مكة فصلى لنا الظهر ركعتين ثم جاء رحله و جلس فرأى ناسا قياما فقال: ما يصنع

هؤلاء؟- قلت يسبحون. قال: لو كنت مسبحا أتممت صلواتی.

پس إين نيز دلالت دارد بر أداء سنن در سفر چون كه مردم بسيارى بودند كه سنت را أداء مى كردند پس إين دلالت دارد بر معمول بودن و مشروع بودن أداء سنت در سفر. و عبد الله بن عمر- رضى الله عنهما- كه عذرى بيان كردند شايد أز سببى باشد أز ضيق وقت يا كلالت حال. چنانچه در شرح گفته است.

فيحمل إنكاره على نفل المجرد فى وقت المضيق أو فى الموسع على زعم الإلتزام فى الوظائف حتى حالة السفر و إلا فالصلوة خير موضوع و منعها غير مشروع.

چون سخن أز حال سفر آمد أز مدت سفر بيانى بياوريم بايد بدانيم كه أحناف مدت سفر را به سير سه روز تقدير مى كنند به سير إبل و راجل مساحت و فرسخ را إعتبار نمى كنند. أما در إين زمانه كه گردش پياده بسيار كم شده است پس لازم مى آيد كه براى راه روان حاضره مسافتى را نشان داده شود تا رخصتهاى سفررا به جاى آرند. كلان سالان و عالمان سال خورده كه پيشتر أز إين زمانه پياده گردى داشتند مى گفتند: براى پياده در يک روز تا-٧٠- هفتاد- كلومتر بل بيشتر سير كردن إمكان دارد. أگر به آرامى راه رود -٤٠-٥٠ - كلومتر راه مى رود. پيغمبر خدا ﷺ در سفر حج أز مدينهء منوره -٥-پنج روز أز ماه ذى قعده مانده بود برامدند -٤- چهار شب أز ماه ذى حجه گذشته بود به

مکهء مکرمه رسیدند. یعنی در روز زیاده أز–۵۰– کلومتر راه را طی کردند. أگر به حال گذشته قیاس کنیم شاید –۶۰–۷۰ –کلومتر سیر یک روزه می شده باشد. چون که در آن زمانه إین راه های موم فرش نبود. أز مدینهء منوره تا مکهء مکرمه صدها کوه و بلندی می برامدند. أز دره و وادیها می گذشتند إین مقدار راه قطع کردن در حالت سیر آرامی بود. أما در سیر عجله پس بسیار تر راه را طی می کردند.

چنانچه روایت می کنند: **جلس أبو سفیان بن حرب یوما فی نادی قومه. فقال: ألا رجل یذهب بمحمد ﷺ فیقتله غدرا فإنه یمشی بالأسواق لنستریح منه فتقدم له رجل و تعهد له بما أراد فأعطاه راحلة و نفقة و جهزه لذلک فخرج رجل حتی وصل إلی المدینة صبح سادسة من خروجه.**

أز إین روایت مفهوم می شود که آن مرد راه بین مکه و مدینه را در پنج روز طی کرد. خدا داند که در آن زمانه بین مکه و مدینه چه أندازه راه بود. به قیاس حاضره در روز به قریب ۹۰– کم می رسد پس در إین زمانه کسانیکه مدت سفر را به –۷۵– کم تخمین کرده اند بسیار کم أندیشی کرده اند. نه مسائل شرعی را نظر کرده اند، نه عادات مردمی را در سیر و گشت. أگر به حدیث ابن عباس– رضی الله عنهما– تکیه می کرده باشند. **عن مالک بلغه«أن ابن عباس کان یقصر الصلوة فی مثل ما یکون بین مکة و الطائف و فی مثل ما بین مکة و عسفان و فی مثل ما**

بين مكة و جدة قال مالك و ذلک أرْبَعَةُ بُرُد» رواه فى الموطأ.

پس إستدلال آنها به إين حديث هيج برابر نمى آيد. زيرا كه إين تقدير به إعتبار راه و گردش همان زمان بود كه أز مكهء مكرمه برامدن چند كوهى را بالا مى شدند و به چند وادى فرود مى آمدند. أز إينجاست حضرت إمام مالک- رحمه الله- آن را به چهار بريد تقدير كرده اند. أما إين زمان كوه را شق و كوهى را نقب و واديها را به جسر هموار كرده اند كه بين مكه و جده يک روزه راه شده است در حاشيهء- مشكات شريف- بريد را چنين بيان كرده: **البُرُدُ جمعُ بريد وهى أربعة فراسخ و الفرسخ ثلثة أميال. الميل قَدَّرَه بعضهم بستة آلاف ذراعٍ و الذراعُ أربعة و عشرون إصبعا على عرض. وهذا القول أشهر.**

بر إين تقدير چهار بريد را به يک صد و بيست و چهار- (١٢۴) كلومتر تخمين كرده مى شود و أستاذان كلان سال إين ديار كه سير و سفر پياده داشتند مى گفتند: جوانان مى توانند كه در يک روز به آرامى ۶٠- كلومتر سير كنند. أما در كتابهاى فقه براى سَفَرْ أقصرِ أيامِ سنهْ و أضعفِ حالِ راهْ رَوانْ را إعتبار مى كنند. و به همين إعتبار أگر در أكثر روز راه رود چهل —۴٠- كم به آرامى طى ميكند. أز إين روى أگر مقصد مسافر أز يک صدو بيست —١٢٠- كم بالا ميبود قصر مى فرمودند. أز إين مقدار كمتر باشد تمام مى كردند.

مسئلهء وتر

أما مسئلهء وتر پس در آن إختلاف آمده أز چند وجه. يكى إختلاف در حكم آن است كه واجب باشد يا سنت. حضرت إمام أعظم أبو حنيفه- رحمه الله- واجب گفته اند. دگر إختلاف در عدد ركعات و كيفيت أداء آن. حضرت إمام أعظم- رحمه الله- سه ركعت به يک سلام گفته اند.

حضرت إمام شافعى- رحمه الله- در يک قولشان چنين گفته اند: سه ركعت به يک سلام. و در قول دگر گفته اند: سه ركعت به دو سلام.و حضرت إمام مالک- رحمه الله- نيز چنين گفته اند. أما وتر به يک ركعت. پس هيچ كس أز أئمهء إجتهاد بدان قائل نشده است. و علماء محققين گفته اند: در شرع شريف نماز به يک ركعت مشروعيت ندارد. و پيغمبر خدا ﷺ أز بُتَيْرَاء نهى كرده اند. تنها بعضى علماء أز ظاهر أحاديث كه در بيان نماز تهجد و أداء وتر آمده است، چنين توهمى آورده اند. چنانچه: و **عن ابن عمر قال: «قال رسول الله- صلى الله عليه و سلم- صلوة الليل مثنى – مثنى. فإذا خشى أحدكم الصبح صلى ركعة واحدة توتر له ما قد صلى» متفق عليه.**

أمثال إين حديث چند جاى آمده است كه أز ظاهر لفظ واحده گمان مى شود كه وتر يک ركعت باشد. ليكن إين گمان موجب حكم نمى شود. زيرا كه مى تواند معنى كلام **صلى واحدة بانضمامه مع مثنى** باشد. چون كه هيچ گونه دلالت بر تجديد تحريمه ندارد. إين معنى را أز حديث دگر آشكار مى

توان کرد. و عن نافع «قال کنت مع ابن عمر بمكة و السماء مغيمة فخشى الصبح فأوتر بواحدة ثم انكشف فرأى أن عليه ليلا فشفع بواحدة ثم صلى ركعتين- ركعتين. فلما خشى الصبح أوتر بواحدة». رواه مالک.

پس أز إين قول- «فشفع بواحدة»- فهميده مى شود كه معنى كلام- فشفع ما قبله بواحدة- باشد. إين معنى ظاهر است. دگر هيج احتمال ندارد. پس قول أو كه «فأوتر بواحدة» نيز چنين معنى دارد يعنى- فأوتر ما قد صلى بضم واحدة. چنانچه در شرح گفته است: - قوله «فأوتر بواحدة» أى مع شفع قبلها جمعا بينه وبين الأحاديث السابقة. چون إين معنى مقرر شد. پس به فعل پيغمبر خدا ﷺ و عمل أصحاب أو نظر كنيم. در صحيح بخارى در باب تهجد آورده است. عن أبى سلمة بن عبد الرحمن أنه سئل عائشة كيف كانت صلوة رسول الله ﷺ فى رمضان؟ فقالت: ما كان رسول الله ﷺ يزيد فى رمضان ولا فى غيره على إحدى عشرة ركعة يصلى أربعا فلا تسأل عن حسنهن وطولهن ثم يصلى أربعا فلا تسأل عن حسنهن وطولهن ثم يصلى ثلاثا. قالت عائشة: فقلت يا رسول الله أتنام قبل أن توتر؟ فقال: «يا عائشة إنَّ عَيْنَيَّ تنامان ولا ينامُ قلبى» در بيان علامات نبوت نيز إين حديث را آورده ضمن باب كان النبى ﷺ تنام عينه ولا ينام قلبه.

و در كتاب مشكاة المصابيح آورده. عن عبد الله بن أبى قيس« قال سألت عائشة- رضى الله عنها- بكم كان رسول الله ﷺ يوتر؟ قالت: كان

يوتر بأربع وثلاث وست وثلاث وثمان وثلاث وعشر وثلاث ولم يكن يوتر بأنقص من سبع ولا بأكثر من ثلاث عشر». رواه أبو داود

باید بدانیم که گاها نماز شب را به وتر تعبیر می کنند. چنانچه در أحادیث بسیاری آمده.

وعن ابن عباس- رضى الله عنهما- «أنه رقد عند رسول الله ﷺ فاستيقض فتسوک وتوضأ وهو يقول:- إن فى خلق السموت والارض- حتى ختم السورة. ثم قام فصلى ركعتين. أطال فيهما القيام والركوع والسجود ثم انصرف فنام حتى نفخ ثم فعل ذلک ثلاث مرات. ست ركعات كل ذلک يستاک ويتوضأ ويقرأ هؤلاء الآيات ثم أوتر بثلاث».رواه مسلم.

أز إين أحاديث شريف معلوم می شود که در باب وتر هيچ ترديد نيست که پيغمبر خدا ﷺ به سه رکعت أدا کرده اند. و به سه رکعت آن را بايد أدا کرد إشارات أحاديث إين معنى را تعيين مينمايد.

چنانچه وعن عبد العزيز بن جريج قال: سألنا عائشة - رضى الله عنها- بأىِّ شئ كان يوتر رسول الله ﷺ قالت: «كان يقرأ فى الأولى بِ- ﴿سبح اسم ربک الأعلى﴾ وفى الثانية ب-﴿قل يا أيها الكافرون﴾. وفى الثالثة ب-﴿قل هو الله أحد﴾ والمعوذتين». رواه الترمذى وأبو داود ورواه النسائى عن عبد الرحمن بن أبزى ورواه أحمد عن أبى بن كعب والدارمى عن ابن عباس. ولم يذكرا والمعوذتين.

وعن عَلِيّ قال: «كان رسول الله ﷺ يوتر بثلاث يقرأ فيهن بتسع سور من المفصل يقرأ فی كل ركعة بثلاث سور آخرهن قل هو الله أحد». رواه **الترمذی .**

أز إشارات إين حديثهاى پاک و تصريحات آن بايد يقين حاصل شود كه وتر سه ركعت است. چنان يقينى كه هيج إشتباه نگذارد و يک ركعت را نماز نگويد. جايى كه وتر را به هفت –٧– ركعت يا كه –١١– و ١٣– ركعت گفته شده است آن تعبير كردن است أز نماز شب به وتر چون كه أكثر وتر را در آخر شب مى گذاريدند و إلا وتر سه ركعت است.أزآن زائد نمى شود و أز سه كم نمى شود. چنانچه إشارت حديث مسافر آمده. عن ابن عمر– رضى الله عنهما– كه پيشتر ذكر آن گذشته بود «**والمغرب فی الحضر والسفر سواء ثلاث ركعات ولا ينقص فی حضر ولا سفر وهی وتر النهار**» در إين حديث شريف تصريح كرده و تأ كيد كرده بر بودن وتر سه ركعت و آن را كم كرده نمى شود. همچنانكه نماز مغرب كه وتر نهار است آن را در حضر و سفر كم كرده نمى شود. بسيار أز مجتهدين عظام إجماع مسلمين را برآن حكايت كرده اند.

وروى ابن أبی شيبة فی مصنفه حدثنا حفص بن عمر عن الحسن. قال: أجمع المسلمون على أن الوتر ثلثة. لا يسلم إلا فی آخرهن. وقال الكرخی أجمع المسلمون ... الخ. وممن قال: يوتر بثلاث لا يفصل بينهن عمر وعلی وابن مسعود وحذيفة وأبی بن كعب وابن عباس وانس وأبو

أمامة وعمر بن عبد العزيز والفقهاء السبعة وأهل الكوفة.

عجب أز گفتگوی حاضره. در یکی أز مصنفات إمروزه دیدم وتر را به یک رکعت تأکید کرده. و سه رکعت را رخصت گفته. و حدیث قراءت در سه رکعت وتر را آورده گفته است «**هذا إذا صلى ثلاثا**» پس تعجب کرده می شود که إین قید را أز کجا آورده باشد. آیا به محض رأی و فکر شخصی در حدیث شریف چیزی قید کردن و زیادت کردن روا می آمده باشد. هرگز روا نمی شود. علماء باید حذر کنند أز إین روایات که گفته شد. در دو أمر باید تأمل بیشتر بیاوریم. و علماء آن را خوب تر دریاد بدارند. أولا: آنکه علماء سلف در إسدلالهای خود گفته اند «**جمعا بين الأحاديث**» أز إین إشارتی بزرگ میتوان فهمید. إشارت إینکه در آن حالات که أحادیث پاک پیغمبر ﷺ جمع و تدوین نشده بود و مسلمانان در هر دیار و مملکت یک حدیثی را می شنیدند برای آنها رخصت میشد که بدان عمل کنند. و به حکم «**أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم**» همهء آنهارا بر هدایت گفته میشد. أما چون محدثین عظام **شَكَرَ اللهُ سَعْيَهُمْ** جِدُّ جَهْد نمودند. وأحادیث پاک را أز مصر و شام، بصره و کوفه و یمن و حجاز جمع نمودند. و تدوین و کتاب کردند. و برای علماء همه را عرضه داشتند. پس علماء باید به مجموع أحادیث نظر کنند تا حقیقت حکم و کیفیت عمل معلوم کنند.

بیان رفع یدین در تحریمه

برای مثال در باب رفع یدین در تحریمهء نماز چند حدیثی روایت شده: عن أبی حمید الساعدی«قال فی نفر من أصحاب رسول الله ﷺ أنا أحفظکم لصلوة رسول الله– صلی الله علیه و سلم.رأیته إذا کبر جعل یدیه حذاء منکبیه». وعن ابن عمر أن رسول الله ﷺ «کان یرفع یدیه حَذْوَ مَنْکِبَیْهِ إذا افتتح الصلوة». وعن مالک بن حویرث قال: «کان رسول الله ﷺ إذا کبر رفع یدیه حتی یحاذی بهما أذنیه» وفی روایة «حتی یحاذی بهما فروع أذنیه»

وعن مائل بن حجر أنه أبصر النبی ﷺ حین قام إلی الصلوة رفع یدیه حتی کانتا بحیال مَنْکِبَیْهِ وحاذی إبهامیه أذنیه ثم کبر. رواه أبو داود. وفی روایة له «یرفع إبهامیه إلی شحمة أذنیه» باز چند حدیثی در إین باب آمده که در بعضی «حذاء منکبیه» تنها آمده ودر بعضی دگر «فروع أذنیه» ذکر شده. أز إین سبب علماء در کیفیت رفع إختلاف کرده اند. أگر به مجموع إین أحادیث نظر کرده شود هیج إختلاف نمی ماند و معلوم می شود که «حَذْوَ منکبین»و«حِذَاءَ أذنین» هردو یک عمل بوده است. چنانچه در حدیث وائل ابن حجر هردو را ذکر کرده گفت: «رفع یدیه حتی کانتا بحیال منکبیه وحاذی إبهامیه أذنیه ثم کبر». چون در إین روایت «یرفع إبهامیه إلی شحمة أذنیه» آمده أحناف بدان عمل کرده اند. و أز «فروع أذنیه» نیز همین مراد داشته اند. و در ما نحن فیه. یعنی نماز

وتر نيز علماء بايد مجموع أحاديث را نظر كنند خصوص حديثهاى إمام بخارى- رحمه الله- تا معلوم شود روشن تر أز ضوء نهار إينكه نماز وتر سه ركعت است به يک سلام و أز إين بيرون هرچه مى گويند: همه وَهْم استُ بيرون أز فَهْم و ترديد بى جاى.

دوم آنكه در جمله شواهد و كسانيكه به سه ركعت أدا مى كردند — و أهل الكوفه — را به إجمال ذكر كرد إشارت به آنكه عمل أهل كوفه نيز دليلى است بزرگ بر درستىء عمل و صحت إعتماد. به إين معنى كه چون حضرت عَلِيّ- رضى الله عنه- به كوفه إنتقال آوردند. و كوفه را دار الخلافت قرار دادند. همه علماء و فقهاء صحابه- رضوان الله عليهم أجمعين- آنجا جمع آمدند. و كوفه را همچنانكه مَقَرّ خلافت بود مركز علم و محور عمل قرار دادند. أز إينجا عمل أهل كوفه را أسوهء خير گرفتن و دليل درستىء عمل گردانيدن در خاطر همه گان جاى گرفتست. دليل صدق براى كوفه إين بس كه حضرت إمام أعظم أبو حنيفه- رحمة الله عليه- نابتهء أوست.چون أز أون ذات پرسيدند كه علم را أز كه گرفتى؟ گفت: أز أصحاب و همنشينان عُمَر- كه آنها أز حضرت عمر- رضى الله عنه- گرفته اند. و أز أصحاب و همنشينان على كه آنها أز حضرت على- رضى الله عنه- گرفته اند. و أز أصحاب و همنشينان إبن مسعود كه آنها أز حضرت إبن مسعود- رضى الله عنه- گرفته اند. پس براى أو گفتند: **لقد استوثقت لعلمک**. يعنى هر آئينه براى خود علمى به

وثوق و إعتماد حاصل كردهء كه إين ذوات حاميان دين و حاملان علم و شرائع اند. پس برخلاف قول إينها قول كردن بسيار كم انديشى است. على الخصوص كسى كه أز تدقيقات علمىّ و تحقيقات مذهبىّء حضرت إمام أبو حنيفه- رحمة الله عليه- آگاهى يافته. پستر به دگر قولى ميل كند به جز عناد و تعنت محض چيزى دگر ندارد.

ذكر حضرت إمام أعظم- رحمة الله عليه

چون ذكر إمام أعظم أبى حنيفه- رحمة الله عليه- به ميان آمد أز أوصاف خجسته و أحوال با بركات أو چيزى به ذكر بياوريم.

بدان اى طالب صادق حضرت إمام أعظم نعمان بن ثابت- رضى الله عنه- أز تابعين كرام بوده كه به زيارت چند تنى أز صحابيان بزرگ مشرف شده أز آنها دعاء بركت دريافت كرده اند. وأز مجتهدين أولين بوده كه طريقهء إستنباط و إستخراج أحكام را أز كتاب وسنت تشريح داده اند. و أز مجددين مِئَهء أول بوده اند. يعنى در حديث شريف آمده كه:

و عن أبى هريرة- رضى الله عنه- فيما أعلم عن رسول الله ﷺ قال: «إن الله عز وجل يبعث لهذه الأمة على رأسِ كُلِّ مِئَةِ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِيْنَهَا».رواه أبو داود.

پس به رأس مئهء أول حضرت إمام أعظم رحمه الله مبعوث حق بودند كه عقائد زائغه و أعمال باطله كه گروه خوارج و دگر طوائف زيغ نو پيدا

کرده بودند همه آنهارا نفی کرد أز دین و تحریفات آنهارا دور کرد. و عقائد حقه و فقه خالصه را برای مسلمانان إظهار نمود. به نهجی که دین حق و فقه خالص برای همه چون چراغ روشن گشت. حضرت إمام شافعی – رحمه الله– که مجدد مِئَهْء ثانی بودند چنین بیان آورده اند و گفته اند: **الناس عیال علی أبی حنیفه فی الفقه**. یعنی فقه وفهم أبی حنیفه در دین برای همه مردمان کافی است. و روشنایء آن به همه عصور و مئات خواهد رسید. و حدیث شریف به إین معنی تصریح کرده است. در کتاب المعلومات النافعة آورده است: **فی الحدیث الشریف الذی أخرجه الإمام خوارزمی باسناد المتصل عن أبی هریرة– رضی الله عنه–** «**سیکون من أمتی رجل یقال له أبو حنیفة. هو سراج أمتی یوم القیامة**» إینچنین در کتاب الدر المختار.

باید بدانیم که إین حدیث شریف روایة و درایة صحیح است. وضعی نیست. نه همه حدیثهای پیغمبر خدا ﷺ محفوظ مانده اند و آنچه محفوظ مانده برای همه محفوظ نگشته.چنانچه إشارت حدیث حذیفه– رضی الله عنه– آمده که پیغمبر خدا ﷺ در بعضی مقامهای خود أز تمام أمور و حالات آینده خبر دادند. و رجالی را به نام آباء و أجداد ذکر کردند:حفظه من حفظه و نسیه من نسیه. پیغمبر خدا ﷺ حدیثی ایراد کرده اند در فضل عالم مدینه. چنانچه در مشکاة شریف آمده. و روایت کرده است شیخان حدیثی در فضل عالم أبناء فارس. پس شاید پیغمبر خدا ﷺ در حدیث

دگر آن مرد عالم را به نام و کنیت ذکر کرده باشند. وآن برای بعضی فراموش شده باشد و بعضی دگر آن را دریاد داشته باشند.

و دگر آنکه بزرگان بودند و فضلاء که هر وقت پیغمبر خدا ﷺ در واقعه میدیدند و إرشادات میگرفتند. و أز بعضی أمور إستفسار می نمودند. چنانچه در شأن إمام شافعی و إمام أحمد بن حنبل و إمام بخاری –رحمة الله علیهم– تشریفات و واقعاتی أز بزرگان حکایت می کنند. و در شأن إمام أعظم أبی حنیفه– رحمه الله– أز همه بیشتر حکایت و واقعات می آرند. أما علماء باید تنها به إین نظر نکنند بل به معانی نظر کنند به صحت قول و درستی دلیل و متانت کلام نظر کنند و به علو مأخذ إعتبار دهند. چنانچه پیشتر گذشته بود. عیسی بن موسی که یکی أز دانشمندان و داهیء عصر بود، أز حضرت إمام پرسید که علم را أز که گرفتی؟– گفت أز أصحاب عمر أز عمر. أز أصحاب علی أز علی. أز أصحاب عبد الله بن مسعود أز إبن مسعود– رضی الله عنهم. پس آن داهی به إین علو مأخذ إعتبار داده گفت: **لقد استوثقت لعلمک**. یعنی به جز إین بیان دلیلی دگر نجسته علم أو را به وثاقت و إعتماد صفت کرد. و تسلیم کمال أو شد. و إمام أوزاعی نیز به علو مأخذ إمام أعظم إعتراف کرده.

چنانچه سفیان بن عیینه می فرماید: یک دفعه إمام أبوحنیفه و إمام أوضاعی در دار الحناطین جمع شدند آن وقت إمام أوضاعی أز إمام أبی حنیفه پرسید چرا به وقت رفتن به رکوع و برخواستن أز رکوع رفع یدین

نميكنى؟ جاى تعجب است!. من أز زهرى به روايت سالم عن أبيه عن رسول الله ﷺ حديث نقل ميكنم كه رسول الله ﷺ رفع يدين ميكرد. و تو رفع يدين نميكنى؟. إمام أبو حنيفه- رحمه الله- در پاسخ فرمود: من أز حماد به روايت إبراهيم نخعى أز علقمه أسود عن ابن مسعود عن رسول الله ﷺ روايت ميكنم كه رسول الله ﷺ علاوه أز آغاز رفع يدين نميكرد.

آن وقت إمام أوضاعى گفت: من أز زهرى عن سالم عن أبيه روايت ميكنم. و تو در مقابل إين حديث حديث حماد را ذكر ميكنى! إمام أبو حنيفه- رحمه الله- فرمود: آرى حماد أز زهرى، وإبراهيم أز سالم فقيه تر بود، و علقمه هم أز نظر فقاهت أز ابن عمر كمتر نبود. أگرچه ابن عمر أز فضيلت صحابيت و همنشينى برخوردار بود. و عبد الله بن مسعود- رضى الله عنه- به هرحال عبد الله بن مسعود است. بعد أز شنيدن إين جواب إمام أوضاعى ساكت شد. ببينكه إمام أوضاعى- رحمه الله- علو إسناد و فقاهت راوى را چه قدر إعتبار دادند. و قضيه را مسلم دانستند.

أز إين روايت چند أمرى را تأمل و در يافت بايد كرد.

أولا: آنكه گفتگوى سلف همه به روايت بود

دگر آنكه قوى ترين روايت را إعتبار ميگرفتند.

دگر آنكه حضرت إمام أعظم روايات أقوى را خوب تر جدا مى كردند. و أز روايت صحابيان بيرون سخن نمى كردند. چنانچه گفته اند به روايت سفيان: **قال سمعت أبا حنيفة يقول: آخذ بكتاب الله. فما لم أجد فبسنة**

رسول الله. فما لم أجد فی کتاب الله ولا فی سنة رسول الله أخذت بقول أصحابه. آخذ بقول من شئت منهم وأدع من شئت منهم. وما أخرج من قولهم إلی قول غیر هم. فأما إذا ما انتهی الأمر جاء إلی إبراهیم و شعبی و ابن سیرین و عدد رجالا فقوم اجتهدوا فاجتهد کما اجتهدوا.

و متانت قول أو را إمام مالک– رحمه الله– **چنین بیان فرموده: عن أحمد بن صباغ قال سمعت الشافعی محمد بن إدریس قال: قیل لمالک بن أنس هل رأیت أبا حنیفة؟– قال نعم. رأیت رجلا لو کلمک فی هذه الساریة أن یجعلها ذهبا لقام بحجته.**

آری همه أئمه و پیشوایان به فضل و نباهت حضرت إمام أعظم– رحمة الله علیه– إعتراف داشتند. تا به جائیکه به طرز تمثیل آورده اند. **قال سفیان الثوری: کنا بین یدی أبی حنیفة کالعصافر بین یدی البازی. وإنه لسید العلماء.**

قطعِ نظر أز إین همه کسی که به کتب مذهبیء أو نظر آرد طرز إستدلال و وضع مسائل و بیان أصول و فروع و تحقیقات علمیء أو را درک نماید شک نمیکند در بودن أو چراغ أمت و نور دین و پرتو نور معرفت در دین و عقیدت و در بودن أو دلیل هدایت و واسطهء نجات.

چنانچه حضرتِ مِسْعَر بْن کِدَام گفته اند:

مَنْ جَعَلَ أَبَا حَنِیفَةَ بَیْنَهُ وبَیْنَ اللَّهِ رَجَوْتُ أَنْ لَا یَخَافَ وأَنْ لَا یَکُونَ فَرَّطَ فِی الِاحْتِیَاطِ لِنَفْسِهِ. (رد المحتار) میرزا بیدل:

گـرد حـقيقتی به نظر عرضه میـدهـند

تــا چشم كيست قابل إين توتياى فيض

بايد بدانيم كه بناء مذهب إمام بر حديث صحيح بوده. چنانچه گفته اند: **إذا صح الحديث فهو مذهبى**. و حديث ضعيف را نيز إعتبار ميدادند و در فضائل أعمال معمول مى دانستند. و بر رأى محض مقدم مى شماريدند. چنانچه در ثناء إفتتاح نماز«**سُبْحَانَك اللَّهُمَّ وبِحَمْدِكَ وتَبَارَكَ اسْمُكَ وتَعَالَى جَدُّكَ ولَا إلَهَ غَيْرُك**»-گفته اند. و قَوْلُهُ: «**وَجَلَّ ثَنَاؤُكَ لَمْ يُذْكَرْ فِى الْمَشَاهِيرِ فَلَا يَأْتِى بِهِ فِى الْفَرَائِضِ**».

چنين إحتياط و دقت كار ميفر مودند. أحاديث پاک را بسيار خوب ميشناختند. حضرت إمام أبو يوسف القاضى گفته اند: **ما رأيت أعلم بتفسير الحديث من أبى حنيفه- رحمه الله**. و إمام أوضاعى- رحمه الله. حضرت إمام أبو حنيفه را أز معانى شفا بخش كه بيان كرد أو را به وصف طبيب ياد كرد. و **قد سأله الأوزاعى عن مسائل وأراد البحث معه بوسائل فاجاب على وجه الصواب. فقال له الأوزاعى من إين هذا الجواب. فقال من الأحاديث التى رويتموها ومن الأخبار والآثار التى نقلتموها. وبين له وجه دلالاتها وطريق إستنباطاتها. فأنصف الأوزاعى ولم يتعسف. فقال نحن العطارون وأنتم الأطباء أى العارفون بالداء والدواء.**

جائيكه حديث أز پيغمبر خدا ﷺ و روايت أز أصحاب كرام- رضوان الله عليهم- دريافت نمى كردند به قياس و إجتهاد عمل مى فرمودند.

همچنانکه دگر مجتهدین عظام نیز إستنباط و قیاس أحکام می آوردند.

أما قیاس حضرت إمام أعظم- رحمه الله- به حق نزدیک و رأی أو مصیب می آمد أز إین روی حضرت إمام و یاران أو را به أصحاب الرأی یاد می کردند. یعنی أصحاب الرأی الصائب.

چون بیشتر حاجتمندان و سائلان مسائل أز نزد آنها مسائل و جواب با صواب در می یافتند ایشان را بدین لقب ممتاز داشتند. أما پستر إین کلمه نزد بعضی أهل وهم دگر معنی پیدا کرد. یعنی حضرت إمام و یاران أو به رأی خود عمل می کردند و به حدیث نظر نمی کردند و بعضی أهل عناد و تعنت غلو کرده می گویند: أحناف حدیث نمیدانند. و به رأی خود مسائل بیان می کنند. و بعضی دگر به جهل خود أندر شده می گوید: إمام أعظم برخلاف أحادیث سخن میکند. چنین أوهام و گفتگوی‌آن در إین زمان به حدی بالا رفته که سرایت آن به بعضی أهل فضل رسیده است. تا آنکه گفته اند: **والحق أنه لم یخالف الأحادیث عنادا بل خالفها اجتهادا لحجج واضحة ودلائل صالحة. وله بتقدیر الخطأ أجر و بتقدیر الإصابة أجران و الطاعنون علیه إما حُسَّادٌ أو جُهَّالٌ بمواقع الإجتهاد»**

در إین عبارت تأمل کن هرچند إین عبارت را برای دفاع أز جانب إمام آورده باشد لیکن در آن إقرار کردن است به إینکه حضرت إمام خلاف داشته باشند به أحادیث به إجتهاد آوردن خود. أما باید بدانیم که إین وهم است حضرت إمام هر گز رأی و إجتهاد را در مقابل نص و حدیث روا

نمیدارند. جائیکه ظاهراً خلاف دیده شود آن را به إختلاف رُواتِ حَدِیثْ باید حمل کرده شود. چنانچه در صورت إختلاف صحابه گفته بود:

آخذ بقول من شئت وأترک من شئت ثم لا أخرج عن قول الصحابی.

یعنی حضرت إمام أز قول و روایت صحابیان بیرون نمی شدند. إجتهاد درآن جای می آوردند که هیچ گونه روایتِ حدیثْ درآن نیامده باشد. حدیث هر چند ضعیف باشد آن را بر رأی و إجتهاد مقدم می دانستند. **کما لا یخفی علی من تتبع أصول الحنفیة و موارد اجتهادهم.**

باید بدانیم که چنین گفتگوی در حق إمام همه وَهْم است. بل إفتراء و إتهام است. منشأ آن کثرت جهل است و قلت تتبع مر آثار بزرگان و أحادیث پاک پیغمبر خدای را ﷺ. خصوص در إین زمان که سخن به تقلید گفتن بسیار شده است. و درک معنی و جستجوی حقائق کم گشته. طالبان را به بعضی مزخرفات و مزینات کلام قانع میگردانند. و أز معانی کلام و معنویات بزرگان چیزی پی بر نمیشوند. **بیت:**

در نیابد حال پخته هیچ خـام   پس سخن کوتاه باید والسـلام

و مانند إین فضل و کمال و شرف و نباهت در یاران و پیروان حضرت إمام به شرف صحبت و متابعت به فضل إلهی دیده می شود. چنانچه حضرت إمام شافعی- قدس سره- فرموده بودند: **من أراد أن یتبحر فی الفقه فلیلزم أبا حنیفة وأصحابه.**

حضرت إمام محمد- رحمه الله- مفتیء عالم إسلام بود همه روی زمین

به فتوای أو عمل داشت. و شاگردان أو در همه أطراف عالم تعليم خير می کردند.

و مردمان را به طريق صحيح ره بری می کردند. أز جمله حضرت إمام أبو حفص كبير بخاری كه آثار صحيحه و أعمال خجستهء أو تا إمروز همچون أسوهء خير باقی مانده و وسمهء بدعت و شين إبتداع در إين ديار ما وراء النهر ظهور پيدا نكرده.الحمد لله. در إين ديار ما وراء النهر تا إين دم هيچ گونه بدعت وجود نداشت. نه در گفتگوی علماء و نه در عمل مسلمانان.مصنفات علماء همه به أصل سنت مطابق بوده. همه به پيرویء إمام أعظم أبی حنيفه - رحمه الله- بيان گر أصل سنت مصطفی ﷺ و بيان كنندهء روش أصحاب كرام و سيرت خلفاء راشدين و أتباع آنها- رضوان الله عليهم- آمده اند. شَكَرَ اللهُ سَعْيَهُمْ و أعْظَمَ أجْرَهُمْ.

درآن حالات علماء دين سعی رسا و كوشش بليغ داشتند در إحياء سنت و إمحاء بدعت. همه يک فكر ويک أنديشه بودند. هرچه می گفتند در دين وعقيدت به روايت می گفتند. همه راويان حديث بودند. أما فقيه تر وأهل فهم را مقدم می دانستند. يكی را فقيه دگری را محدث گفته تفرقه نمی آوردند. چنانچه عصر إمام محمد و إمام شافعی و زمانهء إمام أبو حفص كبير بخاری گواه إين حال است.

إينجا حكايتی می آرند در شأن إمام أبی حفص ذكر آن بسيار مناسب می آيد. أبوعبد الله محمد بن سلام بيكندی أز شيوخ إمام بخاری يكی أز

حافظان و محدثين مورد إعتماد است با إمام أبی حفص كبير كه أز شاگردان إمام محمد شيبانی- رحمه الله است با كمال إخلاص با أو إرادت ميورزيده و رسوخ علمی و قرب مقامات معنویء أو را ستايش می كرده است. تا آنجاكه برای تأييد فقاهت و قرب منزلت أو گفته است: در بخارا در منطقهء خرقان پيغمبر خدا ﷺ را آن گونه كه در خبر آمده به خواب ديدم كه بر شتری سوار و كلاه سفيد بر سر داشتند. جمعيت أنبوه به پيشواز آن حضرت إستاده و أز حضور أو شادمان بودند. و إنتظار ميكشيدند تا كجا فرودش آورند. آن حضرت به خانهء أبو حفص كبير فرود آمدند. و سه روز در خانهء أو بودند. و در تمام إين سه روز أبوحفص به نزد آن حضرت كتاب می خواند پيغمبر گرامی هيچ بر أو رد نفرمود. و تمام آنچه را كه خواند صحة گذاريدند. رؤيا إلهام مؤمنان است. ببينيم كه مؤمنان چگونه إلهام خير می گرفتند به حكم «**الرؤيا الصَّالِحةُ مَا يَرَاهُ الرَّجُلُ أوْ يُرَى لَهُ**» چه أندازه قدر يكدگر را می شناختند. پيغمبر خدا ﷺ گفته اند: «**مَنْ رَآنِي فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَآنِي**» أز إين روی إين را رؤيت حقيقی می شماريدند. و تمام آنچه را كه إمام خواند صحة گذاريدند. إين را حقيقت می دانستند. و تشريف آوردن پيغمبر خدای را ﷺ به منزل إمام أبی حفص منقبت بزرگ می دانستند برای إمام. پس أو را قدر می كردند وإكرام می كردند و هرچه ميگفت أز مسائل آن را حق می دانستند و بين مسلمانان نشر می كردند. تا إين دم

آن أثر باقی مانده است. الحمد لله.

دگر به إين معنی بايد يقين آری كه درآن عصرهای نيک در علماء حق خلاف و تفرقه نبود. مكتب حديث و مكتب رأی جدا نمی كردند. همه حق جوی بودند و حق شناسی داشتند. أهل فضل و تقدم را می شناختند. إين إختلاف وتفرقه در عصور بعد پيدا شد. مكتب رأی و حديث أز طبعِ آلودهءِ خودْ جُدا كردند. أگر به كسی ملال نه آيد خود ندانستند كه رأی چيست. أگر رأی عُمَر است- رضی الله عنه- آن أز حديث جدا نيست.

عن مجاهد قال: «كان عمر- رضی الله عنه- يری الرأی فينزل به القرآن» وعن **عَلِیّ رضی الله عنه قال: «إن فی القرآن لرأيا من رأی عمر»**. پس چنين رأی أز حديث جدا نمی باشد. أگر رأی أهل أهواء است آن را به بزرگان نسبت دادن خطا است.

علماء بايد همه را يک بينند تا أز معانیء آنها پی برند.

حضرت ميرزا عبد القادر بيدل گفته است:

غيريت أز نتائج طبع درشت توست

أجزای آب شـو ز دل يـک دگر بـرا

خلاصه فقه أز حديث جدا نيست. أهل حديث أهل فقه همه يک اند. أصحاب كرام- رضوان الله عليهم- بيشتر آنها راويان حديث بودند. أما فقهاء آنها هفت تن بودند. إينچنين در مجتهدين عظام راويان حديث

بسيار اند. أما فقهاء آنها معدود می باشند. مسائل مذهبی أز أحاديث صحاح مرويه جداگی ندارند. إختلاف جزئيّی که بين مذاهب أربعه ديده می شود آن در أحاديث مرويه نيز ديده می شود. پس بناء مسائل مذهبی همه بر أحاديث پاک مرويه می باشد. و هيچ گونه فرق و جداگی نمی باشد. علی الخصوص صحاح مرويهء حضرت إمام محمد بن اسماعيل البخاری- رحمه الله- همه أساس و بنياد مسائل حنفی می باشند.

چون که أحاديث کتاب إمام همه أحاديث ديار بخارائیّ اند که حضرت إمام أبو حفص کبير بخاری و پيروانش آن را نشر و تعليم می کردند. و حفاظ آن را حفظ می کردند. و پيغمبر خدا ﷺ در واقعهء بزرگی بر همه مسائل و کتب إمام أبو حفص صحة گذاريده بودند. پس صحت إين أحاديث أز آن توقيع و صحة گذاريدن پيغمبر خدا ﷺ أثر مانده است. و نيز حضرت إمام بخاری بيشتر أحاديث را أز حضرت عمر و علی و ابن مسعود- رضی الله عنهم- روايت کرده اند که حضرت إمام أعظم رحمه الله علم خود را أز إين ذوات و أصحاب آنها گرفته بود و در أسانيد کتاب أکثر شاگردان إمام أعظم مانند مسعر بن کدام و معمر و زياد و عبد الله بن مبارک را ذکر می کنند أز إين است که کتاب أو صحيح ترين کتاب آمده در حديث و شهرت نام أو به برکت إمام أعظم- رحمه الله- به همه گوش رسيده و هيچ حديث کتاب أو به مسائل مذهب حنفی مخالف نيامده. يعنی أحاديث مدونهء أصل کتاب. أما آنچه أز تابعين مانند محمد بن سيرين-

رحمه الله– و دگران روايت ميكند پس درآن مخالفت إمكان دارد.

بايد بدانيم كه در عهد صحابه و تابعين كتاب و تدوين علوم شهرت نداشت هرچه أز علوم و أحاديث روايت مى كردند به حافظه و ياد قلبىّ گفتگو مى كردند و بعضى أفراد در پارچه ها نبشته مى ماندند. أز إين روى أز حضرت إمام أعظم– رحمه الله– كتاب كم مانده است هرچه بود أز علوم آن را به شاگردان تلقين مى كردند. پس شاگردان آن را تدوين مى كردند.

بسيار تعجب است كه بعضا أز روى كم نظرى يا أز روى عناد مى گويند: حضرت إمام روايت حديث ندارند. يا مى گويند: به رأى خود سخن مى كنند. آيا به خود أنديشه نمى كنند كه حضرت إمام إين قدر أحكام شرع را أز أصول و فروع عقائد و أعمال وأخلاق و آداب، چگونه به رأى خود أدا كرد و به فكر شَخْصِىّ بيان كرد. بايد به كتابهاى فقه و مذهبىء أحناف نظر كنند. و به گمان سخن نكنند كه﴿**إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ**﴾ [الحجرات: ١٢]

باز گرديم به أول كلام. سخن در بارهء دعاء بعد نماز بود. در كتاب السعاية فى كشف ما فى شرح الوقاية آورده است: **تتمة فى الأمور المتعلقة بالفراغ من الصلوة. فمنها الدعاء. قال الشرنبلالى فى نور الإيضاح: ثم يدعون لأنفسهم وللمسلمين رافعى أيديهم ثم يمسحون بها وجوههم**.انتهى. ومثله فى **شرعة الإسلام** وغيره.

أز إين تعبير برداشتن دست در دعاء و به دسته جمعى دعاء كردن

مفهوم می شود. پستر گفته است: و روی البزار والطبرانی عن انس«كان النبی ﷺ إذا صلی وفرغ مسح بيمينه علی رأسه. وقال: بسم الله الذی لا إله إلا هو الرحمن الرحيم. اللهم أذهب عنی الهم والحزن».

أز إين روايت فهميده می شود كه آنچه بعضی كلان سالان عمل می كنند يعنی پيش أز دست برداشتن به دعاء چيزی خوانده به كف دست ميدمند و به پيشانه ميمالند خوب بوده است.

وروی البيهقی فی شعب الإيمان عن علی مرفوعا: «من قرأ آية الكرسی فی دبر كل صلوة لم يمنعه دخول الجنة إلا الموت ومن قرأها حين يأخذ مضجعه آمنه الله علی داره ودار جاره»

و روی أبو يعلی عن أبی سعيد كان النبی – صلی الله عليه

وسلم– يقول بعد ما يسلم: ﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ(١٨٠) وَسَلامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ(١٨١) وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الصافات: ١٨٢]

و در أحاديث دگر خواندن سورهء إخلاص و معوذتين نيز آمده است.

أز إين روايات معلوم می شود كه هر چه بزرگان كرده اند أز تلاوت قرآن بعد نماز و ذكر و ورْد همه در أصل ثبوت داشته است. ايچنين﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ [الصافات:١٨٠] الخ گفتن لازم بوده است. أما إينكه أداء أذكار پيش أز گذاريدن سنن باشد يا بعد أداء سنت خوب تر باشد.

پس در إين كتاب السعاية گفته است: و **مختار جمهور أصحابنا هو أنه لا يفصل السنة بالمكتوبة من غير فصل بالكلية ولا يفصل بينها بالأذكار الطويلة أيضا. قال الحافظ بن حجر فى فتح البارى استنبط من مجموع الأدلة أن للإمام أحوالا لأن الصلوة إما ان يكون مما يتنفل بعدها أو لا فان كان الأول فاختلف هل يتشاغل قبل التنفل بالذكر المأثور ثم يتنفل وبذلک أخذ الأكثرون لحديث معاوية وعند الحنفية يكره له المكث قاعدا يشتغل بالدعاء والتسبيح قبل أن يصلى السنة لأن القيام إلى السنة بعد أداء الفريضة أفضل من الدعاء و التسبيح ولأن الصلوة مشتقة من المواصلة و بكثرة الصلوة يصل العبد إلى مقصوده. انتهى من المحيط.**

أما الصلوة التى لا تنفل بعدها كالعصر فيتشاغل الإمام ومن معه بالذكر المأثور. وفى الخلاصة: الإشتغال بالسنة أولى من الإشتغال بالدعاء. وفى التاتارخانيه: إن كان الصلوة بعدها تطوع كالظهر والمغرب والعشاء يقوم إلى التطوع ويكره له التأخير عن حال أداء الفريضة وإذا قام إلى التطوع لايتطوع فى المكان الذى صلى فيه المكتوبة بل يتقدم أو يتأخر أو ينحرف يمينا أو شمالا.

أز إين عبارات بزرگان چنين مفهوم مى شود كه بين فرض و أداء سنن أندكى فصل بايد لكن نه به ذكر طويل. چون كه وصل بين نمازها بايد تا فرض و سنن آن همه يكجايه كمال يابند و به قبول برسند.

و أداء أذكار بعد نماز به يک جايگى بايد تا بركت و نزول رحمت

بیشتر باشد. چنانچه در أحادیث شریف در وصف حلقه های ذکر می آید. و دعاء نیز به دسته جمعی باید تا به إجابت نزدیک باشد. و خدای تعالی دعاء جماعت را رد نمیکند.و تکرار دعاء نیز مندوب است. أهمیتی دارد برای حصول إجابت. در أحادیث شریف تکرار بعضی أدعیه تا هفت بار آمده است. تکرار أذکار تا یازده بار و سیُ سه بار و تا صد بار آمده است. و در بعضی مورد ذکر طویل آمده بی بیان عدد به هرحال برای تکرار ذکر و دعاء منفعت بسیار ذکر می شود.

أز جمله حدیثی را می آریم که آن را حضرت شیخ سعدی در أول کتاب خود گلستان به طرز تبرک آورده است.

در خبر است أز سرور کائنات مفخر موجودات رحمت عالمیان صفوت آدمیان تتمهء دور زمان که یکی أز بندگان گنه کار، پریشان روزگار دست إنابت به أمید إجابت به درگاه خداوند- جل و علا- بردارد ایزد تعالی در أو نظر نکند بازش بخواند. بار دگر إعراض فرماید. بازش به تضرع و زاری بخواند. حق سبحانه و تعالی گوید: «**یا ملائکتی قد استحییت من عبدی ولیس له غیری**»- «**دعوتش را إجابت کردم و أمیدش براوردم که أز بسیاریء دعاءْ وگریهء بنده شرم دارم**».

در إین حدیث شریف نیکو تأمل آر! حدیث شریف هم نصیحت است هم ترغیب و هم بیان است برای آداب دعاء و هم شایان عمل است برای مخلصان. بسیار محل تعجب است که در حاشیهء جدیدهء گلستان بعضی

وهميات آورده كه حاصل آن منع كردن است مسلمانان را أز دعاء خير با طعن بر بزرگان دين. على الخصوص حضرت شيخ سعدى- رحمه الله- صاحب كتاب گلستان.

چنانچه گفته است: ((قوله- (دعوتش را إجابت كردم) بدانكه در ملك ما جاهستان يا پهانستان رسمى است أز قديم كه در پس نمازهاى پنج گانه به طور إلتزام و وجوب سه بار يا دو بار دعاء به جمع معا مى كنند. إمام را در محراب بسته دارند تا كل مقتديان أز سنن و نوافل فارغ گشته، سه كرت يا دو بار دعاء كنند. أگر كسى إثبات إين فعل را أز ايشان پرسد أز إينجا أز گلستان إين حديث غير ثابت را إستدلال مينمايند كه آن گنه كار سه بار دعاء كرد و قبول شد و إين رسم غير مسنون در إين وطن مايان رواج دارد كه تارک أو را قابل ملامت و شنعت ميدانند.حال آنكه أز قاعدهء مسنونه خلاف صريح است. زيرا كه آن حضرت سنت را على الدوام در خانهء مباركه ميگذاريدى. و بعد أز سلام أز جاى برگشتى)).

ج)- بايد بدانيم كه جناب پيغمبر خدا ﷺ بر عملهاى مندوبه مداومت نمى كردند. و سنت را نيز أحيانا ترک مى كردند. «**مَخافَةَ أن تُكْتَبَ على الأمةِ**»

وَ إين گفته كه- ((آن حضرت ﷺ سنت را على الدوام در خانهء مباركه ميگذاريدى))- صحيح نمى آيد.

چون كه آن حضرت ﷺ در أكثرْ سنت را در مسجد أدا مى كردند.

چنانچه در بعضی أحاديث آن را پيشتر بيان كرده بوديم. أز جمله:

عن ابن عباس- رضی الله عنهما- قال: «كان رسول الله ﷺ **يُطِيلُ الْقِرَاءَةَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ حَتَّى يَتَفَرَّقَ أَهْلُ الْمَسْجِدِ**» رواه أبو داود.

جناب پيغمبر خدا ﷺ گفته بودند: «**عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّيْنَ من بَعْدِي وَ عَضُّوا عليها بِالنَّوَاجِذِ**»

خلفاء راشدين همه سنن و مندوبات پيغمبر خدای را ﷺ به جای می آوردند. و ترغيب و تأكيد می كردند برای أداء آن. و می گفتند: «**عمل كنيد**» بعد پيغمبر خدا ﷺ خوف فرض شدن عمل نيست.

پس همه ذكر و ثناء، تسبيح و دعاء كه در أحاديث شريف آمده است بعد نمازها موافق به فرصت حال به جای می آوردند و إين سنت باقی ماند.

چنانچه در إين حاشيه گفت: ((رسمی است أز قديم كه در پس نمازهای پنج گانه به طور إلتزام و وجوب سه بار يا دو بار به جمع دعاء می كنند)).

آری أز قديم أز دَوْرِ أصحاب كرام إين عمل مانده است. أما بی إعتقاد وجوب. نماز گذار واجب و نفل را ميداند. أما إعتناء به أعمال دارد. و مداومت بر نيكی ها را دوست ميدارد. إلتزام عمل نيک ممنوع نيست.

وعن بريدة- رضی الله عنه- قال: **أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَدَعَا بِلاَلاً. فَقَالَ: «بِمَ سَبَقْتَنِي إِلَى الْجَنَّةِ؟ مَا دَخَلْتُ الْجَنَّةَ قَطُّ إلاَ سَمِعْتُ خَشْخَشَتَكَ**

أَمَامِي». قَالَ بِلالٌ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَذَّنْتُ قَطُّ إِلا صَلَّيْتُ رَكْعَتَيْنِ، وَ مَا أَصَابَنِي حَدَثٌ قَطُّ إِلا تَوَضَّأْتُ عِنْدَهُ، وَرَأَيْتُ أَنَّ لِلَّهِ عَلَيَّ رَكْعَتَيْنِ».فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «بِهِمَا». رواه الترمذی.

ببین أصحاب کرام به چه أندازه تأکید أعمال خیر را إلتزام می کردند و مداومت می کردند.

پستر گویا حضرت شیخ سعدی حدیث را نمیدانسته باشند و بدعت را نمیشناخته باشند گفته است:

((تقسیم بدعت به حسنه و سیئه درست نیست.زیرا که آن حضرت ﷺ به طریق إیجاب کلی فرموده: «**كُلُّ بِدْعَة ضَلاَلَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَة فِيْ النّارِ**».))

ج)- طالب حاذق باید بداند که در إین گفته: ((تقسیم بدعت به حسنه و سیئه درست نیست))- رد کردن قول حضرت عمر است- رضی الله عنه- که گفته اند: «نعم البدعة هی». سخن حضرت عمر را- رضی الله عنه- رد کردن بسیار نا رواست. پیغمبر خدا ﷺ گفته اند: «سخنان عمر إلهامات ربانی اند» حضرت میرزا عبد القادر بیدل گفته:

رسول گفت زبان عمر زبان حق اســت

حدیــث لـغو نیــاید أز آن أمــین هرگز.

باید إین را بدانیم که حضرت عمر- رضی الله عنه-«**نعم البدعة**» گفت آن به نسبت حال خود گفت که جماعت که در تراویح وجود داشت آن را هیئت یک جایگی إیجاد کرد. أما برای ما روا نیست که کردهء آنهارا بدعت

بگوییم.أگرچه به حسنه وصف کنیم. چون که کردهء أصحاب برای ما سنت است. «**عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ مِنْ بَعْدِي**»

پس إین دعاء دوم یا سوم را بدعت حسنه گفتن أز ظاهر بینی است. در حقیقت دعاء هر قدر که باشد سنت أصل است. إین حدیث شریف «**کل بدعة ضلالة**» مؤید إین معنی است. چون که به إیجاب کلی مفهوم می شود که هر بدعت ضلالت است. و هیچ بدعت أز ضلالت خالی نیست.

پس بر مدعی بیان لازم می آید که کدام ضلالت است که برای دعاء دوم یا سوم لازم می آید؟ وجه ضلالت آن در کجا است.؟

أگر بیان نکرد و بیان هم راه ندارد و به زعم خود ضلالت گفت و فاعل آن را به «**فی النار**» حکم کرد پس بسیار دور می أفتد.

و طالب حاذق و خدا ترس را أز چنین گفتار و چنین حکم حذر لازم.

باز درآن حاشیه گفته است: ((و أگر به طریقِ فَرْضِ مُحالْ مُسَلَّمْ داریم. پس هم به أمر مستحب چندان إصرار کردن موجب ضلالت و گمراهی است: **کما قال الملا علی القاری من أصر علی أمر مندوب و جعله عزما و لم یعمل بالرخصة فقد أصاب منه الشیطان من الإضلال. فکیف من أصر علی منکر أو بدعة**)).

ج)- بدانکه إین عبارت وی که ((به أمر مستحب چندان إصرار کردن موجب ضلالت و گمراهی است)) بسیار عبارت بی معنی و حکم بی دلیل است. حاصل آن منع آوردن است أز أعمال خیر و نقصان رسانیدن به

عمل مؤمنان. مستحب و مندوب زينت أعمال نيک و کمال عبادات می باشد. أز إين روی بزرگان می گفتند:

ای دلت پر ز نور أزحکمت.   مستحب دور نيست أز سنت

هر أمری أز سنن و مستحبات آمده است در أحکام إينچنين آداب و مندوبات که در سيرت پيغمبر خدا ﷺ و روش أصحاب کرام آمده است عمل کردن بدان بردوام لازم پيروی است. بيت:

محال است سعدی که راه صفا.   توان رفت جز بر پی مصطفی

بی عذر ترک کردن آن مخالفت آشکار می باشد به پيغمبر خدا ﷺ و أصحاب أو رضوان الله عليهم. أما آنچه آورده است أز گفتهء علامه علی القاری پس مقام آن دگر است. آن عبارت برای ترغيب در ترک مندوبات نيست بل برای ترغيب در عمل کردن به رخصت های شرعی است.

مثلا در ماه رمضان برای مسافر شريعت رخصت إفطار داده است. در عين حال أگر مشقت لاحق نشود روزه داشتن مندوب آمده است. پس در چنين حال أگر کسی با وجود مشقتِ راهْ روزه بدارد و به رخصت عمل نکند می تواند که به عجب و خود بينی و بعضی آفات نفسانی دچار آيد و وساوس شيطانی را به خود راه دهد. پس در چنين حال عمل به رخصت أولی می آيد. گفتهء مولانا علی القاری به إين معنی راجع است. نه برای ترک کردن مندوبات و بی إعتنائی به أعمال خير. باز در أخير گفته است:

((و بعضى نادانان به جاى إينكه إستدلال به حديث و قرآن نمايند إحتجاج به إين عبارت گلستان كنند)).

ج)- ما ميگوئيم نادانان چون به إين عبارت گلستان إحتجاج كنند معذورند، ندانستند چنگ به دامن بزرگان زدند، راه را يافتند. إن شاء الله تعالى. أما دانايان پس بايد بيان كنند كه كدام حديث يا كدام آيت قرآنى دلالت دارد بر إينكه دعاء دوم يا سوم ناروا است، تا نادانان به آن إستدلال كنند. نادانان براى دانش أمر و نهى شرعى را نظر مى كنند. به مجرد وَهْمْ- بِدْعَتْ گفته سر جنبانيدن يا بى دليل شرك- شرك گُفْتَهْ دَسْتْ أفشانيدنِ كسْ را إعتبار نميگيرند.

اى طالب صادق بارها گفته بوديم و باز ميگوييم كه مسائل نو پيدا همه مسائل وضعى و إيجادى اند. هيج مضمون حديث و معانى آيات قرآنى برآن دلالت ندارد. أز إين روى هر آيت و هر حديثى كه مى آرند بى مورد مى آيد. و براى آن تأويل بى جاى مى آرند. چنانكه در إين حديث شريف «**كُلَّ بِدْعَة ضَلاَلَةٌ ...**». بيان بعضى آن گذشت.

أز آيت كريمه نيزً مثالى ذكر كنيم در إين مضمون كه تأويلات بى مورد بسيار مى آرند.

﴿وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سَآءَتْ مَصِيراً﴾ [النساء:١١٥]

[هركه مخالفت رسول ﷺ كند بعد أز إينكه واضح شده است بر أو

هدايت و إتباع غير طريق مؤمنين كند حواله ميكنيم أو را آنچه إختيار كرده است. و داخل ميكنيم أو را در جهنم. و بد مرجعيست جهنم]

و ظاهر است كه در بدعت مخالفت رسول ﷺ لازم است و مخالف أو أز زمرهء مؤمنان نيست و جهنمى است.

طالبا–! به إنصاف تأمل آر! – چنين تأويل براى آيت كريمه و چنين حكم بر آن مترتب ساختن به كدام قاعده أز قواعد شرع برابر مى آيد.؟

براى كسى را حكم كردن كه مؤمن نيست و جهنمى است دليل صريح قطعى بايد تا صراحة دلالت به عدم إيمان كس كند. به چنين إستنباطات بعيده هرگز چنين حكمى روا نمى گردد.

طالب بايد پناه جويد أز چنين حكم و چنين تأويل در معانى آيات إلهى.

در تفسير بيضاوى آورده است:﴿وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ﴾ يخالفه من الشق فإن كلا من المتخالفين فى شق غير شق الآخر ﴿مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى﴾ ظهر له الحق بالوقوف على المعجزات﴿وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ غير ما هم عليه من اعتقاد أو عمل ﴿نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى﴾ نجعله واليا لما تولى من الضلال و نخلى بينه و بين ما اختاره﴿وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ﴾ و ندخله فيها ﴿وَ سَاءَتْ مَصِيراً﴾ جهنم.

در مضمون آيت و تفسير معانىء آن تأمل كنيد شقاق خلاف و جداگىء تام را گفته مى شود. سبيل در بر گيرندهء همه أعمال و إعتقاد دينى مى باشد. پس مراد أز غير سبيل مؤمنين غير راه إسلام مى باشد.

چنانچه در تفسیر جلالین گفته است: و یتبع طریقا غیر سبیل المؤمنین – ای طریقهم الذی هم علیه من الدین بأن یکفر. پس مراد أز إین شخص کافر است که با پیغمبر خدا ﷺ شقاق و جدال دارد و راه وروش مؤمنان را پیروی نمی کند و روش کفره را دوست میدارد. پس أو را با کفار یک جای کرده در آتش دوزخ میدرارند.

أگر به مضمون تفاسیر پیبر نشود باید به قواعد أهل سنت نظر کند که أهل سنت هیج کس را أز أهل قبله حکم به آتش نمی کنند هر نوع بدعت که داشته باشد.

تعجب مقام در إین است برای بدعت و أهل آن چنین وعید و حکم شدید می آرند. و بدعت را به دعاء دوم یا سوم بعد نماز یا دگر أعمال خیر تفسیر می کنند و خداوند تبارک و تعالی خود داند که مقصد إین حال چیست.؟

باز گفته است: ((تبصره: أگرچه قرآن مقدس إین موضوع را تقریبا سه صد (۳۰۰)- جای به بالا ذکر فرموده است وتأکید کرده است. أما أحقر قلم إختصار در إین مورد إختیار کرده ام. فقط به هفت آیت إکتفا کردم. العاقل تکفیه الإشارة، والقطرة تنبئ عن البحر المحیط، ومشتی نمونه أز خرواری است)).

ج)- ما میگوییم أگر دلالت إین عدد آیات أز قبیل دلالت و إستدلال إین هفت آیت باشد. پس هیج آیت قرآنی بر بدعت و حکم و بیان آن

دلالت نداشته است. آری إستدلال به آیات کریمه در بیان بدعت همه إستدلالات وَهْمِیّ است.

چنانچه أز بیان إین هفت آیت معلوم می شود هیچ کدام آیات قرآنی بر بدعت یا مذمت آن دلالت ندارد. إبتداع فقط در یک آیت کریمه ذکر می شود آن هم نه برای مذمت آن بل برای عدم رعایت بر آن.

﴿وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا﴾ [الحدید:۲۷]

باز گفته است: ((بعد أز إین هم چیزی أز أحادیث در إین مورد ذکر کرده می شود به گوشِ هوش مُتَوَجِّهِ فهم آنها باید شد)).

ولی نقل فقط به ترجمه است.

چند حدیثی ذکر کرده تا آنکه گفته است:

۷)- ((و أز إبن مسعود- رضی الله عنه- مروی است که فرمود: «میانه روی در سنت خوب تر است أز سعی در بدعت».رواه حاکم موقوفا.و فرمود إسناد أو صحیح به شرط شیخین.

((یعنی أگر کسی متبع سنت باشد و در عبادت میانه روی میکند و زیاده جدیت نمیکند- تا هم- إین شخص و عمل أو خوب تر است أز عمل آنکه سعی میکند در عبادت ولی أز بدعت نمی پرهیزد)).

ج)- ما میگوییم به گوش هوش متوجه باشید تا به فهم شریفتان نیکو آید که أز إین حدیث شریف و تقریر شیخ برآن چنین مفهوم می شود که

بدعت حسنه گفتن روا باشد.

چون که در هردو عبارت گفته است:

((میانه روی در سنت خوب تر است أز سعی در بدعت)).

چون میانه روی در سنت خوب تر باشد پس سعی در بدعت خوب میماند. و بدعت حسنه گفتن روا می گردد.

باز گفته است: ((إنتباه: ما إین نه ٩- حدیث به ترجمه نوشتیم که همه در موضوع ترغیب به إتباع و تمسک سنت بودند که مدار نجات و حفاظت إیمان إتباع سنت نبی ﷺ است و بس))- شعر:

مپندار سعدی که راه صفا   توان رفت جز بر پی مصطفی

عاقـلان را یـک حدیث کافی اســـت

وأحـمقان را خـرواری دانـگی نیـست.

ج)- بیان معانیء إین أحادیث با إظهار معنیء سنت و تعیین حقیقت بدعت پیشتر بیان کرده بودیم. باید بدانیم که مؤمنان را دشنام و أحمق گفتن باید سخت ترین بدعت باشد. بیت:

مباش در پـی آزار وهرچـه خـواهی کـن

که در شریعت ما بد أز إین گناهی نیست.

باز گفته است: ((**فصل دوم در بیان نحوست ترک سنت و قباحت بدعت و شامت طرف داران أهل بدعت**)).

و چند حدیثی با ترجمه نقل کرده است تا آنکه گفته است:

٨)- ((أز أبو هريره- رضى الله عنه- مرويست كه فرمود رسول خدا ﷺ «پيدا مى گردد در آخر زمانه شيادها، مكارها دروغگو بسيار مى آرند نزد شما أز أحاديث به آنچه نشنيده ايد. و پدرهاى شما هم نشنيده اند. پس دور داريد خود را أز ايشان و ايشان را أز خود تا كه شما را گمراه نكنند ودر فتنه نيندازند». رواه مسلم)).

((**تشريح**: يعنى در آخر زمان إين أمت مثل زمان ما بسيارى شيادها پيدا مى گردد. در جلو مردمان مى گويند: ما علماء هستيم و مشائخ طريقتيم أز فلان مدرسه و فلان شيخ تعليم و تلقين حاصل كرده ايم و شمارا دعوت به دين ميدهيم. و قول إين مولويان آخر زمانه قبول نكنيد كه گرگ يعقوب أز ايشان زنهار خواسته است. و روش پدران و جدان خود را به قول إين ملاها ترک نكنيد إينكه ما به شما حديث و قرآن ميخوانيم و در حقيقت دروغ و روايات موضوع و حكايات بى أساس مى آرند و مزين مى كنند. أز ايشان خود را دور داريد يعنى در مجالس شان نرويد كه صحبت و كلام شان أثر كرده أز دين دور ميگرداند. و ايشان را هم نزد خود نگذاريد و جا ندهيد كه عذاب مى آيد تا كه شمارا گمراه أز طريق سنت نكنند و در فتنهء شرك و بدعت نيندازند))- به قول خواجه

نصيحت أولين پير مى فروش إين است

كـه أز مصـاحب نا جنس إحتراز كنـيد.

يا به قول عطار:

صحبت نا جنس جانکاهی بود   خلق را زین حال آگاهی بود.

ج)- در إین حدیث و بیان إین کتاب چند جای تأمل است. أولا: آنکه در حدیث شریف «**یأتونکم بالأحادیث**» آمده است. پس باید نظر کنیم آرندهء إین أحادیث کیست. دگر آنکه در حدیث شریف وعده و وعید هر دو آمده است. پس وعده را به خود نسبت دادن و وعید را بر دگران حمل کردن طریقت نیست.

حضرت میرزا عبد القادر بیدل- قدس سره- گفته اند:

به خلق صلح گزین به خویش گیر نزاع

یعنی خلق الله را به صلاح حمل کن و أز مورد وعید خود بترس.دگر آنکه آن کسانیکه می گویند: و قول إین مولویان آخر زمانه را قبول نکنید که گرگ یعقوب أز ایشان زنهار خواسته است. و روش پدران و جَدّان خود را به قول إین ملاها ترک نکنید. شاید در إین گفتهء خود معذور باشند. چون که مولویان که أز بسیار أعمال مهمهء شرع مانند دعاء بعد نماز و دگر أعمال خیر منع می کنند و در آیات کریمه و أحادیث پاک تأویلات بی جای می آرند پس لازم می آید که مردمی را آگاه کنند تا أز أعمال خیر باز نمانند و عقیدهء آبائیّ و روش سلف صالح خود را تبه نکنند. دگر آنکه حضرت فرید الدین عطار- قدس سره- گفته اند:

قول حق را أز برای دق مگوی

أحادیث پاک را برای درستی عمل و إصلاح خود و إصلاح برادران

آورده شود. و به گفتگوی نیک سخن یک دگر شنیده شود. و أز درشتی و سخت گوئی إبا آرند، شاید حق ظاهر گردد و خلاف بر طرف شود.

﴿إن يريدا إصلاحا يوفق الله بينهما﴾ [النساء:٣٥]

باز گفته است: ((ما تقریبا- ٣٥ - إلی -٣٦- حدیث إینجا آوردیم و إختصار به کار بردیم ورنه در إین مورد همین قدر أحادیث هست که کتب ضخیم میباید. و برای صاحب فهم همین قدر کافی است)).

((تعریف مبتدع إین است که إقرار و تصدیق و عمل بالأرکان دارد. أما متابعت رسول ﷺ کُلًّا یا جُزْءًا إعتقادا یا قولا یا عملا ندارد. أگر إعتقادی است حکم کفار دارد و در باقیء دو أگر قصدا می کند و منظورش إستخفاف سنت است هم حکم کفار دارد وگر نه پس نه مؤمن معذب واجب العذاب و شدید العذاب است)).

ج)- در إین عبارات تأمل بسیار باید. کلام أو أز قبیل أضداد می آید.

چنانچه گفته است: ((تعریف مبتدع إین است که إقرار و تصدیق و عمل بالأرکان دارد. أما متابعت رسول ﷺ ندارد)).

یا گفته است: ((أگر إعتقادی است حکم کفار دارد)).

پس گفته می شود وقتا که إعتقاد ندارد پس چگونه إقرار و تصدیق و عمل بالأرکان دارد؟. إستخفاف کننده به سنت را مبتدع گفته نمی شود. بل أز جملهء منکران شماریده می شود. سلف صالح مبتدع را حکم به کفر نکرده اند. چنانکه گفته اند «وَ لَا نُكَفِّرُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ»

حضرت شیخ در إینجا گاه حکم کفار داده گاه مؤمن معذب واجب العذاب، شدید العذاب گفته است.

باید بدانیم که برای مؤمن واجب العذاب گفتن هرگز روا نیست هرچند بد کار و مبتدع ناگوار باشد هم. أما أگر منظور شیخ أز بدعت همان دعاء دوم بعد أز نماز باشد. و مبتدعْ دعاءْ کنندگان را می گفته باشد. پس إین حکم بسیار ناگوار و شرعا و عقلا بی موقع و بی مدار می باشد. خداوند ببخشد.

و طالبان أز چنین گفتار پناه جویند چنین گفتار بی معنی و بی أصل، بی فائده در إین کتاب بسیار دیده می شود به بعضی آن إشارت گذشته بود. باز گفته است:

((سؤال برای تردید بدعت و مبتدع به چه نوع قیام باید کرد؟ — جواب: أکابر فرموده اند که حسب طاقت خود طبق زمان و مکان و أعوان به یکی أز إین پانزده صورت در مقابل شان قیام لازم است. ورنه نزد خدا ی بزرگ روز محشر محکوم و مجرم خواهی شد)).

ج)- چنین سؤال کرده و به چنین مبالغات جواب گفته و به مسائلی بیان آن آورده که عقل و زبان أز تصور و گفتن آن إبا میکند. چه إین پانزده صورت که ذکر کرده است مقصود أز همهء آن تفرقه أندازی بین مسلمانان و إیجاد خلاف و جدال و إفساد ذات البین است. پس أز إین روی هیچ کدام آن را ذکر نکردیم و پوشیده بودن آن أز نظر طالب أولی است. أز إین روی برای طالبان حق می گوییم: به إین کتاب یعنی"




شَمْشيرِ بُرّانْ " نظر نه آرند بل به چنين كتابها محدثه هرگز إعتبار ندهند. على الخصوص كتابهاى منسوب به ديوبند حاضره.

مدرسهء ديوبند

إين را بايد گفت كه ديوبند مدرسه اى بود پر فيض و با بركات. به دار العلوم ديوبند شهرت داشت. منبع علم و كمال و فضل و تقوى بود. عالمان با كمال و فضلاء أز آنجا كمالات و معنويتى به دست مى آوردند. و إين معنى براى همه گان معلوم بود تا عصر حضرت مولانا أبو الحسنات مولوى عبد الحى لكنوى- رحمة الله عليه. أما أز إين پس فكما قال الشاعر:

أما الخيام فكأنما خيامها وأرى نساء الحى غير نسائها

آن علوم و معنويات ديده نمى شود محصلين كه أزآنجا خارج مى شدند در أكثر با غرور و پر جدال. غايت تحقيق آنها إين است كه سنن وآداب را بدعت مى خوانند و زيارت قبور را شرك مى دانند. و نهايت كمال آنها أز تنقيص كاملان وتضليل مسلمانان چيزى در نمى گذرد. گويا بزرگى براى إينان گفته باشد:

يک أهل أز إين مدرسه نه آمد بيرون

فرياد كز اين مدرسه دار الجهل است

ما بايد دعاء كنيم وهمه ياران دعاء كنند خداوند تعالى و تقدس

کارمندان و متعلقان إین مدرسهء شهیر را رشد خیر و نیت نیک عطا فرماید تا نظرهء جدید باز آرند و أندیشهء سالم کار فرمایند.

و تعلیم وتربیت طالبان را به روش و عقیدهء سلف صالح مطابق آرند و دار العلوم را إحیاء جدید ببخشند. و **یرحم الله عبدا قال: آمینا**.

مسئله: سر برهنه نماز گذاریدن

مسئله: سر برهنه نماز گذاریدن چه حکم است؟- در کتاب شرح الوقایه آورده است در بیان مکروهات نماز: و صلاته حاسرا رأسه ای کاشفا رأسه لیس علیه قلنسوة و لا عمامة و لا غیرهما للتکاسل أو للتهاون بها – لیس المراد بالتهاون الإهانة بالصلوة فإنها کفر بل المراد قلة رعایتها و محافظة حدودها. در حاشیه گفته است: و الظاهر أن الکراهة ههنا تنزیهیة و وجهها یؤخذ من قوله تعالی فی شأن المنافقین:

﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى﴾ [النساء: ۱۴۲].

فلو سقطت قلنسوة فی الصلوة فإعادتها أفضل. کذا فی الحجة و التاتارخانیة.

سلف صالح چنین إهتمام داشته اند سر برهنه نماز گذاریدن را أز بی باکی و قلت مبالات به أمر نماز می شماریدند تا به جائی که أگر در وقت نماز قلنسوه می أفتاد آن را إعاده می کردند و سر خود را می پوشانیدند. چنانچه در روایت- الطبقات الکبری- لابن سعد آمده است: **قال أخبرنا**

حسن بن موسى قال حدثنا زهير قال رأيت أبا إسحق و هو يصلى بنا يأخذ قلنسوته من الأرض فيلبسها. در خلاصة الفتاوى آورده است: **و المستحب أن يصلى الرجل فى ثلثة أثواب قميص و إزار و عمامة و مكشوف الرأس و هو يجد العمامة إن كان تهاونا بالصلوة يكره و لو كان للتضرع لا بأس به و لو صلى رافعا كميه إلى المرفقين يكره.**

در بنايه شرح هدايه صورت تضرع را نيز إستثناء نكرده است.چنانچه گفته است: **و تكره الصلوة حاسرا رأسه تذللا و كذا فى ثياب البذلة و فى ثوب فيه التصاوير. و يستحب أن يصلى فى ثلثة أثواب إزار و قميص و عمامة.** مولوى شمس الدين محمد القهستانى در شرح خود گفته است: **و اعلم أنا قد ذكرنا نبذة مما تركه من أهمها. فنقول يكره لف العمامة حول الرأس و إبداء الهامة و حسر الرأس و لو متضرعا. هو المختار.** و إين بيان به أصل قواعد بسيار موافقت دارد زيرا عادت مسلمانان سر پوشيده داشتن است خصوص در حضور بزرگان و كسانيكه لائق تعظيم و تكريم مى باشند. أز إين روى در شرح سر پوشيده داشتن را أز تعظيم نماز گفته است.آيت كريمه را دليل آورده كه:﴿**خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ**﴾ [الأعراف:٣١]

و مسلمانان أز عهد صحابه و تابعين- رضوان الله عليهم- تا إين دم همه قلنسوه مى پوشيدند و بيشتر آنها با عمامه ميبودند. چنانچه أز كتب أحاديث و سِيَر معلوم مى شود أز روش أصحاب كرام و عمل سلف صالح گفته ميتوانيم كه سَرْ پوشيده داشتن أز شعار مسلمانان باشد. چنانچه

علامه الشيخ محمد زاهد الكوثرى آن را در رسالهْ بيان كرده است. در كتاب التاج آورده است. **كانت قلانس أصحاب رسول الله ﷺ بطحا اى لازقة بالرأس. و ليست مرفوعة. لحديث الترمذى:** «**كانتْ كُمَامُ أصحاب النبى ﷺ بُطحا**»

و كمام جمع كمة به وزن قبة و هى قلنسوة الصغيرة.در كتاب تأريخ الخلفاء للسيوطى آورده است: **أخرج ابن أبى شيبة فى مصنفه عن الزبير أن أبا بكر قال:- وَهُوَ يَخْطُبُ النَّاسَ -«يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ اسْتَحْيُوا مِنَ اللهِ، فَوَ الَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ إِنِّى لاَظَلُّ حِين أَذْهَبُ إِلَى الْغَائِطِ فِى الْفَضَاءِ، مُغَطِّيًا رَأْسِى اسْتِحْيَاءً مِنْ رَبِّى»**

باز در آخر كتاب گفته است:

((**فصل إطرادى در بيان جواب مختصر بعضى روايات مبتدعين**)).

((**تمهيد**. بايد دانست كه براى إثبات عقائدْ دليل قطعى ضرورى است. يعنى قرآن كريم و حديث متواتره)).

((به خبر واحد و رواياتِ ضعيفه و قياسْ إثباتِ عقائدْ روا نيست)).

١)- ((يكى أز مسائلِ معركةُ الآراءِ مبتدعينْ جواز نداء لغير الله است. ظاهر است كه إين مسئله إعتقادىّ است. پس بايد كه به دلائل قطعيه إثبات كرده شود. و ظاهر است كه إين مسئله أز قرآن و أحاديث متواتره هيج ثبوتى ندارد. و أگر كدام خبر واحدى پيدا گردد هم به جواب ايشان كلام بانى و مؤسس إين جماعت مولوى أحمد رضاخان صاحب كافى




است. می گوید:– ترجمه اش إین است– در مخالفتِ عمومِ آیاتِ قرآنیّ إستنادْ أز أخبارِ آحادْ محضْ هرزه بافی است. الفیوض المکیة [ص – ۱۵۲]. و أنباء المصطفی [ص– ۴] أز گلدستهء توحید)).

((و خودش هم در أثناء بیان مسئله مذکوره إین قاعده را نسیان کرده است که أز روایت عبد الله بن عمر– رضی الله عنهما–إستدلال کرده است که باری پای ایشان آماس کرد. کسی گفت: **أذکر أحب الناس إلیک. فقال: یامحمداه.** إبن سنی [ص– ۵۹] و أدب المفرد [ص – ۱۴۲] و کتاب الأذکار [ص– ۱۳۵] و شرح شفاء أز ملا علی قاری [ص– ۴۱ .ج–۲] و شرح شفاء أز خفاجی [ص– ۳۹۷. ج– ۳].))

((إین را چند جواب است)):

۱)– ((إین حدیث موقوف است مرفوع نیست و ضعیف است هم و هیچ سند أو أز جرح خالی نیست. چنانچه در یک سند آن أبو شعبه است. إمام الدارقطنی می فرماید: إین متروک است. میزان [ص– ۳۶۴. ج –۳]. و لسان [ص– ۳۹۴. ج– ۶] و در سند دوم آن محمد بن مصعب است.

إمام النسائی می گوید: ضعیف است. و إمام أبو حاتم نیز. علامه خطیب می فرماید: کثیر الغلط است. عبد الله بن یسار می فرماید: ضعیف است. حاکم می فرماید: نزد محدثین ضعیف بود. إمام ابن حبان می فرماید: أز أو إحتجاج صحیح نیست)) ((تهذیب [ص– ۴۵۹. ج– ۹]. میزان[ص ۱۲۷. ج–۳]))

خجلم ز ننگ حقیـقـتـت که چو حرف بیـــدل بـی زبان

به نظر نه ی و به گوشها ز فسانه در بدری عبث. (بیدل)

ج)- علماءْ باید به نظر إنصاف تأمل آرند کدام إین جوابها مطابق به گفتگوی شرع یا مقبول نظر عقل می باشند. إینجا گفته است:

((ظاهر است که إین مسئله إعتقادی است. پس باید که به دلائل قطعیه إثبات کرده شود)).

پس إینجا سؤال می آید که کدام دلیل قطعی است که دلالت کند بر إینکه مثلا«**یا محمداه**» گفتن روا نیست؟. یا شرک است. یا گوینده‌ء آن مشرک است؟. إین طرف کلام به عقیده بیشتر تعلق دارد. پس دلیل قطعی أز أحادیث متواتره باید، تا دلالت کند بر إینکه «**یا محمداه**» گفتن روا نیست. یا شرک است. چنین حدیث هیچ جای وجود ندارد. و مصنف کتاب نیز یگان حدیثی در إین باب نیاورده و هرجای که إین مسئله را ذکر کرده باشد به مجرد رأی شرک گفته است. و مردمی را به إشراک حکم کرده استُ بس. باز در إین عبارت گفته است:

((و أگر کدام خبر واحدی پیدا گردد هم به جواب ایشان کلام بانی و مؤسس إین جماعت مولوی أحمد رضا خان صاحب کافی است. می گوید:- ترجمه اش إین است- در مخالفتِ عمومِ آیاتِ قرآنیّ إستناد أز أخبار آحاد محض هرزه بافی است)).

إین حدیث شریف که روایت کرده اند- کسی گفت:

أذْكُرْ أحَبَّ النَّاسِ إلِيک. فقال: يا محمداه» هيج گونه مخالفت به آيات قرآنی ندارد. أگر مخالفت میداشت حضرت إمام بخاری- رحمه الله- آن را در كتاب خود- أدب المفرد- روايت نميكرد. و إمام سيوطی و ملا علی قاری و دگر بزرگان دين آن را در كتابهای خود ذكر نمی كردند. و به آن إستدلال و إستشفاء نمی كردند.

إينجا چند أمری را در نظر بايد داشت. أولا آنكه راويان حديث و مصنفين أز سلف صالح چيزی كه به آيات قرآنی مخالفت داشته باشد آن را حديث گفته روايت نمی كنند و در كتابهای خود درج نمی كنند. چنين گمان إتهام است بر سلف صالح. أز چنين أنديشه إستغفار بايد.

دگر آنكه كسی كه چنين أحاديث وارده را مخالف آيات قرآنی میداند شايد آيات قرآنی را بر خلاف ما أنزل الله تأويل می كرده باشد.

دگر آنكه حديث هرچند ضعيف باشد در مقابل آن به رأی سخن گفتن روا نيست. يعنی سلف صالح حديث ضعيف را بر رأی محض مقدم می دانستند. دگر آنكه قوت و ضعف حديث را در حالت تقابل إعتبار می گرفتند. يعنی حديث كه وارد شد هرچند ضعيف باشد در مقابل آن حديثی دگر نيست عمل را بدان لازم می دانستند. و إين حديث ضعيف است گفته آن را متروک نمی دانستند. و أگر دو حديث به يک دگر مقابل آمد پس در إين حالت وجه صحت و دليل قوت برای آن جستجوی می كردند. و قوی و صحيح آن را مقدم می شماريدند.

أما إين را بايد بدانيم كه إين هم باشد عمل راويان حديث و وظيفهء مجتهدين عظام است. أحاديث پاک را مشافهةً گرفته اند و نقد و سرهء آن را جدا كرده اند و براى ما عمل خالص إستنباط كرده گذاشته اند.

چنانچه حضرت إمام بغوى- رحمة الله عليه- گفته بود: **فإنهم قد فرغوا عنه و أغنونا عنه.**

پس أگر ما پيرو إين بزرگان شويم راه را مى يابيم و نيک و بد را ميشناسيم. و أگر به تصحيح و تضعيف أحاديث مشغول شويم و أز پى إستنباط أحكام شويم شايد ضلالتى إيجاد كنيم.

بيان حكم حديث صحيح و ضعيف

عُلَماءْ حكم حديث صحيح وضعيف را چنين بيان كرده اند: **الإحتجاج فى الأحكام بالخبر الصحيح مجمع عليه و كذلک بالحسن لذاته عند عامة العلماء وهو ملحق بالصحيح فى باب الإحتجاج. وإن كان دونه فى المرتبة.**

والحديث الضعيف الذى بلغ بتعدد الطرق مرتبة الحسن لغيره أيضا مجمع عليه. وما اشتهر أن الحديث الضعيف معتبر فى فضائل الأعمال لا فى غيرها المراد مفرداته لا مجموعها. لأنه داخل فى الحسن لا فى الضعيف صرح به الأئمة.

علماءْ چنين گفته اند در حكم حديث ضعيف. پس در إين مقام أحاديث وارده را ضعيف گفتن و براى ضَعْفِ آن تَكَلُّفْ و جستجوىِ دليل كردن هيچ

إحتیاج ندارد. هرچه أئمهء دین روایت کرده اند و در کتابهای خود درج کرده اند آن را جائز العمل و مقبول بدانیم. ضعیف گفتن وَ رَدْ کردن إین روایات عیب گرفتن است بر أئمه. و تنقیص پیشوایان دین لازم می آید.

زمانهء ما زمانهء جهل و نادانی است هر چند دانش ظاهری زیادت یافته باشد دانش علم و تقوی کاسته است.

حضرت مولانا جامی- قدس سره- گفته اند:

عشـق را باطـل شناسـد زاهد حــق نا شنـاس
دانش آموزی که بشنـاسد حـق أز باطـل نمانـــد
ماند صد مشکل در إین ره أز همه مشکل ترآنکه
کامـل العقلی که دانـد حـل یـک مشکل نمانـــد
جام صـفی دگـران خوردنـد و محفل بـر شکست
کـــاسـهء دردی نـصیب مـا أزآن مـحفل نمانـــد
قصـه کوتـه جـمله غـرق بـحر إستغناءْ شـدنـد
آنکـه دانـد راه رسـم بحر و بـــر ساحـل نـمانـد
باز کش جامـی زمـام دل ز نـقش آب و گـل
هیـج کـس را تا قیامـــت پای دل در گـل نمانـد.

باز هم که باشد شکر و سپاس و منت بی قیاس مر خداوند پاک را جل و علا که وعده کرده است به لسان نبی کریم ﷺ به حفظ علم، به فرستادن عُلَماءِ حق.

وعن أبی هريرة– رضی الله عنه– فيما أعلم عن رسول الله ﷺ قال: «إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهَذِهِ الأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا»

وعن إبراهيم بن عبد الرحمن العذری قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:«يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمَ مِنْ كُلِّ خَلَفٍ عُدُولُهُ يَنْفُوْنَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ وَانْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ». رواه البيهقی

بعد أداء شكر و سپاس در إين مقام ياد ميكنيم عالمی را عالم ربانی متورع و حق شناس كه حقائقی را به تصنيفات و تحقيقات خود بيان كرده و تحريفات و تأويلاتی را أز وجه علوم دين دور كرده است و آن ذات أعلی حضرت مولانا أحمد رضا خوان القادری البركانی الحنفی – قدس الله سره– می باشند.

در إين ديار، ديار ما وراء النهر حضرت الأستاذ العالم الربانی البرهان الصمدانی محی السنة قامع البدعة أستاذنا و مولانا محمد جان القاری بن داملا رستم الخوقندی بودند كه همه شبهات و قوالات حاضره را كشف كردند و حقيقت سنت و روش سلف صالح را برای طالبان حق إظهار نمودند. الحمد لله– چنين علماءِ حقْ در أطرافْ وجود دارند كه– **أقوالُهم و أفعالُهم دليلٌ لِطلّابِ الحقّ وَ رُوّادِ الرُّشْدِ و حُجَّةٌ على آخرين.**

باز آييم به أول كلام. إينجا دلائلی چند آورده است نَحِيْف (ضعيف) بودن آن برای طالب پوشيده نيست. أز گذشته همهء آن معلوم می گردد. أز إين روی تكرار آن را مصلحت نديديم.

باز در آخر كلام گفته است:

۴)– ((أهل بدعات یک شعر برای دفع وباء نوشته اند إین است)):

لی خمسة أطفی بها حر الوباء الحاطمه.

المصطفی والمرتضی وابناهما والفاطمه

((حضراتِ بِدْعَتِیّ إین را نوشته بر در و دیوار خود چسپان می کنند و به ذوق تام در آن أیام میخوانند. ببین که در إین شعر نام خدا هم هست که تأویلی کرده شود. خلاصه أز إین خرافات بسیار است که در صفحهء إین أوراقی چند گنجایش ندارد. إین پایان کتاب است)).

ج)– چنین سخنان را بدعات و خرافات گفتن أز وهم واهمین است. بیان إین بارها گذشته است. چنین توسل به نام پاکان و بزرگان جائز و معمولِ همه مسلمانان است. حضرت شیخ سعدی– قدس سره– می گوید:

أگر رد شود دعوتم ورقبول   من دست دامان آل رسول

إلهی بـه حـق بنـی فاطمـه   که برقول إیمان کنم خاتمه

وَلْیَکُنْ هذا آخرَ الکلامِ فی هذا المقامِ والحمد لله علی خیر الختام.

بگیر آنچه دادیم و باش شاکرم   أگر سهوی آمد خدا است غافرم

إن أرید إلا الإصلاح ما استطعت و ما توفیقی إلا بالله علیه توکلت و إلیه أنیب و صلی الله علی خیر خلقه سیدنا و مولانا محمد و علی آله و أصحابه أجمعین و علی من تبعهم إلی یوم الدین و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

خاتمه – الدين النصيحة

عن أبی رقية تميم بن أوس الداری – رضی الله عنه – أن النبی ﷺ قال: «الدين النصيحة. قلنا: لِمَنْ؟ قال: لله، و لكتابه، و لرسوله، و لأئمة المسلمين، و عامتهم» رواه مسلم.

أما نصيحت مر الله تعالی را إيمان آوردن به وحدانيت وی تعالی و صفات وی و إخلاص عمل درعبادت وی.

و نصيحت مر كتاب الله تعالی را إعتقاد آنكه منزل است أز نزد وی و عمل كردن به آنچه در أوست أز أوامر و نواهی و تلاوت و تعظيم وی.

و نصيحت مر رسول الله را تصديق وی درآنچه أز نزد خدا آورده و إطاعت وی و محبت وی و منتسبان وی وإحياء سنت وی ﷺ .

و إين نصائح راجع به عبد اند كه نصيحت نفس خود ميكند بدان. يعنی آخر آن نفع به سوی بنده راجع می شود.

و نصيحت مر أئمهء مسلمين را به إطاعت آنها در معروف و تنبيه ايشان نزد غفلت وعدم خروج بر ايشان أگر چه جور كنند.

و إتباع علماء در آنچه موافق حق گويند, و روايت كنند. و نصيحت مر همه مسلمانان را إرشاد و هدايت ايشان به مصالح دين و دنيا و دفع ضرر و جلب نفع مر ايشان را.

و إين حديث أز جوامع الكلم است كه مدار تمام دين بروست. و

تمامهء علوم أولين و آخرين مندرج است در وى.

آرى- همه سعادت أمت وعزت آن در دنيا و كرامت و شرف أو در آخرت منوط به همين نصح و خيرخواهىء مسلمانان است.

أز إين است كه بيشتر آيات قرآنى و أكثر أحاديث نبوى- صلوات الله على صاحبها- در إين باب ورود يافته و همه وصاياء پيغمبر خدا ﷺ تأكيد برحفظ إخاءْ و حسن مودت بين مسلمانان و إصلاح ذات البين دارند و به همين أندازه نهى أز تقاطع و تهاجر و تفرقه و هرچه سببگار آن مى گردد أز كذب و غيبت و عيب جوئى مسلمانان مؤكد آمده است. چنانچه پوشيده نيست بر كسى كه مطالعهء وصاياى پيغمبر خدا ﷺ داشته باشد كه أز جمله گفته اند: «**أَفْضَلُ الأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ**» يعنى دوستى را در راه خدا أصل همه عملها قرار داده اند.

خداوند پاک تبارک و تعالى گفته است:

﴿**وَ قُل لِّعِبَادِي يَقُولُواْ الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنزَغُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا**﴾ [الإسراء:٥٣]

در تفسير روح البيان گفته است:

﴿**إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنزَغُ بَيْنَهُمْ**﴾- إذا لم يعيشوا بالنصيحة فينبغى لعقلاء كل زمان أن يكونوا فى باب النصيحة مثل الأصحاب- رضى الله عنهم- بحيث أن حالهم و معاملتهم مع أهالى زمانهم لا يتفاوت على حالهم لو كانوا فى زمن الرسول ﷺ. إين گفتهء إمام درست است كه همه صلاح به پيروىء

أصحاب كرام به دست مى آيد. و حسن نصيحت به تحسين أخلاق حاصل مى آيد. پس إينجا چند حديثى أز گفتار پيغمبر خدا ﷺ . و عمل أصحاب أو- رضوان الله عليهم- ذكر كنيم نسبت أخلاق و معاملهء آنها با يكدگر.

عن عبد الله بن عمرو «أن رجلا سأل رسولَ الله ﷺ: أيُّ الإسلام خير؟ قال: أنْ تُطعمَ الطعامَ و تقرأ السلامَ على منْ عرفتَ وَ مَنْ لم تَعْرِفْ» متفق عليه.

عن أبى هريرة أن رسول الله ﷺ قال: «للمؤمن على المؤمن ست خصال. يعوده إذا مرض. ويشهده إذا مات. و يجيبه إذا دعاه. و يسلم عليه إذا لقيه. و يشمته إذا عطس. و ينصح له إذا غاب أو شهد» برواية النسائى.

در إين حديث شريف إطعام طعام و إفشاء سلام را أز بهترين أعمال إسلام دارى ذكر كرده. و نصح و خير خواهى را براى مسلمان در غيبت و حضور أو أز جمله حقوق واجبهء إسلامى شماريده.

پس أصحاب كرام- رضوان الله عليهم- چنين عمل داشتند وقتاكه با يكدگر وا ميخوردند - السلام عليكم- مى گفتند و معانقه مى كردند. و چون أز يكدگر رخصت مى شدند- السلام عليكم- مى گفتند و مصافحه مى كردند. أز إين روى با يكدگر محبت داشتند. و محبت آنها به أعلى درجه بود كه دوست ميداشت براى برادر خود آنچه دوست ميدارد براى نفس خود «**لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيْهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ**».

پس غش و تيره گى نمى آورد در محبت و أز وعيد ميترسيد كه«**مَنْ**

 

غَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا» إين سخت وعيدی هست.

پس محبت إسلامی بايد محبت خالصانه باشد كه بر برادر دروغ نگويد و خيانت برای أو روا ندارد و در حق أو گمان بد نآرد و أو را مسخره و إستهزاء نكند. و هَمْز و لَمْز و عيب جوئی نكند و به لقب های ناخوش أو را نخواند و تجسس نكند. حالات درونیء أو را نجويد و غيبت نكند. پيغمبر خدا ﷺ گفته اند:

«إِيَّاكُمْ وَ الظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ. وَ لاَ تَحَسَّسُوا، وَ لاَ تَجَسَّسُوا، وَ لاَ تَنَاجَشُوْا، وَ لاَ تَحَاسَدُوا، وَ لاَ تَبَاغَضُوا، وَ لاَ تَدَابَرُوا. وَ كُوْنُوا عِبَادَ اللهِ إِخْوَانًا. المسلم أخو المسلم، لا يَظْلِمُهُ، ولا يَخْذُلُهُ، ولا يَحْقِرُهُ. التقوى هاهنا، التقوى هاهنا، التقوى هاهنا – و يُشِيرُ إِلى صدره – بِحَسْب امْرئ من الشَّرِّ أن يَحْقِرِ أخاه المسلمَ، كلُّ المسلمِ على المسلم حَرَام: دَمُهُ، وَ عِرْضُهُ، وَ مَالُهُ».

وَ قَالَ رسولُ الله ﷺ: «لا يَدْخُلُ الجَنَّةَ نَمَّامٌ».متفق عَلَيْهِ .

وَ قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «سِبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ وَ قِتَالُهُ كُفْرٌ».

پس بايد برای مؤمن حسد و بغض و كينه و بد بينی نداشته باشد. و برادر مسلم را تحقير و پست شماری نكند. و مسلمان را دشنام ندهد و سخن چينی روا ندارد. و كبر و سركشی و تَرَفُّعْ بر مسلم را روا نه بيند. چنين بود حال و عمل مسلمانان در عصور أول. همه فكر و أنديشهء آنها برای دين داری بود. و دين داری را در نصيحت مسلمان می دانستند و می گفتند.

پیغمبر ما ﷺ گفته اند: «**الدين النصيحة**» پس مسلمانی را به دست و زبان آزار نمیدادند. **قال رسولنا الأكرم** ﷺ: «**المسلم من سلم المسلمون من لسانه ويده والمهاجر من هجر ما نهى الله عنه**».

أصل همه نیکها و بیخ عمل آنکه حیاء شعار آنها بود و پیغمبر خداﷺ گفته اند: «**الْحَيَاءُ مِنَ الإِيمَانِ**».

ای طالب صادق أگر ما همه آداب و أخلاق أصحاب کرام را- رضوان الله علیهم- به ذکر بیاوریم یا وصایای پیغمبر خدای را ﷺ در تأدیب و تربیت إسلامی ذکر کنیم، برای آن مجلدات می باید. بل إستقصای آن أز وسع و طاقت بیرون می باشد. پس مقصود ما أز آنچه ذکر میکنیم صرف نظر طالب است به سوی آداب إسلامی و أخلاق أصحاب کرام و پیروان آنها- رضی الله عنهم- و عموما وصایای پیغمبر خدا ﷺ در أدای حقوق مسلمانی. وحفظ إخاءْ به حسن مودت و أخوت إسلامی و حفظ حدود الله در حقوق عباد.

پس إین نبذی أز آداب که برای تو ذکر کردیم. در یاد دار! و بیشتر وقت خود را به مطالعهء أحادیث پاک پیغمبر ﷺ صرف کن!- تا أز سیرت أصحاب کرام- رضوان الله علیهم- وتعلیمات پیغمبر خدا ﷺ أثری پیدا کنی! و در پی إصلاح خود و شفقت برادران باشی! و در پی آزار مسلمانان نباشی!

مباش در پـی آزار و هرچه خواهـی کـن
که در شریعت ما غیرأز إین گناهی نیست

عن ابن عمر- رضی الله عنهما- قال: صعد رسول الله ﷺ المنبرَ. فنادی بصوت رفیع فقال: «یا معشرَ مَنْ أسْلَمَ بِلِسَانِهِ، وَلَمْ یُفْضِ الإیمانُ إلی قلبه، لا تُؤذُوا المسلمین، ولا تُعَیِّرُوهم، ولا تَتَبَّعُوا عَوراتِهمْ، فَإِنَّهُ مَنْ تتبَّع عورةَ أخیه المسلم، تَتَبَّعَ اللهُ عَورتَهُ، ومَن تَتَبَّعَ اللهُ عورَتَهُ یَفْضَحْهُ ولو فی جوف رَحْلِهِ، ».رواه الترمذی.

پس ای طالب!- تأکید مقام را نظر کن و آزار مسلم را مخواه و در حق أو بد گمان مباش. و بر روش أو عیب مگیر و عار مرسان و حالات پوشیدهء أو را جستجوی مکن! و غیبت مکن! و بد مگوی! أگر ناخوشیء أز أو به نظر آمد أو را به نرمی به طریق نصح و خیر خواهی بگوی! و آگاه کن! نه به طرز زجر و آزار و عیب جوئی و بر أو ستر کن!

أز حضرت أبی هریره- رضی الله عنه- آمده «**مَنْ سَتَرَ عَلَی مُسْلِمٍ سَتَرَهُ اللهُ فی الدنیا والآخرة**» و دشنام مگوی! سَبّ و شتم نسبت مسلمان فسوق و بدکاری است. إین در آن صورت که دشنام در أمور عادی باشد. أما أگر دشنام به لعن و تفسیق و تضلیل باشد. پس إین زیان در عقیدت می باشد وخلل در إعتقاد گوینده می گردد. چنانچه در حدیثهای بسیاری آمده.

وعن ابن عباس أن رجلا نازعته الریح ردائه فلعنها. فقال رسول الله ﷺ «لاَ تَلْعَنْهَا فَإِنَّهَا مَأمورةٌ وَإِنَّهُ مَنْ لَعَنَ شَیْئًا لَیْسَ لَهُ بِأَهْلٍ رَجَعَتِ اللَّعْنَةُ

عَلَيْهِ». رواه الترمذی و أبو داود.

و عن أبی الدرداء قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: «إنَّ العَبْدَ إذَا لَعَنَ شَيْئاً، صَعدَتِ اللَّعْنَةُ إلَى السَّماءِ، فَتُغْلَقُ أبْوابُ السَّماءِ دُونَهَا، ثُمَّ تَهْبطُ إلَى الأرْض، فَتُغْلَقُ أبْوابُهَا دُونَها، ثُمَّ تَأخُذُ يَميناً وَشِمالاً، فَإذا لَمْ تَجِدْ مَسَاغاً رَجَعَتْ إلَى الَّذِی لُعِنَ، فإنْ كَانَ أهْلاً لِذلِکَ، وإلاَّ رَجَعَتْ إلى قَائِلِهَا» رواه أبُو داود.

وعن سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُب- رضی الله عنه- قَالَ: «قَالَ رسُولُ الله ﷺ لاَ تَلاَعَنُوا بِلَعْنَة الله، وَلاَ بِغَضَبِ الله، وَلاَ بِجَهَنَّمَ» - و فی رواية-«وَ لاَ بِالنَّار». رواه أبُو داود والترمذی.

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ أنَّ النَّبِیَّ ﷺ قَالَ: «أيُّمَا رَجُلٍ قَالَ لأخيهِ: يا كَافِرُ . فَقَدْ بَاءَ بِهَا أحَدُهُمَا». متفق عليه.

وَ عَنْ أبِی ذَرٍّ- رضی الله عنه- أنَّهُ سَمِعَ النَّبِیَّ ﷺ يَقُولُ: «لا يَرمِی رَجُلٌ رَجُلا بِالْفُسُوقِ، وَلا يَرْمِيهِ بِالْكُفْرِ إلا ارْتَدَّتْ عَلَيْهِ، إنْ لَمْ يَكُنْ صَاحِبُهُ كَذَلِکَ».رواه البخاری

وعن أبی ذرٍّ – رضی الله عنه –: أنَّه سَمِعَ رسُولَ الله ﷺ يقولُ: «مَنْ دعا رَجُلاً بالكُفْرِ، أو قالَ: عَدُوُّ الله، وَلَيْسَ كَذلکَ إلاَّ حَارَ عَلَيْهِ» متفق عليه.

ای برادر حديثهای شريف در رعايت عرض مسلمان و حمايت مسلمانی بر مسلمانان بی شمارند.

إين چند حديث را إينجا آورديم تا خطر مقام را بشناسی. و بدانی كه

کسی را مشرک گفتن یا به کفر و فسق نسبت دادن در دین داری أمر سهل نیست. بزرگان در إین باب إحتیاط می کردند و إحتیاط می فرمودند و بسیار تحذیر می کردند و می گفتند: «**کفوا عمن قال لا اله الا الله**» البته جای تحذیر هست چه به حکم إین أحادیث هرچه می گوید أز لعن و تکفیر به یکی أز إین دو باز می گردد. أز طرف دگر در لعن و تضلیلِ کسْ هیج فائدهء دینی نیست. بل ضرر آن برای گوینده بسیار. أز إین روی در حدیث شریف آمده «**لَا یَنْبَغِی لِلْمُؤْمِنِ أَنْ یَکُونَ لَعَّانًا**» بزرگان أز لعن حیوانات عجم و دگر أشیاء نیز حذر می کردند. چون که در حدیث شریف «**من لعن شیئا**» آمده است و إین را نیز باید بدانی که آنچه گفته شد أز وعید و تشدید درآن صورت است که لعن وتضلیل نسبت شخص باشد.أما أگر نسبت جماعت یا گروهی باشد پس إثم آن عظیم وگناه آن بزرگ تر می باشد. زیرا وعید شدید إینجا آمده که «**من فرق فلیس منا**»

إمروزها حالتی ناگوار بین مسلمانان روی داده که مسلم را به بعضی أعمال که در کردن آن حرجی نیست بل سنت و مستحب است، مشرک و مبتدع میخوانند. إین را أز نشانه های آخر الزمان باید بدانی!.و بدانی که إین حالت به جز إیجاد خلاف و تفرقه بین مسلمانان و تضلیل مسلم فائدهء دگر ندارد. پس أز إین روش پرهیز کنی و دور باشی و تا میتوانی در إصلاح خود کوشی و خیرخواه مسلمان باشی و هر وعده و وعیدی که در شرع آمده آن را برای إصلاح عمل و درستیء نیت خود بدانی.

وعده را شرف خود و وعید را سلاح بر دگران نگردانی.

و علم خالص برای رضای خدای تبارک و تعالی و إظهار دین بخوانی برای ریاء و جدال صرف نکنی.

وعن کعب بن مالک – رضی الله عنه –: قال: سمعتُ رسولَ الله ﷺ يقول: «مَن طَلَبَ العِلمَ لِيُجاریَ بهِ العُلَمَاءَ، أو لِيُمَاریَ بِهِ السُّفَهَاءَ، ويَصْرِفَ بِهِ وُجُوهَ النَّاسِ إليه أَدْخَلَهُ اللهُ النَّارَ». رواه الترمذی.

مراء و جدال در دین بسیار ناروا است. خصوص جدال به آیات قرآنی.

وعن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده قال: «سمع النبی ﷺ قَوْمًا يَتَدَارَءُونَ فی القرآن، فَقَالَ: إِنَّمَا هَلَکَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بهَذَا، ضَرَبُوا كِتَابَ اللَّهِ بَعْضَهُ بِبَعْضٍ، وَإِنَّمَا نَزَلَ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا، فَلا تُكَذِّبُوا بَعْضَهُ بِبَعْضٍ، فَمَا عَلِمْتُمْ مِنْهُ فَقُولُوهُ، وَمَا جَهِلْتُمْ فَكِلُوهُ إِلَى عَالِمِهِ». رواه أحمد وابن ماجه.

بدان ای طالب صادق چنین حالت در إین أوقات أخیر بسیار گشته. بیشتر جدال به آیات قرآنی می کنند. در مقابل یکدگر آیتها إیراد می کنند. و بی باکانه یکدگررا إنکار می کنند. خداوند داند أرادهء إلهی چیست. طالب باید به خدا پناه جوید.

طالبا– أز جدال به آیات الله حذر کن! أگر در یگان مسئله مناظره لازم آید أز گفتار مشائخ و علماء دلیل کن تا أگر کسی رد کرد رد آیات و

أحاديث صراحةً نشود. إمروزها فتنهء بزرگی جاری شده است كه در مناظره می گويند: آيت بخوان! و حديث بيار! چون آيت و حديثی آوردی أز مضمون آن يا درستیء إستدلال أنديشه نمی كند. بل در فكر چگونه رد كردن آن می أفتد. إين إبتلاء بزرگی است برای علماء و جای لغزش. خدا نگاه دارد.

وعن زياد بن حدير قال: قال لی عمر: «هل تعرف ما يهدم الإسلام؟ قال: قلت لا. قال: يهدمه زلة العالم وجدال المنافق بالكتاب و حكم الأئمة المضلين» رواه الدارمی.

در لمعات شرح مشكاة گفته است: «**قال: يهدمه زلة العالم**» گفت عمر می شكند بناء مسلمانی را لغزيدن عالم و گناه كردن أو «**وجدال المنافق بالكتاب**» و جدال و نزاع منافقان به كتاب خدا أز برای إفساد دين و إسلام. و در حكمِ جدالِ منافقان استْ جدالْ و نزاعِ مبتدعهْ به شبه باطله و تأويلات زائغه كه باعث شک و تشكيک در دين می شود.

به هر حال جدال و نزاع در آيات قرآنی بل در همه معانیء دينیّ إمروزها أز حد در گذشته است. دشواریء كار درين است كه هر كس و هر قوم خود را می بيند و بس و دگريرا إعتراف نميكند. پس نصيب طالب رشيد آنكه همه گفتگوی را فرو گذارد و پيرو سلف صالح باشد. يعنی حضرت إمام أعظم أبی حنيفه، و حضرت إمام شافعی، و حضرت إمام مالک، و حضرت إمام أحمد حنبل و تابعان آنها - رحمة الله عليهم

أجمعين– كه چراغ دين و أئمهء هدى مى باشند.

علامه إقبال گفته است:

ز اجتهاد عالمان كم نظر   إقتدا بر رفته گان محفوظ تر

طالبا– رشيدا– قرآن كريم را حرمت دار. آداب تعظيم را نگاه دار «**وَفَضْلُ الْقُرْآنِ عَلَى سَائِرِ الْكَلَامِ كَفَضْلِ اللهِ عَلَى خَلْقِهِ**» فضل أو را بشناس و أو را وسيلهء هر مقصد خود مگردان وعُرضهء جدال و إنكار مگردان. يعنى سخن دوست را پيش دوست بگوى. پيش آن مگوى كه به تو جدال كند يا گفتهء تورا إنكار كند. أگر نصيحت گفتى به موعظهء حسنه بگوى و أگر أز شرعيات و أحكام گفتى به گفتهء مشائخ و أهل إجتهاد بگوى! أگر نصيحتت كارگر شد و گفتهء أهل حق قبول آمد پس أز سخنان خداى تعالى و گفته هاى رسول أو ﷺ بگوى تا نموى خير در مورد خود بيايد. و أگر قبول نيامد پس سخنان پاک را پيش هر نا أهل مگوى!

براى مثال كسى را به نصيحت بگوى قرآن كريم سخن خداى پاک است– تبارک و تعالى– و إحترام أو لازم است و تعظيم أو واجب. پس چون به دست گرفتن خواهى به طهارت تام باش به هردو دست – **بسم الله الرحمن الرحيم**– گويان أو را بردار و به چشم و روى خود بمال و بگوى: عَهْدُ رَبِّىْ و منشورُ رَبِّىْ. أگر تلاوت كردن بخواهى به جاى پاک بنشين ومصحف پاک را به موضع أز سينه بلند تر بمان و به حضور و

محبت تلاوت کن و بی طهارت کامله مصحف پاک را به دست مگیر. فقهاءْ إین را نهی کرده اند. و **لا یمس هؤلاء مصحفا**. یعنی برای جنب و محدث و حائض و نفساء مس مصحف را حرام گفته اند.

پس أگر إین نصیحت پذیرفت و حکم شرعی را به بشاشت قبول کرد پس برای نور و برکت مقام بگوی!.

أخرج الحاکم فی المستدرک فی کتاب الفضائل من حدیث سوید بن أبی حاتم حدثنا مسطر الوراق عن حسان بن هلال عن حکیم بن حزام قال: لَمَّا بعثنی رسول الله ﷺ قال: «لَا تَمَسَّ الْقُرآنَ إلَّا وَ أَنْتَ طاهِرٌ».

روایت دگر. **عن سلیمان بن أرقم عن الزهری عن أبی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم عن أبیه عن جده أن فی الکتاب الذی کتبه رسول الله ﷺ إلی أهل الیمن فی السنن و الفرائض و الدیات: «وَ لا یَمَسَّ الْقُرآنَ إلا طَاهِرٌ».** آیت قرآنی ذکر کنی نُوْرٌ علی نور می باشد.

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ لاَّ يَمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ﴾ [الواقعة:۷۷-۷۹]

در بنایه گفته است: **فَإِنَّهُ ظَاهِرٌ فِي النَّهْيِ عَنْ مَسِّ الْمُصْحَفِ لِغَيْرِ الطَّاهِرِ. لأن حمل الآیة علی مس الملائکة بعیدٌ. لأنهم کلهم مطهرون و تخصیص بعض الملائکة من بین سائر المطهرین علی خلاف الأصل مع وجود أحادیث المذکورة.**

إین است آداب بزرگان در بیان و تعلیم شرائع.

و أگر نصيحت أول را نگرفت و مسئلهء شرعی را قبول نكرد و طالب آيت و حديث شد پس برای أو چيزی مگوی به دو أمر. أول آنكه أگر آيت يا حديثی إيراد كنی و تأويلی كند و جدال لازم آيد پس خود را و تورا نيز به گناه می آرد. و أگر جدال نكند حديث شريف لازم می آيد.

عن أنس – رضی الله عنه – قال: قال رسول الله ﷺ: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيْضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ وَاضِعُ الْعِلْمِ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ كَمُقَلِّدِ الْخَنَازِيْرِ الْجَوْهَرَ وَ اللُّؤْلُؤَ وَ الذَّهَبَ». رواه ابن ماجة. و روی البيهقیُّ فی شعب الإيمان.

مثنوی معنوی مولوی می گويد:

با لـب دمساز خود گر جفتمی

همچو نَـیْ مَنْ گفتنيها گفتمی

طالبا! – گفتنيها بسيار است. أما گنجايش أوراق كم. إين قدر بس كه فكر تورا طرف معنی باز گردانيديم. و أز معنويات سلف چيزی برايت آورديم.

ز درس علم إشارت نيم نقطه بس است.

إشارت است كه برای قابل بشارت است. بدان كارگر شو! چنگ به دامن سلف صالح زن!– تا أز ورطهء إشتباه رهائی يابی و راهی را دريابی!

خطاب هوش به تست آن قدر كه هوشياری

كسـی به مـردم بيـخود نـگفتـه اسـت: ألا.

(بيدل)

حالا أز سخنان و وصایای حضرت مولوی الأستاذ أعلی حضرت مولوی محمد جان القاری علیه رحمة الباری أندکی به ذکر می آریم و کلام را بدان ختم می دهیم.

حضرت مولوی به إعتصام به کتاب الله و سنت رسول أو ﷺ أمر می کردند. و به پیرویء أهل سنت و جماعت تأ کید می کردند. و إعتصام به کتاب و سنت را در پیرویء أئمهء مجتهدین و پیشوایان عظام می دانستند.

أز بدعت و أهواء تحذیر می کردند. بدعت همین مسائل مُحدثه و عقائد زائغه را می گفتند. لهذا أکثر دعوت و گفتگو درین دو أمر داشتند:

۱)- إقتدا به مجتهدین عظام. ۲)- دور بودن أز أهل أهواء.

می گفتند: دین ما نقلی است نه عقلی. هدایت در پیرویء صحابهء کرام است و عمل کردن بدانچه نقل کرده اند و آورده اند برای ما أز گفتار و أعمال پیغمبر خدا ﷺ.

برخی أز مردمان که أز پیرویء تقلید إبا کردند و به عقل ناقص خود پرداختند. چون عقل أز هوا خالی نیست پیرو هوا شدند. و گروه های مختلف پیدا کردند. و تفرقه در دین حق آوردند. لهذا شمارا ای طالبان حق تحذیر میکنم أز پیرویء أهل أهواء. و تأکید میکنم به پیرویء أئمهء هدی. أگر گویید که أئمهء أربعه با یکدگر إختلاف کرده اند. گویم إختلاف أئمه نه در أصول است و عقائد. آنها در أصل إعتقادیات و در تفسیر معانیء آیات قرآنیّ و أحادیث نبویّ إختلاف نکرده اند و یکدگر را

تضليل نكرده اند. بل هيچ كس را أز أهل قبله يعنى كسانيكه لا اله الا الله محمد رسول الله مى گويند: و به سوى قبلهء ما نماز مى خوانند نسبت به كفر و شرک نكرده اند.

إختلاف أئمه در أولويت و أفضليت بعضى فروعات و أعمال جزئيه است كه آن هم در روش و سلوک صحابهء كرام وجود داشت. مثلا يكى أز أصحاب پيش أز خوابْ وتر ميخواند. و دگرى بعد أز خواب. يكى قنوت پيش أز ركوع مى خواند. و دگرى بعد. و إين إختلاف را پيغمبر خدا ﷺ رحمت گفته اند. و فرموده اند كه «**أَصْحَابِى كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمُ اقْتَدَيْتُمُ اهْتَدَيْتُمْ**». يعنى به هريک كدامى أز أصحاب من پيروى كنيد راه را مى يابيد. پس به يكى أز أئمهء عظام پيروى كردن را لازم بدانيد و أز بى مذهبى و روش آن حذر كنيد و پناه جوييد و يقين دانيد كه روش بى مذهبى و مسائل مُحْدَثَهء آن ضلالتى است به صورت دين وانمود شده. و جهالتى است به شكل علم زراندود گشته.

و مى گفتند: علم آموزيد و براى علم تقوى آموزيد. چو علم بى تقوى حجت خداونديست بر بندگان أو.

و مى گفتند: أصل علم ترس خداست. هركه را ترس نيست علم نيست هرچند فلاطون زمان است.

و مى گفتند: أز فتنهء علم برحذر باشيد. فتنهء دانش أز همه فتنه ها سخت تر باشد. فتنهء دانش بود كه قارون– ﴿إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ﴾–

گفت و فرمان إلهی به جای نیاورد. زمینْ أو را فرو برد.

و شیطان لعین– ﴿أَنَاْ خَيْرٌ مِّنْهُ﴾– گفت. سرکشی کرد. ملعون أبد شد. إین بود سخنان خجسته و مفید حضرت مولی الأستاذ.

پس به إین طریق دعوت و نصیحت کن. أما ابتدأ پس برای هیچ کس آیت یا حدیث مگوی. مگر قومی باشند به إخلاص و أهل محبت که سیرت رسول الله ﷺ را دوست میدارند. و أز مواعظ قرآنی سیریّ ندارند.

پس برای آنها مجلس خیر آراسته کنی و هر قدر که میسر شود أز معانی حدیث وتفاسیر آیات بیان کنی خیر است. و عمل خیر دوست داشتهء مؤمن است. در حدیث شریف آمده عن أبی سعید الخدری **قال: قال** رسول الله ﷺ: **«لَنْ يَشْبَعَ المُؤْمِنُ مِنْ خَيْرٍ يَسْمَعُهُ حَتَّى يَكُونَ مُنْتَهَاهُ الجَنَّةَ»**. رواه الترمذی.

اللهم افتح لنا بالخير واختم لنا بالخير واجعل عاقبة أمورنا إلى الخير. آمين. و صلى الله على خير خلقه سيدنا محمد وآله وأصحابه أجمعين.

تمت

فهرست